۲۵

اسرار الشهاده سنه ۱۲۹۹ ...

فهرست

۱۷

یا ابا عبدالله
اذرکنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم و قاتلیهم
و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم اجمعین و بعد چون خدا
وند رؤف رحیم از فضل نامتناهی و کرم بی پایان
خورسندی بر سر مؤمنان گذارده بود و اعظم نعمای
خود را که وجود مبارک اولیای اوست باین
ضعیفان ناقابل ارزانی داشته بود علاوه بر آن
فضل علاحده شامل حال اهل ایمان و اهل حقی که در
همدان بودند فرمود و سرکار آقای حاج میرزا محمد باقر
روحی لموالیه الفدا دام الله ایام افاضاته و افاداته
علی رؤس موالیه الی یوم الجزا در ایام عاشورا در سنه
هزار و دویست و نود و نه هجری علی هاجرها الف الف السلام
در دولت

در دولت سرای خود بنای روضه خوانی گذاردند
و خود ایشان هم بنفس نفیس بمنبر تشریف میبردند
آنقدر از اسرار شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین
صلوات الله و سلامه علیه را بیان میفرمودند که دیگر
هیچ شک و شبهه در هیچ وجه در امور متعلقه
بان حضرت و بکارهای آن حضرت سلام الله علیه
برای احدی باقی نمی ماند بلکه شبهاتی چند را که احتمال
شبهه کنندگان هم نرسیده بود ذکر میفرمودند
و رفع آنها را میفرمودند بطوریکه احتمال شبهه و ریبه
و لو از احتمالات عقلی باشد دیگر باقی نمی ماند و اینها
نیست مگر اینکه خداوند رؤف ایشان را از آن عدول
قرار داده که در هر قرنی و در هر خلفی برای ائمه
طاهرین هستند در روی زمین و طبع آنها و عادت
آنها را چنین قرار داده که نفی کنند از دین مبین تحریف
غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را والحمد لله

سلام الله علیهم اجمعین

الذی منّ علینا بهذه النعمة العظمی التی لیست نعمة اعظم
اعظم منها لهذا ابن بنده اثیم لئیم جعفر بن کریم از
فرمایشات آنجناب بقدریکه ممکن بود در این
منبر نوشته و بتوفیق الله تصحیح نموده و انها را
بانجام رسانیده که نسخه شود و هدیه باشد برای
کسانیکه خواسته باشند در دین خود بر یقین
باشند و دین و مذهب را از روی یقین تحصیل
نمایند و علی العمیا و بتقلید یا هوا و هوس و تخرید بین
نورزند و اگر بر آنحضرت گریه میکنند از روی معرفت
و بصیرت گریه کنند امید که خداوند همه را توفیق
ضبط کردن و نسخه کردن و خواندن و متأثر
شدن و محزون شدن و عمل کردن عطا فرماید
و از ناظرین و ران التماس دعا دارم و امیدوارم
که ان شاء الله فراموش نفرمایند و لاحول و لاقوة
الا بالله العلی العظیم و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
مجلس

یا ابا عبدالله

۱۲۵۹

مجلس اول عاشنبه غره شهر محرم الحرام سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی
اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم
و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس
من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم
در کتاب مستطاب خود میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً فی التوریة و الانجیل
و القران و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم ترجمه
فارسی این آیه شریفه را عرض کنم تا ان شاء الله
در اسرار شهادت حضرت سید الشهدا همه با ان شاء الله
بابصیرت باشیم و اسرار شهادت را کم مردم شنیده اند

اغلب مردم روزگار همچو خیال میکنند که اتفاق
افتاد در دنیا یک جنگی شد یکی هم مغلوب شد
و این گذشت حالا بعضی اشخاص دوست
با ان مغلوب هستند ذکر مصیبتش را میکنند و گریه
میکنند همچو خیال میکنند و ان شاء الله اگر فکر کنی
و ملتفت باشی میدانی این مصیبت سید شهدا
یک امر عظیمی است که انچه خدا خلق کرده از دلایل
و براهین و انچه زحمات کشیده اند انبیا و اولیا
و دلیل و براهین اورده اند در توحید خدا را ابا
کرده اند جدا اینها هیچ امری مثل امر حضرت سید شهدا
انسان را بر یقین نمیکند و انسان را بر دین
ثابت نمیدارد لکن همینکه کسی ملتفت نشد میگو
اتفاق افتاد جنگی شد و یکی غالب شد و یکی مغلوب
ما هم چون دوست مغلوب هستیم بر او گریه میکنیم و
به هیچ وجه ملتفت سرش نیستند لیکن عرض میکنم
که هیچ

که هیچ امری محکم تر از این کاری که سید شهدا کرد
نیست ان شاء الله ملتفت شو اگر بگوئی انبیا
امدند خارق عاداتی اوردند معجزاتی اوردند در
میان مردم مردم اظهار دیدند یقین کردند
خدائی هست ایمان اوردند حالا میخواهم عرض
کنم وقتی بنای فکر را گذاردی خواهی فهمید
که معجزات هر چه بزرگ باشد اخر امر نوح خیلی بزرگ
بود مشهور شد معروف شد و در افاق ماند
امر که موسی کرد خیلی امر بزرگی بود عصا را انداخت
اژدها شد چوب خشکی را اژدها کند کار از او باید
می آمد خیلی امر واضحی است هم چنین امر عیسی مرده را
زنده میکرد میخواهم عرض کنم این امر سید شهدا از
ان معجزها بزرگتر است و محض تعریف هم نیست
که عرض میکنم عرض میکنم معجزه هر قدر بزرگ باشد
میتوانند کسی بگوید بگویند از راه چشم بندی کردند

سحر بود چنانکه کفار گفتند درباره پیغمبری معجزاتی
که آورد در آن شبهه سحر رفت و وقتی کسی شگفته
این سحر است بعضی که می شنیدند این را بی شبهه
سستی براشان هم میرسید البته همین جنگهای
پیغمبران بلکه جنگهای پیغمبر خودمان جنگهای حضرت
امیران کارهائی که ائمه کردند و خیلی کارها کردند
ائمه میخواهم عرض کنم این کار حضرت سید شهدا
این مظلومیت حضرت سید شهدا از همین جنگها
که کردند و از آن شجاعتها که بکار بردند بزرگتر
است و خیلی کارها کردند شوخی نیست یک ضربت
میزدند حضرت امیر در جنگ خندق برایش نوشتند
عمل بهتر از عبادت تمام جن و انس میفرمایند ضربة
علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین ضربتی
که امیرالمؤمنین در جنگ خندق بر عمرو بن عبدود
زد ثوابش بیش از جمیع اعمال جمیع خلق است
از جن و انس اینطورها هم هست بلا شک لکن میخواهم

عرضه

عرض کنم که این حکایت سید شهدا صلوات الله علیه
از آن ضربات حضرت امیر که بکار بردند اگرچه
یک ضربتش ثواب عبادت ثقلین دارد باز
این بزرگتر است از اینها چرا که باز جنگ و جدال
در دنیا بسیار اتفاق افتاده و در هر جنگی هم
طایفهٔ غالب شده اند طایفهٔ مغلوب و هر طایفه
نیست که مغلوب شده اند و بسا که ضعیف نشستند
بی شبهه ریبی سستی براشان پیدا شود و خیال کنند
که این همه جنگها که کردند در دنیا یکی غالب شد
یکی مغلوب شد از جانب خدا که نبود ملک میخواستند
دولت میخواستند ریاست میخواستند بطمع جلوه
جنگها هم که بسیار اتفاق افتاده در عالم مثل جنگی که
حضرت امیر جنگ کردند پیغمبر خدا جنگ کردند کسی
باشد ضعیف الایمان خیال کند حضرت امیر قوت
زیاد داشت و اینکه جنگ میکرد طالب دنیا بود
بی شبهه نباید برای کسی در امر حضرت امیر اما

در امر حضرت سید شهدا که بیایند جنگ کنند و مغلوب
هم لشوند و امرشان هم بماند تا دامنهٔ قیامت اگر
فکر کنی خواهی دانست که این امر اگر برای
دنیا بود کسانیکه طالب دنیا هستند جنگها میکنند
زحمتها میکشند که غالب شوند برای اینکه زحمتها را
کنند حالا کسی بیاید بدست خود خود را مغلوب
و مظلوم و مقهور کند جمیع اموالش را بدهد جمیع
اولادش را بدهد بزرگشان را کوچکشان را
دستی بدهد در راه خدا خیلی واضح است برای
شخص عاقل که این این کار را برای دنیا نکرده است
و برای آخرت بوده معلوم است امر آخرت
امری است که انسان باید برای آن از جانش
بگذرد و از مالش بگذرد و از خواهرش بگذرد و از دخترش
بگذرد و از برادرش بگذرد و از آنچه دارد بگذرد و در راه
دینش و مردم باید از او یاد بگیرند حضرت
سید شهدا ابو عبدالله است پدر بندگان
خدا است

خدا است بندگان خدا باید بندگی را از او یاد
بگیرند او است پدر رعیتشان او است که تعلیم
کرده بندگان که در راه خدا جان را چه طور بدهند
مال را چه طور بدهند عرض و ناموس را چه طور
بدهند اینها را انسان میکند برای اینکه دینش را
حفظ کند پس ان شاء الله ملتفت باشید ترجمهٔ
ظاهر آیه را عرض کنم و باز ملتفت باشید که این
آیه از جمله خبرهای یقینی است که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پیش از وقوع آن امر خبر داد
چرا که در این آیه است که میفرماید خدا خریده است
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین میفرماید خدا
خریده است از مؤمنان جان ایشان را و مال
ایشان را و آنچه دارند از ایشان خریده است
و در عوض این جان و مال بهشت خود را داده
و تمام بهشت را بان جماعت داده که جانشان را
و مالشان را بخدا فروخته اند و خدا از اینها خرید

وبهشت را بآنها داد واین جماعت علامتی دارند
علامتشان این است که بعد از پیغمبر میفرماید
یقاتلون فی سبیل الله دیگر آنهائی که بخورده عرض
راه ببرند ملتفت هستند که چه عرض میکنیم اول
میفرماید ان الله اشتری را بزبان ملائکه
بلفظ ماضی میفرماید یعنی خدا خریده است پیش از
اینها دیگر این پیش از این در عالم ذر بوده در
کجا بوده اگر فکر کنید خواهید یافت ان شاء الله
پس پیش از تمام این دنیا خدا خریده است از
مؤمنان جانهاشان را و مالهاشان را و در عوض
این جان و مال وعده کرده که بهشت را بآنها
بدهد و این جماعت کسانی هستند که بعد از پیغمبر
صلی الله علیه و آله جنگ میکنند ببینید یقاتلون گفته
بزبان ملائکه بلفظ مضارع گفته بلفظ مستقبل گفته
پس بعد از پیغمبر جنگ میکنند در راه خدا و میکشند
جمعی را در راه خدا و بعد کشته میشوند در راه خدا

وقتی

وقتی فکر کنی در هر تاریخی در هر واقعه می بینی هیچ
پیغمبری چنین جنگی نکرده اگر کسی بگوید پیغمبران
پیش از پیغمبر آخر الزمان که جنگها کردند میگوئیم
اولاً اینکه در جنگ خودشان کشته شدند جنگی
کردند و امرشان را پیش بردند دیگر خودشان
کشته نشدند و قطع نظر از این هم پیش از پیغمبر
هرچه جنگ شده است دخلی باین آیه ندارد بجهتیکه
در این آیه خدا خبر داده که بعد از این این واقعه
واقع خواهد شد و وقتی درست دقت کنید
خواهید یافت که که باید بعد از پیغمبر باشد بعد
از پیغمبر را هم که فکر کنی می بینی حضرت امیر جنگ کرد
در راه خدا لکن در توی جنگ کشته نشد در تو
جنگ عیالش را اسیر نکردند پس ~~ملتفت~~ اموالش را
بغارت نبردند امام حسن هم جنگ نکرد که در جنگ
کشته شود باقی ائمه هم همین طور جنگی نکردند پس
ملتفت باشید ان شاء الله خداوند عالم این آیه

شریفه را یکی از معجزات پیغمبر قرار داده و اخبار
بغیب کرده و اینکه نمیشود مثل قران را آورد
یک سرش این است مردم خیال میکنند قران
چون لفظش عربی است و سجع دارد با فصاحت نمیشود
مثلش را آورد این است که شک میکنند پس بلاغت
باشید ان شاء الله یک سرش این است که چون
این قران بعضی خبرهای آینده میدهد معلوم است
یک کسی که از آینده خبر داده و از آنها خبر داده
و می بینی مطابق واقع اتفاق افتاده است پس معلوم
میشود از جانب خدا بوده چرا که کسی نمیتواند پیش
خود از آینده خبر بدهد و آن خبرها هم مطابق
اتفاق بیفتد پس کسی که خبر داد از آینده این
معجزه بزرگی است حالا خبرهای بسیاری در بغیب
آینده در قران داده پیش از وقوع آنها
پیش از وقوع واقعه خبر داده و بعد واقع
شده و چون این قران درمیان هست
و خلق

بس در
و خلق مطابقه آن خبرها را با واقع دیدند و هست
هر زمانی واقع شوند میتوانند یقین کنند که پیغمبر راست
گو بوده پس از جانب خدا بوده حالا از جمله آن
واقعاتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده همین واقعه
حضرت سید شهدا است که فرموده ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم و وقتی که فکر کنی
مؤمنی از اول آدم تا خاتم بغیر از حضرت سید شهدا
هیچ مؤمنی مالش را جانش را عرضش را ناموسش را مثل
حضرت سید شهدا در راه خدا نداده پس حضرت سید شهدا
است که مال و جان و آنچه داشت برضا و رغبت
تمام در راه خدا داد و دیگران ان شاء الله باز چون در
اسرار شهادت هست نکاتش را عرض میکنم تا خوب
ملتفت باشید باز بدانید که این خرید و فروش را
خدا با اکراه قرار نداده و شما میدانید معامله که با اکراه
باشد صحیح نیست در میان هر طایفه بروی میان
گبرها میان یهودیها میان سنی ها میان شیعه ها می بینی

معامله که باکراه باشد قرار نداده اند معامله را طوری
قرار داده اند که اگر یکطرف کراهت داشته باشد
میگویند باطل است توی قبالها مینویسند بدون
شائبهٔ اکراه و اجبار و قاعده شرع براین است
که اگر کسی بترسد یا زیاد التماس کنند اصرار
کنند تا اینکه لابد شود معامله بکند این معامله
اکراه توش هست خصوص اگر بترسد و از ترس
معامله کند این اجبار توش هست و خدا اکراه
نمیکند اجبار نمیکند لا اکراه فی الدین خدا اجل و
اکرم از این است که ببندگان خود بگوید معامله که
میکنید طرفین باید راضی باشید از روی اشد
رضا و رغبت معامله کنید از روی رضا و رغبت
نکاح کنید مبایعه کنید مصالحه کنید بطوریکه هرجا
ثابت شد بر حاکم شرع که یکی از طرفین اکراه شده
اجبار شده حکم میکند که این معامله باطل است این
بیع باطل است این نکاح باطل است این طلاق
صحیح

نیست خدا اجل و اکرم از این است که همچو قراری
بگذارد و خودش باکراه بکند پس ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم خدا از روی رضا و
رغبت خرید جان مؤمنین و مال مؤمنین را آن
جماعتی هم که فروختند از روی اشد رضا و رغبت
جانشان را و مالشان را فروختند و بهشت را در عوض آن
جان و مال گرفتند پس بطور رضا و رغبت تمام از طرفین
این معامله واقع شد و این معامله معاملهٔ نیست
که بحسب اتفاق روزگار اتفاق افتاده باشد که کسی خیال
کند جنگی شد و یکی غالب شد و یکی مغلوب شد بلکه قصه
ایست که مکرر شنیده اید که خدا این قصه را بادم خبر داد
بنوح خبر داد بابرهیم خبر داد بموسی گفتند بعیسی گفتند
بپیغمبر خودمان گفتند مکرر خبر دادند بخصوص وقتی
جبرئیل آمد و عرض کرد خدا مقدر کرده فرزندی بتو بدهد
چنین و چنان لکن چنین مقدر کرده است که امت تو
جمع شوند و او را بکشند عیال او را اسیر کنند و اموال او را

معامله

پیغمبر خدا

بغارت برند که این را شنیدند فرمودند من هیچ احتیاج
بچنین فرزندی ندارم من نمیخواهم چنین فرزندی را
جبرئیل عرض کرد سری در این امر هست فرمودند
چه سری هست عرض کرد تو باید شفیع تمام خلق
باشی و این شفاعت تمام نخواهد شد مگر اینکه همین
فرزند بدنیا بیاید و همین جور مصیبتها بر سر او بیاید
تو هم راضی نشوی باین مصیبتها این بود که پیغمبر راضی
شد و همین خبر را بحضرت امیر داد و فرمایش فرمود که خدا
وند عالم وحی کرده بمن و جبرئیل امده خبر میدهد که خدا
وند عالم فرزندی از صلب تو و از شکم فاطمه بمن کرامت
خواهد کرد و خبر داده است که امت من جمع میشوند
او را میکشند و عیال او را اسیر میکنند اسباب و اموال
او را بغارت میبرند حضرت امیر این را که شنیدند بنا
کرد بفغان و گریه و زاری که من چنین فرزندی را
نمیخواهم باز ان سری را که جبرئیل از جانب خدا بحضرت
پیغمبر عرض کرده بود پیغمبر فرمایش کرد برای حضرت امیر
و فرمود

و فرمود من باید شفیع کل خلق باشم شفیع کل گناهکاران
باشم و تمام گناهکاران را خدا وند عالم باید بپیغمبر خود
ببخشد و پیغمبر هست شفیع جمیع گناهکاران و شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی فرموده و تمام اهل عالم امت پیغمبرند
صلی الله علیه و اله چرا که باز بنص آیه قران و صریح و ان
که میفرماید تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
للعالمین نذیراً مبارکست ان خدائی که نازل کرده است
کتاب قران را بر بنده خودش محمد بن عبد الله صلی الله
علیه و اله که از برای عالمین پیغمبر باشد پس پیغمبر اخر الزمان
صلی الله علیه و اله پیغمبر کل امتها است حضرت ادم هم خودش
یکی از امت پیغمبر بود و یکی از علماء امت پیغمبر است از
پیشکارها است که مامور بود در ان زمان شریعتی بیارد
و ان شریعت را برای مردم بگوید حضرت نوح یکی
از علمای امت پیغمبر بود مامور بود در زمان خودش
شریعتی بیاورد و همچنین حضرت ابرهیم موسی عیسی
امتهای انها کلشان امت پیغمبر بودند بنص ایه قران

دیگر ملتفت باشید اینها را سرسری مگیرید اینها محض
مجلس گرم کردن نیست اغلب این مردم خیال
میکنند کارهای ما را مثل کارهای خودشان و
بکارهای خودشان قیاس میکنند کار خودشان
این است که مسجدی که گرم است جمع شوند مردم
را برند پیش خودشان ما میخواهیم خودمان اخذ
کنیم چیزی بیشتر خلق کارها را قیاس میکنند بکارهای
خودشان ببینند این امرهائی که من عرض میکنیم
باین حدها و باین بازیهائی که این ملاها و این
مردم در می آورند ندارد خدا صریحاً در قرآن گفته
تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
للعالمین نذیراً ان عالمینی که هر روز میگوئی
الحمد لله رب العالمین تمام این عالمها که خدا خدای ان
عالمها است پیغمبرشان محمد بن عبدالله است صلی الله
علیه و آله چرا که او است اول نور خدا و او است اول
ما خلق الله و این عرضهائی که میکنم و الله سنیها قبول
دارند

قیاس میکنند

دارند و در کتابهاشان وا مینویسند که [illegible]
اول ما خلق الله محمد بن عبدالله و در کتابهاشان مینویسند
اول ما خلق الله محمد بن عبدالله پس پیغمبر ما اول ما خلق
الله است و هیچ خلقی پیش از پیغمبر آخرالزمان خلق
نشده و پیغمبر ما خلق شده بود و تمام خلق در
بلکه دریای عدم غرق بودند و نبودند و پیغمبر
بود و تسبیح خدا میکرد تهلیل خدا میکرد و پیغمبرها
روز اولی که آفریدند نذیرا آفریدند پیغمبر آفریدند تمام
خلق خدا باید پیغمبر داشته باشند بشرطی که خودت
فکر کنی بله آن کسیکه میخواهد انکار فضیلت ائمه را
بکند غرضی مرضی دارد یکباره نامربوطها میگوید شما
فکر کنید وقتی خدا چیزی میخواهد بخلق بگوید بغیب
بملائکه بجن بانس میخواهد حرفی بزند حالا بآن کسیکه میخواهد
حرف بزند باید خودش پیغمبر باشد که خدا با او
حرف بزند یا باید پیغمبری بفرستد پیش دیگه او که
او حرف بزند تا باقی مردم را او خبر کند که خدا چه میخواهد

وان بزرگوار پیغمبر است بر تمام خلق

بگوید وان پیغمبر اولی که خدا خلق کرده است محمد است
پیغمبر صلی الله علیه وآله و اوصیای او اوصیای همان پیغمبر
صلوات الله علیهم اجمعین وایشانند بشیر و نذیر
در هر زمانی پس خدا آنچه دارد و
میخواهد بخلق بگوید اوّل میگوید بآنکسیکه در نزد
اوست بآنهائی که عباد مکرمون هستند که لا
یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون آنها اول
باراده الهی مطلع میشوند وآنوقت میگویند بسایر
مردم که خداوند عالم درباره شما چه خواسته حالا
آدم اوّل ما خلق الله نبود که خدا باو بگوید برو به
کن نوح نبود ادعاش را هم نکرده نوح اوّل ما خلق الله
نبود ابرهیم نبود موسی نبود عیسی نبود ولکن
محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله اوّل ما خلق الله بود
ان شاء الله دقت کنید واین پیغمبر همین جوریکه
معجزات آنقدر آورد که تو یقین کردی که او پیغمبر
راستگو است خیلی از خبرهائی که واقع نشده بود

وهنوز هم

وهنوز هم تو ندیده و ادعا وچون معجزات آورد و معجزات
بسیار هم آورد تو دانستی که از جانب خدا است و
راستگو است گفت آخرتی هست تو هنوز نرفتهٔ
آخرت و تو یقین کردی که چنین است گفت
بهشتی هست جهنمی هست و تو یقین کردی که راست
میگوید و نرفتهٔ و ندیدهٔ چه بسیاری که میگویند ما از
کجا بدانیم که پیغمبر اوّل ما خلق الله است از اینجا که
دانستی پیغمبر است اگر معجزه نمی آورد که هیچکس ایمان
باو نمی آورد که پیغمبر است پس همین جوریکه معجزات
آورد و آنهائی که غرض نداشتند یقین کردند
راستگو است و از جانب خدا آمده حالا که راست
گو است و از جانب خدا آمده و ادعاش راست
همین طور هر ادعائی که بکند باید مردم یقین کنند که
راست میگوید نمونه این را در بعضی از واقعها
کرده اند بمردم و مردم کم ملتفت میشوند بگوقصی
شخصی قاطری فروخته بود به پیغمبر یا شتری فروخته

بود باآنحضرت یا دو قصه است و هر دو واقع
شده شخصی قاطری فروخته بود به پیغمبر یا شتری
و حضرت پولش را داده بودند و آن شتر یا آن را
قاطردار اند بعد از آنی که ادعا کرد پول حیوان را
شما نداده اید حضرت فرمودند من داده ام آن
شخص گفت من نگرفته ام حاشا کرد حضرت فرمودند
حالا که حاشا کردی میرویم مرافعه و هر کس را تو قبول داری
میرویم پیش او مرافعه عمداً هم ست انداختند که [illegible]
مطلبی داشتند و میخواستند خودشان قاطر [illegible] بفهمند
آنوقت گفتند میرویم پیش ابابکر و حضرت عمداً آنها
کارها را میکردند میخواستند رسواشان کنند میخواستند
حالی مردم کنند که این حکم ناحق میکند این حکم
بغیر ما انزل الله میکند و الا عجب ظاهر معنی ندارد که
دو نفر رضا شوند بروند بجائی مرافعه بعد که مرافعه
رفتند و او حکم کرد یکیشان بگوید من قبول ندارم
خلاصه رفتند پیش ابابکر و کیفیت را گفتند
ابابکر عرض کرد که شما در شرع خودتان همچو قرار
داده اید

داده اید که مدعی باید دو شاهد عادل بیاورد
و ثابت کند شما اگر مدعی هستید که پول را داده
اید دو شاهد بیاورید و اگر نیاورید باید قسم
بخورید فرمودند من تو را قبول
ندارم در این بین عمر پیدا شد باز آن مرد که
فرمودند میرویم پیش این هم رافعه رفتند و او هم
همین طورها گفت بعد این را هم وازدند و ازدند
وازدنش را هم ملتفت باشید شدنش بدستان با
و عمداً حضرت قبول نمیکردند حکم اینها را بجهت آنکه
پیغمبر یکی از کارهای بزرگش این بود که بمردم بفهماند
که حاکم من عندالله کیست با همین وازدنها میخواهد
بگوید که ابابکر حاکم نیست اول مدارا میکند و میگوید
میرویم پیش اینها مرافعه بعد اینها را وامیزند که بفهماند
که اینها حاکم من عندالله نیستند بعد فرمایش فرمودند
میرویم پیش کسیکه حکم خدا را بداند در این بین حضرت
امیر پیدا شدند فرمودند یا علی بیا مابین ما حکم کن

عرض کرد شما پول حیوان این را باو داده اید
فرمودند بله آنوقت باو فرمودند تو پول
گرفته گفت نه جلدی شمشیر کشیدند گردن
او را زدند پیغمبر فرمودند چرا گردن مردکه را زدی
عرض کرد ما ترا تصدیق میکنیم بخبرهائی که از غیب
و از آسمان بما داده از آخرت بما داده و ما همه را
تصدیق کرده ایم حالا از برای پانزده هزار
من از تو شاهد طلب نمایم وقتی این مردکه تکذیب
ترا بکند البته کافر است و من گردنش را میزنم
فرمودند حکم خدا همین بود اما دیگر چنین کارها را مکن
و این نمونه بود برای اینکه اینها خبر از حکم خدا
ندارند باری پس پیغمبر اول معجزی آورد که تو یقین
کنی او راستگو است همین که یقین کردی راستگو است
دیگر بعدش هرچه گفت اگر گفتی شک دارم کافری
و گردنت را میزنند شاید آن روز که بگوئی نزنند
لکن بعدش یکوقتی میزنند در اول وهله که ادعا
میکند پیغمبر و بسیاری از مردم دورش جمع نشوند
اگر جمع

اگر جمع نشوند امرش نمیگذرد از اینجهت پیغمبر باید منافق
نمیشود آنها را دور نمیکنند اما بدانید این دین خدا
نیست در حقیقت حالا ملاها را ساکت نکنند وقتی
خواهد آمد که اگر کسی بگوید من در اینکه تو میگوئی شکی
دارم گردنش را میزنند اما حالا چنین نیست دست
اهل حق بسته است از وقتیکه حق امیرالمؤمنین را
غصب کردند دست اهل حق بسته شد وقتی صاحب الامر
می آید آنوقت دست اهل حق باز میشود از وقتی
که باز شد اگر کسی شک داشته باشد در حق گردن
او را میزنند چه جای اینکه کسی انکار داشته باشد
پس بدانید دین خدا همیشه دین واضحی ظاهری نیست
بینی انکاری است و چون خدا میخواهد
دینش واضح باشد ظاهر باشد هیچ شکی و شبهه
هیچ ریبی در آن نباشد بطوریکه هیچ عذری باقی نماند
برای احدی که بگوید من یقین نداشتم که این دین
تو است اگر امرش را واضح نکند میتواند کسی بگوید

مرا یقین نکرده بودم و حجت او تمام نخواهد بود
پس امر الهی همیشه واضح است همیشه ظاهر است
راه شکی راه عذری برای احدی که بحد تکلیف
رسیده نگذارده به یکباره مردم خرفند پیر خرف
شده اند ان پیر خرف شده و بچه هنوز تکلیف
ندارد و معلوم است بچه را حرف نمیزند پیر خرف شده
حرف نمیزند لکن کسی که بحد تکلیف رسیده اگر
شعور بر سرش آمده که حرف سرش بشود اگر چنین
کسی را پیغمبر امرش کند که بیا معجزه مرا ببین ایمان
بمن بیاور و او نیاید گردنش را میزند عامی باشد
یا عالم هر کس باشد حجت بر او تمام است پس خدا
خواست دین خود را ظاهر و واضح بکند بطوریکه
هیچ شکی هیچ شبهه در ان دین نباشد از اینجهت
این امر را قرار داد که یک کسی که می آید دین او را
منتشر کند بطور قهر و غلبه بیاید و در این عالم که
کسی بتواند بگوید این از روی قهر و غلبه بود و
یقینی نشد نگر کنید ببینید این چه سری بود و چرا باید
حضرت

حضرت سید شهدا صلوات الله علیه اینهمه مصیبت را
بخود بخرد گیرم خودش جان خودش را در بند نبود
و در راه خدا میخواست جان خود را بدهد مردم
دیگر را چرا با خود همراه اورد دیگر زنها را چرا
همراه اورد که انها را باسیری برند بچها را چرا
همراه خود آورد که انها را بکشند یا از تشنگی بمیرند
میگوئی خبر نداشت که اینطورها میشود در میان
شیعه کسی جرأت نمیکند بگوید خبر نداشت از
اینها حتی انکه در میان سنیها این معروف و مشهور
است که پیغمبر خبر داده بود و پیش از این واقعه
مکرر حضرت پیغمبر خبر از این واقعه میدادند
بخصوص از صحرای کربلا تربت برداشتند
رفتند بصحرای کربلا و آمدند و از خاک این زمین
برداشتند و بام سلمه دادند و فرمودند هر وقت
این خاک خون شد بدان حسین کشته شده
و اینها را سنیها روایت کرده اند پس سید شهدا
خبر داشت کشته میشود فکر کنید ان شاء الله خوب

کسیکه میداند که میرود و کشته میشود کسیکه شعور داشته
باشد و میداند که میرود و کشته میشود برادرهایش
را چرا همراه می آورد برادرهایش را آورد زنهارا
چرا آورد زنهای بزرگ را برد دیگر طفل شیری را
کجا می برد اطفالی که کاری نمیتوانند بکنند چرا
همراه میبرد یکخورده دقت کنید با شعور باشید
با بصیرت باشید پس عرض میکنم خواست کاری
کند که بقهر و غلبه نباشد که ان شبهه توش بیاید
کاری کند که دین خدا در عالم منتشر باشد بقهر
و غلبه هم نباشد بپول دادن هم نباشد که مردم
بطمع پول بیایند خودتان فکر کنید ببینید اگر
بنا بود که پیغمبرهای خدا پول بمردم بدهند
کدام کافر بود کدام منافق بود که ایمان نمی آورد
همه ایمان می آوردند و خدا هیچ کسی را نمیخواهد
خدا کسی را میخواهد که واقعاً خدا بخواهد واقعاً
حق از جانب خدا را بخواهد و طالب باشد اما
کسیکه

کسیکه خدا نمیخواهد مگر بجهت پول خدا او را نمیخواهد
اصلا خدا دین خالص میخواهد الا لله الدین الخالص
اگر اقرار بخدائی خدا میکنی بجهتی که خدا است یکی مؤمنی
با او اگر بجهت این اقرار میکنی که پولت میدهد
دیگر یا میدهد یا نمیدهد دیگر تو را مؤمن نمیخواهند که
خدا اینست که نباشد راهم نگذاشته این اسباب و از
اغلب [illegible] پیغمبران فقیر بودند بیچیز بودند ببلاها
مبتلا بودند ناخوش بودند اگر چنین قرار داده بود
که هر کس ایمان بپیغمبری بیاورد دولتمند شود
تمام این سلاطین تمام این فساق و فجار که هستند
در دنیا اینها اول کسی بودند که ایمان می آوردند
بخدا اگر بنا بود که اگر ایمان آوردند این ایمان
ثمرش این باشد که بچه آدم ناخوش نشود نمیرد
این فساق و فجار اول کسی بودند که ایمان می آوردند
اگر ثمرش این بود که آدم خودش نمیرد و فقیر نشود
ببلاء مبتلا نشود باز اینها زودتر ایمان می آوردند

لکن کسیکه ایمان می آرد برای اینکه تا خوش نشود
خداوند عالم این ایمان را قبول نمیکند کسیکه ایمان
می آرد برای اینکه بچهاش نمیرد یا برای اینکه دولتش
محفوظ بماند خدا ایمان این را قبول نمیکند در دعای
ابو حمزه ثمالی که در سحرهای ماه مبارک میخوانند به هست
که خدایا قومی ایمان آوردند بزبانهای خود لیحقنوا
دماءهم تا اینکه خونشان ومالشان محفوظ بماند
معلوم است وقتی مثل حضرت امیری را با آن
ذوالفقار و با آن شجاعت دیدند ترسیدند ایمان
آوردند که خونشان محفوظ باشد مالشان محفوظ
باشد بچهاشان محفوظ باشد از ترس مال و جان
و زن و فرزند ایمان آوردند لیحقنوا به دماءهم
ایمان آوردند برای حفظ خود اینجور ایمانها است
قالت الاعراب آمنا اعراب گفتند ما ایمان آوردیم
مردم زود ادعاش را میکنند اعرابی چند بجهت
طمع یا از خوف شمشیر امیر المؤمنین آمدند و
گفتند

گفتند ما ایمان آوردیم بخصوص وحی شد بپیغمبر که قل
لم تؤمنوا بگو بانها شما ایمان نیاورده اید ولکن
قولوا اسلمنا بگویند شمشیر کشیدند ترسیدیم تسلیم
کردیم قولوا اسلمنا بگویند از ترس جان مان
که مبادا ما را بکشی تسلیم کردیم ترسیدیم بچهامان
اسیر کنی یا بجهت تسلیم کردیم ترسیدیم زن مان را
اسیر کنی تسلیم کردیم پس قولوا اسلمنا ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم هنوز که ایمان در قلوب شما ها نیست
اینجور وحی شد بپیغمبر و خواند برای آن اعراب این
وحی را پس ملتفت باشید ان شاء الله پس خدا را
برای خدا میخواهیم خدا را میخواهیم خدا خدا مان میدهد
میخوریم شکرمان میدهد میخوریم از گرسنگی هم بمیریم
باز اقرار بخدائی خدا داریم باز اقرار بپیغمبری پیغمبر
داریم اقرار بپیغمبری پیغمبر نمیکنیم برای اینکه پول مان
بدهد صحت مان بدهد سلامتی مان بدهد پیغمبر خودش
همیشه گرسنه بود و دستک قناعت بر شکمش می بست

شکمش خالی میشد در زیر شالش سنگی میگذاشت شالش را
روی سنگ می بست که روی هم بچسبند پوستهای
شکم که باینجهت که سنگی کمتر اذیت او کند و اگر
این سنگ را نمی بست انقدر گرسنه میشد که از ضعف
نمیتوانست راه برود پیغمبر آخر الزمان هم نسبت
پیش خدا هم خیلی قرب دارد اول ما خلق الله هم
ولا یسبقه سابق ولا یفوقه فائق ولا یلحقه
لاحق ولا یطمع فی ادراکه طامع پس ایشانند
اول ما خلق الله پس بدان هیچ چیز پیش از
ایشان واقع نشده پس ایشانند اول ما خلق الله
اول خدا ایشان را افریده بعد خدا مملکت را
باشان اراسته پس از نور ایشان اخرت خلق
میکنند دنیا خلق میکنند اسمان خلق میکنند
زمین خلق میکنند اسمان را بلند و این زمین میگردانند
مخلوقات چند در میانه این زمین و اسمان خلق
میکنند جمادات خلق میکنند نباتات خلق میکنند
حیوانات

حیوانات خلق میکنند انسانها خلق میکنند اینها اگر
نبودند والله اخرت نبود دنیا نبود اسمان
نبود زمین نبود عرش نبود کرسی نبود لوح
نبود قلم نبود واینها لفظهای خودشان است او
در احادیث بسیار است میفرمایند ما بودیم بیست
و دو هزار سال پیش از خلقت این خلق و تسبیح
خلقی نبود حق میفرمایند نه مکانی بود نه زمانی بود
بود نه جنتی بود نه ناری بود نه اسمانی
نه زمینی نه افتابی بود نه ماهی نه ستاره میفرمایند
بیست و دو هزار سال پیشتر از همه اینها ما بودیم و تسبیح
میکردیم خدا را پس ایشانند پیشتر از جمیع مخلوقات
انچه را بشنوی که خدا خلق کرده است هیچکدام
نبودند خدا خلقشان کرده بعد از پیغمبر در حدیث
قدسی میفرماید لولاک لما خلقت الافلاک یعنی
محمد اگر تو نبودی من اسمانها را خلق نمیکردم واگر

اسما نها نبود زمین هم نبود اوضاع این ملک را بهم
زره و زنجیرش کرده اند همه بهم بسته پس اگر
ایشان نبودند والله عرش نبود کرسی نبود
لوح نبود قلم نبود دنیا نبود آخرت نبود هیچ خلقی
نبود پس هرچه خدا خلق کرده ایشان اولشند در
حدیث میفرمایند سبب خلقت خلق ما هستیم هر
پدرش سبب وجود او است دیگر پدر او سبب
وجود او است همین طور میرود تا میرسند بان
سبب اول و اول دیگر اول ندارد آن اول
چیزی که خدا آفرید وجود محمد و آل محمد بود صلوات
الله علیهم اجمعین بهشت بهشتی هم نبود خود بهشت هم
نبود چنانکه در حدیث مفصل طولانی است میفرمایند
ما بودیم پیش از خلق و هنوز زمانی نبود ما بودیم و مکانی
نبود هیچ خلقی نبود پس ایشانند پیش از جمیع
مخلوقات پس هرچه خدا میخواهد بباقی مخلوقات

بدهد

بدهد البته ایشانند واسطه همین جور که مسائل
ظاهر را بواسطه ایشان بمردم میرسانند بخواهی
بدانی نماز را چه طور باید کرد تا پیغمبر نیاید نماز
نکند قرائت نکند رکوع نکند سجود نکند نگوید
همین طور که می بینید من نماز میکنم نماز کنید کسی
نمازی نمیداند همین جور تا پیغمبر نیاید و حکم الهی را
برای مردم نگوید مردم از حکم خدا خبر ندارند
~~[illegible]~~ خدا
میخواهد بدهد بخلق بواسطه او میدهد ایشان یدالله هستند خدا
ملتفت باشید با شبهه می اندازند پیش مردم میگویند اگر
اقدر قادرین هر کار بخواهد بکند میتواند حالا که اقدر
قادرین است چرا بواسطه کسی دیگر بدهد رزق را خودش
بدهد مگر خودش نمیتواند بی واسطه بدهد میگوئیم
خوب خدا است اقدر قادرین حالا که اقدر قادرین
است چرا همه ما را پیغمبر نکرده چرا ما اگر بخواهیم رضا
و غضب او را بفهمیم حلال و حرام او را بدانیم لابد و ناچار

که اینها از [illegible] از
حکم خدا خبر ندارند
تا [illegible]

ناچاریم که برویم از پیغمبری یا دیگریم پیغمبر واسطه است
برای ما ما خودمان جبرئیل را نمی بینیم ما در بیداری
نمی بینیم جبرئیل را در خواب هم نمی بینیم جبرئیل را یک
واسطه میخواهیم پس جبرئیل واسطه است می آرد
برای پیغمبر و پیغمبر واسطه است می آرد برای ما
پس تمام فیضهائی که بخلق میرسد از خدای
واحد باید برسد حالا اول بیکی میرسد اول بی واسطه
ماخلق الله پیغمبر و آل ایشانند اوّل ماخلق الله پس ایشانند
خلق و هر چه بخلق میرسد اوّل بایشان میرسد و خدا
خلقت این خلق را برای شناختن محمد و آل محمد کرده
اگر برای شناختن محمد و آل محمد نبود و اینها خلقت
نمیکرد و این صریح قران است که میفرماید ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون من خلق نکردم جن
و انس را مگر از برای اینکه مرا عبادت کنند خلقت جن
و انس خلقت این خلق برای خوردن نیست برای
اشامیدن نیست برای خانه ساختن نیست برای
زن گرفتن

زن گرفتن نیست اینها را در دنیا ضرور داشتی — بتوانی
برای اینکه عبادت کنی و بندگی خدا کنی اگر این
عبادتی که منظور از خلقت خلق همان عبادت است
نبود تو را خلق نمیکرد زمین و آسمان را خلق نمیکرد
پس این زمین و آسمان را خلق کرده که تو بواسطه
گردش این آسمان بر گرد این زمین خلق بشوی
و آنوقت عبادت خدا را بکنی و بندگی خدا را
بکنی و ایشانند اول ما خلق الله پس اسرار ایشان
در اینجزی است که خدا بیشتر اصرار دارد و خدا
خلق را از برای بندگی خلق کرده پس ایشانند که
می آیند بندگی تعلیم مردم کنند بعضی را بفعل بعضی را — تعلیم کردنهم چند
بتقریر میان همه علما معروف است که حجت از جانب — خود را بعضی را بقول
خدا یا قول معصوم است یا فعل معصوم است یا تقریر
معصوم است معصوم قولش حجت است هر چه گفت
باید گرفت معصوم فعلش حجت است فعلش
ان است که خودش کاری بکند تو هم ببینی که

اینکار را کرد انوقت میدانی از جانب خدا ان
کار را کرده سکوتش و تقریرش حجت است تقریری
ان است که در حضورش کاری بکنی و او منعت
نکند اگر کاری کردی که خلاف رضای خدا است
او چون مامور است از جانب خدا که نهی از منکر بکند
البته نهیت میکند یک وقتی یک کسی در حضور امام
علیه السلام نشسته بود خدمت یکی از ائمه شخصی
نشسته بود دستش بجائی خورد مثل اینکه کتابی
دست کسی باشد یک مرتبه انگشتهایش بطور خاصی
روی کتاب خورد فرمودند چرا اینجور کردی
ان شخص عذر خواست که من دستم بیخود ناگاه
اینجور خورد هیچ کاری نمیخواستم بکنم فرمودند چرا باید
دستت ناگاه بخورد و منعش کردند حالا دست
بکتاب بخورد انگشتان بطور خاصی که بخورده شبیه
بشکن زدن باشد منع میکنند پس در حضور امام
اگر کسی کاری کرد و او نگفت چرا چنین کاری کردی
معلوم است

معلوم است ان کار خوب بوده ببینید بندگی را
بفعل خود نمودند بحسب ظاهر فرمودند ببینید من چه
جور نماز میکنم شما هم همین جور نماز کنید حالا
وقتی ملتفت شدی فعل معصوم یکی از حجتهای
بزرگ خدا است حالا ببینید حضرت سیدالشهدا
اگر چنین کاری نمیکرد در دنیا معلوم نبود دین
خدا چرا منحصرش را عرض کنم ببینید پیغمبر امد این
همه معجزات اورد و حدیث است که تمام معجزات
هر پیغمبری و هر وصیی که برای هر پیغمبری بود
ان معجزات را همه را اورد بعلاوه کارهای دیگر هم
کرد که انها در قوه شان نبود که یکیش همین قران
بزرگ است هیچکس نتوانست مثل اینرا بیاورد
قرانی بیاورد تحدی کند که اگر جن و انس جمع
شوند مثل این قران را نمیتوانند بیاورند و دیدند
که نتوانستند بیاورند تا حالا و حالا هم هزار و دویست
و کسری میگذرد و هنوز نتوانسته اند بیاورند تا قیامت هم

نمیتوانند بیاورند و هیچ پیغمبری هیچ معجزی نیاورده
جمیع معجزات پیغمبران خبری است بگوشت نخورد
ازان خبرهائی است که بچشم نمی بینی لکن این
قران معجزه ایست که تا حالا باقی است و این را
باچشم می بیند و چیزیکه انسان باچشم می بیند
باچیزیکه بشنود خیلی فاصله دارد و این قران را
باچشم می بینی که درمیان این همه دشمن می بینی
چه قدر دشمن داشت پیغمبر تمام عالم دشمنش
بودند حتی انهائی که ایمان اورده بودند از
روی طمع بود که ایمان اورده بودند چند دفعه
سمّش دادند که اورا بکشند تمام اهالی دشمنش بودند
و علامت دشمنیشان این که تا پیغمبر از دنیا رفت
تمام خلق مرتد شدند مگر چهار نفر که انها واقعاً
ایمان اورده بودند باقی دیگر کافر بودند بلکه
بدتر از کافر بودند یعنی منافق بودند منافق
فی الدرک الاسفل من النار است و بدتر از کافر است
پس تمام

پس تمام خلق دشمنش بودند اگر میتوانستند کاری
کنند که امر پیغمبر را باطل کنند اگر میتوانستند مثل قران را
بیاورند اینهمه دشمنهای ظاهری که داشت دشمنهای
باطنی هم که منافقین بودند و عربی خوب میدانستند
شعر خوب میتوانستند بگویند منشی خوب خیلی میان
انها بود همه هم زور داشتند و خیلی زور زدند نتوانستند
مثل قران را بیاورند الان هم دشمنهای ظاهری
و باطنی بسیار دارد و نمیتوانند بیاورند و تا روز
قیامت همین طور باقی است جاهل می بیند که
هیچکس نیاورده مثلش را علما می بینند نمیشود مثلش را
اورد حکما می بینند نمیشود مثلش را اورد هیچ
هیچ پیغمبری نیاورده و پیغمبر ما اورده باری پیغمبر با
این همه زحمات با این همه معجزات با این قران
بزرگی که درمیان هست با این ادعائی که کسی
مثل این را نمیتواند بیاورد و می بینی که هنوز
نیاورده اند دیگر کسی بگوید شاید بعد از این
بیاورند نمیشود اورد اگر میشد اورده بودند

غرض پیغمبر با ان زور اول ما خلق الله که قدرت
خدا در دستش بود با تمام این معجزات که عقلش
همین قران است با تمام ان قوت نفسها که
برای او بود چشمش را که بهم گذاشت تمام تمام
شد و غصب خلافت خلیفه او را کردند مردم
خیال کردند که پیغمبری پیغمبر مثل سلطنت سلاطین
ظاهری است نتوانست سلطنتی کرد در دنیا
چار روزی سلطان بود پشت سرش وقتی
از دنیا رفت هر کس توانست مسجد و منبر پیغمبر را
گرفت سلطنت مال او منبر او همان تخت سلطنتی
بود که بر روی آن می نشست حالا این تخت را [illegible]
گرفتند روش نشستند سلطنت را ان اولی که
ضبط کرد مالش شد بعد دومی پشت سرش
ضبط کرد مال او بود بعد سیمی حضرت امیر بعد از
سیمی حرکت مذبوحی کرد و چند روزی سلطنت
کرد تا چشمش را هم گذاشت امام حسن دیگر نتوا
نفس نکشد

نفس بکشد از این جهت صلح کرد با معاویه چرا که
معاویه مسلط بود خیلی از مردم ضعیف را که دورش
نمیخواستند مذهب نمیخواستند بی بهانه میکشتند
این کار امام حسن را که دیدند خیال کردند امر پیغمبر
امری است که میشود صلحش کرد امر پیغمبری امر امامت
امر بزرگی دین و مذهب را میشود صلحش کرد هر کس شمشیر
دارد زور دارد پیش میبرد مال او میشود هر کس که زور
ندارد صلح میکند حضرت سید شهدا سلام الله علیه للابد
بود و ناچار بود که کاری کند که مردم بدانند که
اینها غصب خلافت کرده اند مردم بدانند و
امر پیغمبری و امر امامت امری نیست که با زور
شمشیر از اباید بجنگ اورد امری است که با دلیل
باید باشد با برهان باید باشد پس سید شهدا هم
اگر مثل حضرت امام حسن صلح میکرد و هیچ نفسی
نمیکشید و این امر شهادت واقع نمیشد دیگر مردم
نمیدانستند پیغمبری در دنیا آمد یا نه نمیدانستند

دینی داشت یا نه مذهبی داشت یا نه پس سید شهدا
آمد و کاری کرد که امر پیغمبر و دین پیغمبر را
در عالم واضح و آشکار کند و صلی الله علی محمد و آله

یا ابا عبدالله الحسین

اردکی ۱۲۹۹

مجلس دویم پنجشنبه ۲ شهر محرم الحرام سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
ونبینا محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی
اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم و
ناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس
من الاولین والاخرین الی یوم الدین خداوند
عالم در کتاب مستطاب خود میفرماید ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون
وعداً علیه حقاً فی التوریة والانجیل والقران ومن
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم

بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این
آیه شریفه را عرض کنم تا ان شاء الله همه حال
ساوی بشویم و همه ملتفت بشویم اسرار شهادت
حضرت سید شهدا را صلوات الله وسلامه علیه خداوند
میفرماید که خدا خریده است از مؤمنان جانهای
ایشان را و مالهای ایشان را و ثمن این جان و مال را
بهشت خود را وعده کرده است که عوض بدهد
و این وعده را نه همین خیال کنید که در توی قران
وعده کرده بلکه این وعده را در تورات هم همین
طور خبر داده بود در انجیل خبر داده بود در صحف
کردند شهادت سید شهدا را سلام الله علیه بر آدم
بر نوح بر ابراهیم بر موسی بر عیسی پیغمبران را
همه را خبر کردند از این واقعه پس ملتفت بشوید
که خداوند عالم پیش از اینها چنانکه هرجا در قران
فرمایش میکند بلفظ ماضی بقول ملاها خدا پیش از
این یعنی پیش از این دنیا که عالم ذر باشد خریده
است از مؤمنان جانهای ایشان را و مالهای

ایشان را در عوض این جان و مال بهشت خود را
قرار داده و علامت این جماعت که ترک کرده بخشند
خود را و جان و مال خود را بخدا فروختند بهشت
این است که بعد از نزول قران و بعد از پیغمبر
آخر الزمان این معامله را میکنند در دنیا علامتشان
این است که میفرماید یقاتلون فی سبیل الله
معامله هم بلفظ تنها نشده است ملتفت باشید
ان شاء الله یکدفعه هست شخص میگوید من جانم
مال خدا مالم مال خدا جمیع مؤمنین این حرف را میزنند
ثمر هم دارد ولکن این جماعت مخصوص را خدا
علامتشان را بیان کرده تا مردم دیگر این جماعت را
بشناسند و بدانند خودشان اهل این معامله
و این آیه نیستند و علامت این جماعت
این است که بعد از این جنگ میکنند ببینید
بلفظ انتقال بیان کرده یعنی بعد از دین
جنگ میکنند در راه خدا و جمعی را میکشند در راه
خدا

خدا بعد از آنهم کشته میشوند در راه خدا ایشان اند که
فکری که یکی ان شاء الله خواهی یافت که
این آیه شریفه در شان حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه است و حکایت صحرای کربلا را
خدا روضه خوانی کرده برای پیغمبر و این حکایت
پیش از این اتفاق نیفتاده بجهت که میگوید بعد از
این اتفاق می افتد یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
و یقتلون و اگر کسی خیال کند شاید کسی دیگر از
اهل حق این کار را کرده باشد بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله حضرت امیر جنگها کرد جمعی را هم کشت لکن
در توی جنگ کشته نشد پس معلوم است این آیه
دخلی بحضرت امیر ندارد همچنین حضرت امام حسن
جنگی نکرد همچنین حضرت سجاد جنگ نکرد باقی
ائمه جنگی نکردند حدیثهای خاص هم دارد که این
آیه شریفه مخصوص روضه خوانی حضرت سید الشهدا
است صلوات الله علیه که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله
کرده پیغمبر هم برای شما کرده و چون این معامله را

سید شهدا در عالم ذر کرد همان روز هم خدا بهشت را
ساخت و همان روز بهشت را تسلیم سید شهدا
کرد باز ان شاء الله ول بد بید ملتفت باشند
که در میان علما خیلی قال قال در این مسئله هست که
آیا بهشت ساخته شده یا بعد از این میسازند
و همچنین جهنم آیا ساخته شده یا بعد جهنم را میسازند
آنهائی که تحقیق کرده اند و اهل حق هستند میگویند
بهشت هست پیش ساخته شده مردم هر کدام که
مستحق بهشت باشند میبرند او را به بهشت جهنم هم
هست ساخته شده هر که مستحق شد میبرندش
آنجا دیگر اینهائی که می آیند هر کدام جهنمی هستند
میبرندشان بجهنم ساخته شده هر کدام بهشتی هستند
میبرندشان بآن بهشت ساخته شده اما شما ملتفت
باشید که بهشت را خدا میسازد از عمل مؤمنان
چنانکه جهنم را میسازد از عمل کفار چنانکه در بسیاری
از آیات هست که میفرماید سیجزیهم وصفهم
و [illegible]

و میفرماید لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف
یری از برای انسان هیچ چیز نیست نه منفعتی نه
مضرتی مگر آنکه اگر کار خوب کرده خوب خواهد
دید من یعمل مثقال ذرة خیراً یره خواهد دید
و من یعمل مثقال ذرة شراً یره شری بعمل آورده
می بیند آن شر را خیری بعمل آورده می بیند آن
خیر را کسی بهشتی ساخته برای خود بهشت میدهند
باو کسی جهنمی ساخته برای خود باو جهنم میدهند
و جهنم و بهشت صورت اعمال مردم است وقتی
اعمال مجسم شد در قیامت همان عمل خودشان را
بایشان میدهند پس بهشت را خداوند عالم اسباب جنه بود
در عالم ذر که عرضه کرد این حکایت را بر جمیع انبیا
و اولیا چنانکه فرموده انا عرضنا الامانة علی
السموات و الارض و الجبال این امانت و این
شهادت را عرضه کرد بر جمیع پیغمبران بر جمیع

اوصیای پیغمبران که کیست در راه خدا جان خود را
بدهد مال خود را بدهد عرض و ناموس خود را بدهد
ازبرای اوست در راه خدا بدهد علاوه براینکه بدهد
باید راضی هم باشد که اگر راضی نباشد خداوند
عالم قرار داده در جمیع معاملات تراضی طرفین بشرط
باشد اگر از یک طرف رضا نباشد قرار داده
اینمعامله باطل باشد و خدا اجل و اکرم از این است
که قرار بدهد که معامله‌ که در میان خلق او واقع
میشود اگر رضایت طرفین در ان نباشد آن
معامله باطل باشد و خودش این معامله را بکند و خرید
و فروش و بیع و شرا بکند پس قرار داد در عالم
ذر که هر کس این معامله را کرد که جان خود را داد و
مال خود را داد و انچه دارد داد و از روی رضا باشد
رضا و رغبت این معامله را کرد و بهشت را من باو
میدهم و این معامله را عرضه کرد بر جمیع زمینها

ازدست

و یک طرف رضا نباشد
چنین چیزی محال است

بر جمیع آسمانها ه

ملتفت باشید

بر جمیع کوهها دیگر شما ان شاء الله قدری
چه آسمانهای ظاهری را خیال کنید چه آسمانهای
باطنی را خیال کنید چه کوههای ظاهری را خیال
کنید چه کوههای باطنی را خیال کنید آسمانهای ظاهری
همین آسمانها است اینها معلوم است طاقت ندارند
متحمل این بار گران شوند و آسمانهای باطنی انبیا هستند
اولیا هستند بزرگان دین هستند اینها هم جرات
نکردند متحمل شوند دیدند شرطش را نمیتوانند بعمل اورند
انبیا و اولیا و مؤمنین کاریکه از ایشان نمی اید و
برایشان عرضه میشود و بگرمی آیند تعارف در دروغ
بکنند دروغ بگویند زشتند نکنند اینها دیدند میشود
جان داد در راه خدا اما ادم مشکلش است میشود
اموالش را و جانش را بدهد وانچه دارد در راه خدا
بدهد اما دیگر کراهت هم در قلبش نداشته باشد
انبیا و اولیا دیدند در قلب خود راضی نمیشوند ولی

معامله را بطور اکراه میتوانند بکنند و بدندان بار را
نمیتوانند متحمل شوند مگر حضرت سید شهدا صلوات الله
وسلامه علیه که او گفت من از روی رضا آمده‌ام
ورغبت این کار را میکنم من در راه تو جان هم
مال میدهم در راه تو عرض میدهم ناموس میدهم
راضی هم هستم باین معامله نمونه اینها را یک یکش را
فرمایش کرده اند بخصوص در احادیث وارد شده
است اینهائی را که عرض میکنم کلیات حکمت است
ان شاء الله اگر یاد گرفتید خودتان همه جا میتوانید
جاری کنید احادیث هم بخصوص هست چنانکه
در همین بابی که عرض میکنم باز حدیث وارد است وقتی
که حضرت سید شهدا اکرم جنگ بودند و آن غضب
الهی بحرکت آمده بود و ذوالفقار را کشیده بود و سکینت
و مثل برگ خزان می ریخت از آن کفار و مشغول
جنگ بودند در آن حین یک نامه نوشته
از آسمان

از آسمان آمد روی زمین پیش او در مقابل
صورت او افتاد برداشت دید مضمون
آن این بود که یا حسین اگر اینطور تو میخواهی
جنگ کنی و بکشی و بگیری یا فتح نمائی اگر میخواهی
کرده و سزاواری تمام اینها را براندازی از روی
زمین که دیگر کشته نخواهی شد اگر آن عهدی که
کرده بخواهی وفا کنی ما حتم نمیکنیم بر تو و اینهم
کار خدا است در هیچ جا حتم نمیکنند که بزور بالبته بدارد
و این کار را بکنید بحتی که خدا احتیاجی بخلق خود
این است کلیات حکمتی که عرض میکنم که اگر یاد بگیرید
معنی آیات و احادیث را خوب میتوانند بفهمند
ملتفت باشید خدا میفرماید لا اکراه فی الدین هیچ
اکراهی خدا در دین خود قرار نداده هر کس منت
خدا را قبول دارد که خدا دینش را حاله او کند حاله
او کرده و باو داده خدا هم از او قبول میکند خدا
که احتیاجی ندارد لیکن این بود که خداوند عالم در آن

نامه نوشته بود و فرستاده بود که یا حسین اگر میخواهی
همه را بکشی و کشته شوی نقلی نیست کشته میشود
تعجب این است که در آن نامه نوشته بود که
اگر کشته هم شوی من از آن مقاماتی که بتو وعده
کرده ام هیچ کسر نمیکنم هیچ کم نمیکنم همه آن مقامات
درجات را بتو میدهم و از درجه خود نخواهی افتاد
میخواهی کشته شوی میشو حضرت نامه را بسوی آسمان
رو بالا انداختند و عرض کردند من از عهدیکه
در روز ازل کرده ام هیچ سرپیچی از آن ندارم
و چون میدانم که اینکار را که میکنم نجات تمام مؤمنان
در این کار است لکن اگر این کار نکنم نجات را
چیزی از درجه خودم کم نمیشود لکن باقی مؤمنان
که شفاعت میکنند کار اینها چه خواهد شد و لو
خواسته تمام مؤمنین را نجات بدهی و نجات
مؤمنان را در این کار قرار داده که کسی جان و مال را
از روی

از روی رضا و رغبت در راه خدا بدهد پس من راضیم
که این کار را بکنم و آن وقتی که این نامه رسید تمام یاوران
و برادران و فرزندان او کشته شده بودند عرض کرد
خداوندا بعد از آنی که مثل عباسی کشته شد مثل علی اکبری
کشته شد دیگر خاک بر سر این دنیا و زندگانی دنیا
بعد از علی اکبر من این دنیا را دیگر چه میکنم همین جور
لفظها را خودشان فرمایش کردند وقتی دیدند جمیع
یاوران برادران کشته شدند دیدند همه پاره پاره
افتاده بودند فرمودند خاک بر سر دنیا و زندگانی
دنیا دیگر بعد از علی اکبر زندگانی دنیا را نمیخواهم این
بود که نامه را فرستادند بالا و این عهد را بعمل آوردند
همین معامله را روز عالم ذر که قبول کرد بعمل آورد در
همان روز خدا بهشت را از آن معامله ساخت بهشت پس
ساخته شده و بهشت در عالم ذر ساخته شد همان
روزیکه این عهد را بستند و راضی شد بخصوص خدا
میدانست که این کار را خواهد کرد و تخلف نخواهد

کرد همان روز بهشت را ساخت و تحویل سید شهدا
کردند و مالش شد چنانکه باز در احادیث خاصه در
حدیث میفرمایند افتاب خدا از نور حضرت مصطفی
امام حسن افرید و والله امام حسن از افتاب بهتر است
و میفرمایند خدا بهشت و حور العین را از نور حضرت
سید شهدا خلق کرد و میفرمایند والله حضرت سید شهدا
بهتر است از بهشت و حور العین این قاعده کلیش بی
بود که عرض کردم اینهم حدیثهای خاصش بنا
ذات خدا و عادة الله و معامله الهی غیر از اینجور معاملات
خلقی است ملتفت باشید ان شاء الله پس خداوند
عالم همینکه چیزی را بنده از بندگانش بگفت و ان
بنده قبول کرد که ان کار را امتثال کند همینقدر که نیت
کرد و قصد کرد که انچه خدا گفته بعمل می اورم خدا
جزای اورا خواهد داد اگر چه مقتدر نشود و ان
کار را نکند چنانکه اگر کسی خدا امری باو کرد و او
قصد کند و نیتش این باشد که این کار را نکند
نخواهم

نخواهم کرد و نمیکنم خدا اورا عذاب خواهد کرد اگر چه
در این دنیا اسبابش موجود نشود و این نظم و
نسق غیر از نظم و نسق این سلاطین ظاهری است
این سلاطین ظاهری نوکرهای خود را میفرستند
باطراف که ملک تسخیر کنند براشان چرا که محتاج چند
بمملکت پس کسیکه ملک برای ایشان تحصیل میکنند
اورا مقرب الخاقان خواهند کرد دیگر توی دلش
اخلاص دارد خوب است ندارد خوب است هر کس پول
برای سلطان میفرستد مقرب الخاقان میشود خواه
اخلاص داشته باشد خواه اخلاص نداشته باشد هرکه
پولش بیشتر مقرب است حالا خدا چنین نیست خدا
احتیاجی بعمل این خلق ندارد احتیاجی بطاعت
کسی ندارد متضرر از معصیت کسی نمیشود از جهت انکه
احتیاج ندارد اگر خداوند عالم دانست از نیت کسی که
از قلب کسی از قصد کسیکه این قصد دارد کارهای
خوب بکند اگرچه در دنیا موفق نشود که بکند خدا جزای

اورا ثواب او را امید هد اگر از قلب او بیابد این را
که بنای مخالفت دارد اگر چه در این دنیا نخواهد
بعمل آورد خدا او را عذاب خواهد کرد باز در حدیث
هست که بطور خصوص رسیده است عرض میکنم
عرض میکنند خدمت امام علیه السلام که مردم در
این دنیا خواه مؤمنان خواه کافران ده سالی
بیست سالی صد سالی هزار سالی هستند یا خوب میکنند
یا بد پس در این دنیا هر قدر خوبی بکنند مقدار
معینی است یک عمر کرده آنکه کرده در قیامت جزای او را
باید باین بهشت ابدی داد نعمت ابدی داد برای چه و همچنین
عرض میکنند یک کسی در دنیا یک عمر صد سال کافر
بوده خوب این صد سال کفر ورزیده خدای
عادل چرا این را همیشه مخلد در آتش جهنم میکند
و همیشه این را عذاب میکند و حال آنکه صد سال
بیشتر کفر نورزیده خوب این صد سال کفر ورزیده
صد سال

در این عمر طاعت که
بهمان قدر بدهند چرا

که
صد سال هم او را عذاب کند بعد ولش کند آنی
صد سال خوبی کرده صد سال نعمتش بدهد بعد
دیگر نعمت ندهد حضرت در جواب این سائل فرمائی
میفرمایند چون مؤمن از نیت او چنین است که
هر قدر خدا با او مهلت بدهد و عمر بدهد و هر وقت
خدا با او امری بکند از نیت مؤمن چنین است
که امتثال کند پس چون خدا از نیت او مطلع است
که بنای او عزم او و نیت او چنین است که هر چه
خدا میگوید بکن قصد و نیت او این است که آنرا
بعمل بیاورد اگر چه بعمل هم نیارد پس قصدش این است
که اگر همیشه خدا امر کند باو او هم همیشه امتثال
کند پس خدا هم یک نعمتی بی انتها که بهشت باشد
باو خواهد داد و همچنین چون خدا مطلع است از
قصد کفار که نیت او چنین است که هر چه خدا
امر کرده آنها را که باید امتثال کنند همه را مخالفت

کنند اگر چه زورشان نرسد که مخالفت کنند اگرچه
بعمل نیاورند ان مخالفت را چون چنین نیت یافت
از نیت کفار پس الی ابد الابد انها را در جهنم
عذاب خواهد کرد باری اینها هم شواهدی بود
برای مطلب خودم خواستم عرض کرده باشم
باز اینجور عرضها را که میکنم شاید بعضی خیال
کنند که ما حدیث داریم که اگر کسی نیت معصیت
کند هفت ساعت خدا او را مهلت میدهد که
اگر نیت کرده ان را بعمل نیاورد خدا او را
عذاب نخواهد کرد همچنین اگر کسی نیت کرد خیری
بعمل آورد و ان خیر را بعمل نیاورد برای او
مینویسند اما نیت معصیت را خدا نخواهد
گرفت و ان حدیث دیگر هم هست که اگر
کسی معصیت کرد خدا هفت ساعت مهلت
باو میدهد اگر توبه کرد خدا گناه را برای او
نمینویسد

نمینویسد و اگر هفت ساعت گذشت و نکرد بعد از
هفت ساعت بکرام الکاتبین میگوید گناه او را
بنویس پس اگر کسی بگوید اینجور احادیث هست که
اگر اینطور است که تو میگوئی پس اینها یعنی چه که
هر کس نیت بد داشته باشد بد باو میدهند و
هر کس نیت خوب داشته باشد خوب باو میدهند
پس اینجور احادیث را ملتفت باشید که مال
مؤمنین است و فرق است میان کفر و معصیت
کفر را دیگر ان هم کسی بورزد خدا پای او می نویسد
و هیچ مهلت باو نمیدهد شما دقت کنید ان شاء الله
و مثل مردم مباشید که خیال کنید احادیث مختلف
است و بعضی این طرفش را بگیرند بعضی آن طرفش را
بگیرند ان شاء الله ملتفت باشید یکوقتی
است اعتقادش درست هست اعتقاد بخدا
دارد اعتقاد برسول دارد حلالش را اعتقاد دارد
حلال است حرامش را اعتقاد دارد حرام است لکن از
راه معصیت حرامی را مرتکب میشود وقتی هم مرتکب میشود

همان وقت هم کوارش نیست و همان وقت میدانند
معصیت است اگر کسی ایمانش درست باشد
چیزی را که خدا حرام کرده واو هم از راه معصیت
بعمل آورد چنین کسی را هفت ساعت مهلت
میدهند بعد از هفت ساعت اگر توبه کرد که هیچ
واگر توبه نکرد آنوقت برای او می نویسند اما
ایمانش درست بوده عمل را بطور معصیت کرده
پس معصیت غیر از کفر بخدا است اما کفر را همان ساعت
که کسی عمل آورد همان ساعت مینویسند برای او
چنانکه ایمان هم همین طور است کسی یک آن در
این دنیا مؤمن شد همان آن ایمان را برای
او مینویسند این است که میفرماید ما کان الله
لیضیع ایمانکم پس خدا ایمان را واله ضایع نمیکند
اگرچه یک لمحه باشد که کسی مؤمن بشود همان
آن برای او می نویسد دیگر فکر کنید دقت
کنید اگر کسی هفتاد سال یهودی باشد و بیا
شهادت

شهادت بدهد که خدا یکی است و پیغمبر او در این
زمان محمد بن عبدالله است صلی الله علیه واله و اوصیای
او دوازده امام معروفند حلال او حلال است
تا روز قیامت حرام او حرام است تا روز قیامت
همینکه یهودی این شهادت را داد و اجل مهلتش
نداد و فی الفور افتاد و مرد حالا آیا تو او را مسلمان
نمیدانی در قبرستان مسلمانان دفنش نمی کنی البته
باید او را مسلمان بدانی و ملتفت باشید که این قاعده
که عرض میکنم قاعده تمام انبیا است هر کس می آمد
ایمان می آورد همان ساعت تصدیقش میکردند
هر کس رده گفت کفری گفت و چیزیکه از ضرور
اسلام باشد و یقین باشد که از دین است وارد
همان ساعت مرتد میشود کافر میشود این دیگر
اسمش معصیت نیست کفر و ارتداد است این را
دیگر خدا مهلت نمیدهد عادت تمام انبیا چنین
بوده که هر کس می آمد اقرار میکرد که من مقرم بخدا نهی

وان شاء الله

تو اقرار دارم بپیغمبری تو قبول میکردند از او
باز ملتفت باشید معنی ایه یؤمن بالله ویؤمن
للمؤمنین را شما دقت کنید و ملتفت باشید
مزخرف بافرا دیدم این ایه را طوری دیگر معنی
کرده بود و الحمد لله که خبر نداشت از معنی ایه و هیچ
چیز را خبر ندارند و الحمد لله که خبر ندارند ملتفت باشید
ان شاء الله یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین بلوه باید
یؤمن به با یؤمن له فرق دارد یومن به یعنی ایمان
اوردم باو اما یؤمن له یعنی تصدیق کرده اورا
پس خدا درباره پیغمبر خودش پیغمبر اخر الزمان
صلی الله علیه و اله میفرماید که یؤمن بالله پس پیغمبر ایمان
بخدا اورده است و یؤمن للمؤمنین یعنی تصدیق
کرده مؤمنین را و قبول کرده از انها ایمان انها را
یؤمن بالمؤمنین نفرماید پیغمبر ایمان بمؤمنین نمی اورد
نمی اورد پیغمبر ایمان بمؤمنین
مؤمنین باید ایمان بپیغمبر بیارند پس مؤمنین

ایمان

ایمان بخدا می ارند ایمان بپیغمبر می ارند پس یؤمن بالله
فرموده لکن پیغمبر ایمان بمؤمنین نمی اورد از بالله
که سر از زیر نمی اید ایا دینش را بیاید یا دیگر دارد از
انها این که معقول نیست لکن پیغمبر یؤمن للمؤمنین
یعنی مؤمنین که می ایند نزد او شهادت میدهند
که تو پیغمبری تصدیقشان میکند یؤمن لهم یعنی
تصدیقهم و این عادت تمام انبیا است همینکه کسی
پیششان می اید میگفت من ایمان دارم بخدا ایمان
دارم بتو او تصدیق میکرد که راست میگوئی
باری کلام سر اینجور چیزها نبود اشاره کردیم مرد
سر مطلب و مطلب این بود که خدا چون از قلب
مؤمن مطلع است همینکه دانست کسی مؤمن است
و طبیعت ایمان این است که بداند انچه خدا میگوید
راست است و باید تصدیق او را کرد انچه گفتند
بکنید باید کرد اما حالا گاهی ما اطاعت نمیکنیم اقرار

دارم که بد کردم و از کرده خود پشیمانم و عرق میکنم
واقعاً مؤمن والله در حال عصیان دلش میلرزد
هیچ گوارایش نیست معصیت و این از علامت ایمان
مؤمن است که معصیت گوارایش نیست لیکن اگر
معصیت را بطور گوارائی کردی و از روی اشتها بازهم
کرده‌ای و خوشحال هم هستی که این کار را
و در دل خود هیچ اضطراب و دغدغه نداری
بیا تازه ایمان بیاور که کافر شده نعوذ بالله
دیگر از حالت خودمان خبر داریم لکن مؤمن حالتش
این است که هزار دفعه معصیت اگر بکند باز توبه
میکند اگر باز بکند باز در حالی که معصیت میکند
گوارای او نیست گلوگیرش میشود با دل ترسان
و لرزان این معصیت را میکند بجهت آنکه میداند
این حرام است میداند بد است میداند معصیت است
دلش هم ضعف میکند حلوای گز اصفهانی خیلی خوب
چیزی است

میلد

چیزی است مال مردم هم هست دلش غش میکند
و دستش را دراز میکند بر میدارد و میخورد اما دلش میلرزد و
میکند از بزرگان دین اینها را بالخصوص نصیحتی دارم
حکیم بودند اهل تجربه بودند میفرمودند شنیده
مثل آن طلبه که شب مطالعه میکرد در بین که مطالعه
میکرد یک گربه آمده بود آنجا هی صدا میکرد و او
این را تلخ میکرد از این صدا میکرد نمیگذاشت او مطالعه
کند بگربه خطاب کرد و این مثلی است آورده اند
دیگر یا راست است یا حکما ساخته اند بگربه گفت
فلان فلان شده چه قدر صدا میکنی بگذار مطالعه
کنم نمیگذاری مطالعه کنم با کتاب شرح لمعه را پیش
میکشم و حلالت میکنم و بخوریت بزرگان این نصیحت را
میفرمودند که این حالت را نداشته باشید که مثل
آن طلبه باشید یک کاری میخواهی بکنی حلالش میکنی
بگذار حرام باشد اگر کردی حرامش بدان شد آنرا و بکن

بدان حرام است انوقت زهر بار سکنی بکن بگوفتی
توبه میکنی لکن میروی حلالش میکنی ادم کافر بشود
زکوة نمیدهی مده جهنم دیگر حلال میدانم هم بده
مردم چه کار دارند نهی دهی بدان بد کاری کرده
شاید بگوفتی توبه کردی وصیتی کردی بکنه باید
رفت حالا تنبلی میکنی و نمیروی عذر می اورم که ماجه
کردوم تنبلی کردم عذر که اوردی طوری میشود قابل
شفاعت میشوی اما خیر ولکی نردیم بکنه واجب
است و نمیروم با خبر واجب هم هست و نمیروم
بابن ادم کافر میشود مخلد در جهنم میشود پس حرامهای
خدا را بگذارید حرام باشد و لو خلاف بکنید حلالها
خدا را بگذارید حلال باشد و لو خلافش را بکنید مستحبات
را که قرار داده مستحب باشد بگوئید مستحب است خوب
کردنش بدان نافله خوب است حالا نمیکنی بسهل انگار
اما خیر نباید کرد کافر میشوی بهمین طور خدا احکام
جمه قرار داده حلالی قرار داده باید حلالش را حلال
دانست

این ادم را کافر میکند

دانست حرامی قرار داده باید حرامش را حرام دانست
مستحبی قرار داده باید مستحبش را مستحب دانست
مکروهی قرار داده باید مکروهش را مکروه دانست
مباحی قرار داده باید مباحش را مباح دانست
هر یکیش را تغییر بدهی تغییر حکم خدا را دادی
معصیت اسمش نیست کفر است و کفر را طاعت
مینویسند خلاصه باز برویم بر سر مطلب مطلب این بود
که خداوند عالم چون غنی است و محتاج بخلق خود
نیست از نیت و از دل هر کس یافت که نیتش خیر
است والله خیر را با و میرساند اگر چه از العمل نتواند
بیاورد همینکه نیت این را داری که اگر پول داشته
باشی بروی بحج والله در قیامت تو را حاجی
میخوانند نهایت در اینجا پول نداشتی یا راه
مغشوش بوده نتوانستی بروی هند الله
تو حاجی هستی همچنین تو نیت داشته باشی در نماز

شب بکن اگرچه خواب بروی و بیدار نشوی
نماز شب نتوانی بکنی همینکه نیتش را داشتی والله
نماز شب را ثواب می نویسند در حدیثی میفرماید
مؤمن وقتی ناخوش شد جمیع اعمالی را که در حال
صحت میکرد ثواب آنها را در حال ناخوشی برای
آدمی نویسند و این بجهت آن است که از آنها اگر
ناخوش بود و با انکه وضو نمیتوانست بسازد
بانقدر ناخوش بود که نماز را بطور اشاره
نمیتوانست بکند چون میخواست بکند خدا
او را مصلی مینویسد دیگران ان شاء الله باشند و وقت بالبصیرت
کسی بگوید اگر ناخوش می نویسند پس خدا وقتی
چاق شد باید قضای آن اعمال را بجا بیاورد
عرض میکنم فضول هرگز مباش خدا عملی را که گفته
قضا کن برو قضا کن ثواب آن را بات می نویسد
لکن گفته قضا کن برو قضا کن خدا قرار داده
که بای

که بای ناخوش بنویسد اعمالی را که در حال صحت
میکرد و این را هم گفته که قضا بکنند آن اعمال را
مؤمن باید برود قضا کند نهایت دو ثواب
میدهند یکی ثواب نیتش را یکی ثواب قضا کردن
از اینها بدانید ان شاء الله که خدا با نیتهای مردم
با مردم معامله میکند اگر خوب متوجه باشی چه عرض
کنم میدانی که همان کسی که نیت میکند همان کس است
بنده خدا این است که اگر عملی را بی نیت بکنی خدا
قبول نخواهد کرد بخلاف این سلاطین که اگر خدمتی را
برای ایشان بی نیت بکنی بی اخلاص باشد
برای ایشان کاری بکنی همین که منفعت داشته باشد
برای ایشان ممنون هم میشوند و قبول میکنند لکن
وضو بسازی بی نیت نماز بکنی بی نیت حج بروی بی نیت
روزه بگیری بی نیت جهاد بکنی بی نیت قربت زکوة
بدهی بی نیت خمس بدهی بی نیت خدا هیچیک را
از تو قبول نمیکند و اینها را که عرض میکنیم بینهایم

قبول دارند میفرمایند در حدیث انما الاعمال
بالنیات هر عبادتی که نیت همراهش باشد و
بجهت خدا میکنی عبادت است و اگر نیت
همراه او نباشد بروی در خزانه حمام هزار دفعه
هم زیر آب بروی نیت غسل نداشته باشی هیچ
غسل نکرده‌ٔ نیت بکن و یک دفعه سر زیر آب بکن
و بیرون بیا غسل کرده‌ٔ نیت بکن و وضو بگیر وضو
گرفته‌ٔ و هکذا اینها باز مسلمی تمام اهل اسلام است
حتی سنیها هم اینها را قبول دارند بلکه اگر فکر کنی و
با بصیرت باشی میدانی که یهود و نصاری گبرها
همه دینها در دین خودشان نیت را اصل می دانند
لذا اگر کسی نیت خیر داشته باشد و بر عمل خود پیش
موفق نشود مانعی رو بدهد مثلاً میخواست نافله
کند در شب خوابش برد مانعی پیش آمد خدا
آن نافله را بپای او می نویسد کسی نیت بد بکند

لا محاله خدا یک بدی باو خواهد رساند اگر چه آن
بد را بعمل نیاورده باشد اصل انسان آن کسی است
که نیت کن است اصل عبادت نیت است از
اینجهت هر کس نیتش خوب است او مؤمن است هر کس
قصدش بد است او خوب نیست در نزد خدا
و رسول نیت خوب را خدا قبول میکند اگر چه عمل
همراه او نباشد این است که هیچ عملی را خدا قبول
نمیکند بی نیت اگر هزار عمل کنی و نیت نداشته باشی
همراه خدا قبول نمیکند یک عمل کنی و نیت داشته باشی
خدا از تو قبول میکند هرگز مؤمن بی مانع کارهای خوب را
ترک نمیکند نیتش هست کارهای خوب را بکند حالا
دیگر مانع پیدا میشود و نمیکند مؤمن کار خوب را اگر چه
که نیتش را داشته پس خدا جزای خوب باو خواهد داد
البته پس از اینجهت است که همیشه نیت آن خوب
شد دیگر خاطر جمع باشید که ایمان آن محفوظ
خواهد بود و عمل خوب را در نزد خدا کرده‌ٔ در این

دنیا موفق شدی مانعی نداری خواهی کرد نیت
داری هر وقت ظهر شدن نماز میکنم حالا
ظهر شد و اغتشاشی پیدا شد و فراموش کردی
یا خواب غلبه کرد یا ناخوش شدی و نتوانستی بکنی
تو مطلع هستی در نزد خدا پس انسان آن نیت کننده
است همان نیت کننده است که اقرار میکند و دیگر
این زمان اگر مانعی ندارد بزبان هم میگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اگر مانع دارد لقوه شده فالج
شده و نمیتواند بگوید محتضر است و نمیتواند بگوید
نیتش را که دارد گفته پس اصل انسان همان نیت کسی را
که نیت میکند و اصل عمل همان عملی است که نیت ۷ ازادشته میکنی
و هر نیتی که کردی و مانعی نداری در خارج و عملش را
نمیکنی بدان نیتش را نداشتی اینهم باز تصحیحی است
که هر نیت خوبی که تسویل کند شیطان برای تو
که من دارم امتحان کن خودت را ببین در وقتی
که هیچ

که هیچ مانعی نداری اگر آن عمل را بجا آوردی بدان
نیت داشته آنوقت ثواب آن عمل را ده مرتبه
برای تو مینویسند و اگر خیال میکنی نیتی داری
و بعد مانعی هم که باشد رفع میشود و آن کار را نمیکنی
بعمل نمیآوری بدان نیت آن عمل را نداشته
مثالش را عرض کنم تا ان شاء الله بالبصیرت باشی
پس اگر کسی شب نیت دارد که شب سحر را برخیزم
ان شاء الله و نماز شب میکنم اگر اتفاق سحر بیدار
میشوی و می بینی خوابت هم نمی آید هوا هم سرد
نیست کسالتی هم نداری خواب هم بر تو غلبه نکرده
حالا اگر برنخیزی و نماز نکنی معلوم است که نیت
سر شب تو نیت بوده و واقعاً نیت داشته
و اگر بیدار شدی و هوا هم سرد نیست و کسل هم
نیستی و مع ذلک برنمیخیزی و نافله نمیکنی بدان آن
نیت سر شبی دروغ بود تسویل شیطان بود نمیخواستی

تو را گول بزند مغرور کند این است که ثواب نماز
هم بتو نمیدهند پس ملتفت باشید اصل مطلب
از دستتان نرود خدا خلق کرده انسان را
و انسان حقیقی همانی است که نیت میکند آنکسیکه
بی نیت و بی قصد کارها میکند حیوانی است
انسان ملتفت باشید خدا یک حیوانی را خلق کرده
و از او سواری برای انسان قرار داده اینها با هم
ترکیب شده اند بسیاری از مردم کارهای انسان
با کارهای حیوان را تمیز نمیدهند شما ان شاء الله
تمیز بدهید انسان هم هست پس هر کاری را بی نیت
بکنی آن کار را حیوان کرده انسان نکرده حیوانات
~~[illegible]~~ جائی که میروند هیچ نیت نمیکنند الاغ
هیچ نیت نمیکند که بروم فلان جا چرا کنم یا بروم
بفلان ماده خر بجهم خیر حیوان است از هر سمتی
برود اتفاق ماده خری دید براو می جهد علفی

دید

دید میخورد دیگر نیت نمیکند و این کار را میکند این
فرق دارد با کارهای انسانی انسان اینجا نشسته
است نیت میکند که از این مجلس که برخیزم
میروم فلان مجلس روضه لکن بی نیت کار کردن
این است که راه می افتد یک کوچه را می گیرد
و میرود این بی نیت رفته از اینجا تا آنجا
اتفاق رسیده بجای مخصوصی این کار حیوان
است پس حیوان همیشه بی قصد کار میکند
حیوانات را در بهشت آخرت در بهشت انسان
نمیبرند الاغها را ببهشت انسان نمیبرند فرق
میان انسان و حیوان همین است که انسان
اول قصد میکند آنوقت بقصد خودش حرکت
میکند قصد میکند که میروم کربلا پس خرجی هم میخواهم
حیوان سواری میخواهم بالاپوش میخواهم بنه‌اش را
اینجا کرده بعد عملش را که میخواهد بکند یک ماه

طول میکشد لیکن یک ماه پیش از عمل قصد عمل را
میکند و همان ساعتی که انسان نیت کرد که
میروم بکربلا خدا ثواب کربلا رفتن را داده
بانسان اگر مانعی هم رو داد و نتوانست برود چون
نیت داشته و نیتش راست بوده ثواب حج و عمره
در نامهٔ عملش مینویسند و مثل کسی است که بزیارت خانه
رفته باشد و کسیکه بزیارت سید شهدا میرود
هر قدمی که بر میدارد ثواب حجی و عمرهٔ در نامهٔ
عمل او نوشته میشود همین طور که سوار است و میرود
الاغش هر قدمی که بر میدارد ثواب حجی و عمرهٔ
در نامهٔ او می نویسند با مانعی هم پیدا شد
نرفت چون در نیتش بود که برود این ثوابها
برایش نوشته میشود و از این قبیل است که هر کسی
یاد بیاورد مصیبت حضرت سید شهدا را سلام
الله علیه و در توی نیتش چنین قصد داشته باشد
که اگر من آنجا بودم نمی ایستادم نگاه کنم که اولاد
فاطمه

فاطمه باین بلاها مبتلا بشوند و من با لیتم تماشا کنم
من البته میرفتم خودم را بهلاکت می انداختم
و کشته میشدم والله هر کس نیتش را چنین کند و از
دل خود بیاید این را والله با همان شهدا محشور است
و مثل اینها شهید است و در خون خود غلطیده و
میفرماید کسی مصیبت آنحضرت را بخاطر بگذراند و
همان توی دلش بگوید یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزاً
عظیما کاش من آنجا بودم و اگر آنجا بودم البته طاقت
نمی آوردم و میرفتم و کشته میشدم میفرماید هر
چنین آرزوئی بکند او شهید است در رکاب سید شهدا
و محشور است با شهدای صحرای کربلا والله
شکی در این نیست و هر کس هم در دلش یافت که اگر
من اتفاق آنجا بودم و میدیدم اینهمه لشکر شمر و
یزید و ابن سعد که سی هزار بودند یا هفتاد هزار
یا صد و بیست و دو هزار و هر چه بودند لیکن بیکریزم
و از آن صحرا بیرون میرویم که کشته نشویم این

بداند که از لشکر یزید و شمر هست الان که نفسش را
دارد از انها است پس عرض میکنیم بهمه این
دلیلها که این معامله را که در عالم ذر حضرت سید
شهدا قبول کرد که من از روی رضا و رغبت
مال خود را و جان خود را عوض خود را ناموس
خود را میدهم در راه تو خدای علام الغیوب دانست
از نیت او و از قلب او که راستگو است و معصوم
است و مطهر و صادق است و چنین کاری را
خواهد کرد جزای عمل او را همان روز بهشت را باو داد
باو داد حالا جی یا بی معنی ان حدیث را که میفرماید
خدا بهشت و حور العین را از نور حضرت سید
شهدا افریده و بهشت و حور العین را همان روز
ساختند بعمل ان بزرگوار والله تمام بهشت مال
سید شهدا است او بهر کس بخواهد میدهد والله
هر کس را او بهشت برده مال او است بهشت
بهشت مال کسی دیگر نیست که کسی را لطفی باو دارد
او را میبرد توی خانه خودش اگر کسی بگوید دیگر
مال

مال پیغمبر نیست بگو خود امام حسین مال پیغمبر است
البته بهشت امام حسین هم مال پیغمبر و همین طور
در شرع پیغمبر قرار داده اند که انت و مالک لابیک
تو و مال تو مال پدرت هستید هر پسری باید
اعتقادش این باشد که مال پدرش است دیگر
حالا معصیت هم میکنیم که اعتقادمان باید این
باشد که خودمان و مال مان و جان مان مال
مال پیغمبریم اگر اعتقادمان این نباشد مؤمن
نیستیم و بهمین طورها احادیث خاصه وارد شده
میفرماید پیغمبر صلی الله علیه واله در تلو ایه شریفه
النبی اولی بالمؤمنین میفرماید هر کس مرا از خودش
دوست تر ندارد از امت من نیست هر کس ذریه
مرا از بچهای خودش دوست تر ندارد از امت
من نیست هر کس مال مرا از مال خودش بیشتر دوست
ندارد و مال مرا از مال خودش بیشتر حفظ نکند از

امت منست و این محبت این است که اینها
پدرهای اصلی هستند و تو هر چه داری مال پدر
هست پدرهای ظاهری هم همین جورها است خودشان
مال پدرهاشند مالهاشان مال پدرهاشان است
حتی اینکه پسرها هر عملی نیکی بعمل می آورند تمام ثواب
اعمال نیک او را میدهند بپدر او و معصیتهایش
هم همین طور حتی چنین شد پسری را ببرند بمکتب
قران نشانش میدهند بسم الله الرحمن الرحیم را
معلم تعلیم او میکند دیگر فکر کنید معلوم است بچه که
تازه میرود بمکتب بسم الله را یاد میگیرد و معلوم است
که مؤمن کامل نمیشود همینکه بسم الله را یاد گرفت
همان ساعت خدا پدر و مادر او را می آمرزد
ملتفت باشید ان شاء الله حضرت سید شهدا
خودش و مالش مال پیغمبر است بهشت مال
سید شهدا است و خودش و مالش مال حضرت
امیر است پس البته بهشت مال حضرت امیر است
مال فاطمه است

مال فاطمه است چراکه خود سید شهدا مال اینهاست
و هر کس ربطی با حضرت سید شهدا دارد میبرد او را
بخانه خود آنجا مهمانی میکند او را هر کس که باشد
و هیچ ربطی با او نداشته باشد والله بوی بهشت را
نخواهد شنید چون خواسته اند نجات بدهند
تمام خلق را این مصیبت را با تمام خلق عرضه کردند
هر کس محزون شد والله غمخوارش کفایت میکند
ثواب همین آهی بی رنج و زحمتی است مبتلی شوی مصیبتی را
آیا مبتلی شو و محزون نشوی همینکه محزون شدی جمیع
گناهانت آمرزیده است دیگر اگر اشکت ریخت بهتر
اگر بر سر زدی بهتر این است که والله خواستند نجات
بدهند آدم را از اینجهت حکایت صحرای کربلا را برای
او گفتند و او محزون شد گریان شد او را نجات
دادند نوح را خواستند نجات بدهند اینحکایت را

برای او گفتند محزون شد نجات یافت برای
ابرهیم انحکایت را گفتند لعن کرد یزید را و نجات
یافت برای موسی گفتند و موسی را نجات دادند
برای عیسی گفتند و عیسی را نجاتش دادند
اگر این معامله نمیشد برای احدی نجات نبود
ان شاء الله اصل قاعده کلی را دل نکنید اینها
شواهدش است در احادیث خاص فرموده اند
در روز قیامت تمام کسانی را که باید شفاعت
کرد و میفرماید شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
و این چشم روشنی است برای مؤمنین معلوم است
کسی که کبیره بعمل نیاورد و گناهان صغیره کرده
او احتیاج بشفاعت ندارد حدیث از شیعه و
سنی همه روایت میکنند که پیغمبر فرموده شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی پس اهل صغیره چشمشان
روشن

روشن که احتیاجی بشفاعت هم ندارند و شفاعت
مخصوص اهل کبایر است حالا میفرماید که اینهائی
که قابل شفاعت هستند و اهل کبیره هم هستند در روز
قیامت هزار صف بسته میشود و نهصد و نود و نه
صف از آن ها را حضرت سید الشهدا تنهائی شفاعت
میکنند که هیچ کدام از انبیا و اولیا شریک نیستند در
این شفاعت یک صف دیگر را از اینهائی که اهل
کبیره هستند و باید شفاعتشان کرد پیغمبر و حضرت
امیر و فاطمه و امام حسن و باقی ائمه و سایر انبیا و اولیا
جمع میشوند باز حضرت سید الشهدا توی آنها شفاعت
هست و همه شفاعت میکنند لشراکت سید الشهدا
ان یک صف را و والله اگر سید الشهدا توی اینها
نبود ان یک صف را هم نمیتوانستند شفاعت کنند
بجهت اینکه اینهمه مصیبت بر سر حضرت اینها نیامد این

[illegible]

مصیبت اگرچه بر سر فاطمه خودش نیامد لکن اگر مویی
از سر حسین کم میشد تاب نمی آورد فاطمه گریه میکرد
این بود که جبرئیل خبر شهادت آنحضرت را که آورد
گریه میکردند که پیغمبر و حضرت امیر و حضرت فاطمه
و حضرت امام حسن پیش از واقعهٔ کربلا دور هم
می نشستند و عزاداری میکردند خودشان هی گریه
میکردند باری این مصیبت ثواب هنگی اینهائی
است نجات دنیا و آخرتی است که والله هیچ عملی
بطور این عمل نیست هیچ عملی مثل این عمل بطور خلوص
نیست نماز از همه اعمال بزرگتر است و آدم هزار زور
میزند که از روی خلوص باشد باز هم نمیشود یکی که
زکوة میخواهد بدهد هزار زور میزند تا قدری از زکوة
مالش را بدهد میخواهد مکه برود میخواهد کربلا برود
هزار زور میزند تا میرود لکن ملتفت باش در این
مصیبت

مصیبت همینکه گفتند این مصیبت را کسی مؤمن باز شده
بگوشش بخورد بخواهد محزون نشود نمیتواند لهذا بی اختیار
دلش میسوزد این است که لله میشود عمل خالص میشود
والله خدا چون خواسته دین خالص از تمام
مؤمنان الا لله الدین الخالص از این جهت والله
این مصیبت را بر سر آن بزرگوار آورد برای
اینکه تا هر کس بشنود بی اختیار محزون بشود و نجات
بیابد و لامحاله اگر مؤمن است محزون میشود مؤمن
هم نیست بدرک اسفل از اهل جهنم است علاوه
جهنم است سید الشهداء هم برای همین آمد که اینها را بجهنم
بفرستد این بود که همان روز هم اینها را بهشت و بجهنم
میفرستاد و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

یا اباعبدالله الحسین ادرکنی ۱۲۹۹

مجلس سیم جمعه ۳ شهر محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا

وبنبینا محمد واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم
ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین و
الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب
خود میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و
اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم عرض کردم که بسیاری
از مردم چنین خیال میکنند که واقعه صحرای کربلا
مثل سایر واقعاتی است که اتفاق می افتد
دنیا بحسب اتفاق یک جنگی شد ویکی غالب شد
ویکی مغلوب نهایت ما چون دوست این
طرف مغلوب هستیم می نشینیم عزاداری میکنیم و هم
خیال میکنند پس ان شاء الله ملتفت باشند
این امر

این امر از امور اتفاقیه روزگار نیست بلکه این امر چنین
مقدر شده بود و در عالم ذر خداوند عالم چنانچه در
این ایه شریفه فرمایش میفرماید خدا خریده است
از مؤمنان پیش از این دنیا جانشان را و مالشان
را و در عوض این جان و مال وعده کرده که بهشت را
بدهد بایشان و دیگر اینکه فی الجمله عربیت دارند ملتفت
باشند ببینند این امر را در یک نکته در این ایه بلفظ بیع
و شری فرمایش میفرمایند ان الله اشتری [illegible]
یکجا بلفظ وعده فرمایش میکنند وعدا علیه دیگر
تاکیدش میکنند بلفظ عهد بیان میفرماید ومن اوفی
بعهده من الله همه اش یک مطلب است پس خدا خریده
است از مؤمنان جانهای ایشان را و مالهای ایشان را
و ثمن این جان و مال بهشت خود را عطا کرده بلکه بواسطه
این معامله خدا چنین مقدر کرده که بهشت [illegible]

ساخته شود که اگر چنین عملی را نمیکرد بهشتی برایش ساخته نمیشد
فکر کنید ان شاء الله که اگر حضرت سید الشهدا شهید
نشده بود بهشتی از برای خدا ساخته نشده بود
و چون چنین عهدی را کرد و چنین بیع و شرائی
را کرد بهشت ساخته شد و بهشت مال او است
بهشت را خدا از عمل بندگان میسازد چنانکه اشاره باز
باین مطلب است میفرماید در شب معراج که رفتم
که پیغمبر فرمائی
بمعراج و رفتم در بهشت دیدم جماعتی را که گاهی
درختی می نشانند گاهی خشت و گلی روی هم میگذارند
قصرها میسازند گاهی هم بیکار بودند من بجبرئیل گفتم
اینها ملائکه اند و من میدانم که ملائکه خستگی ندارند اما
طوری می بینم حالت اینها را که مثل کسی میمانند
که خسته شده باشند گاهی می نشینند چرا می نشینند
جبرئیل عرض کرد خودتان سؤال کنید از اینها پیغمبر
صلی الله علیه و اله پرسیدند از آن ملائکه که چرا شما
گاهی مشغولید و عمارت میسازید و گاهی می نشینید
مثل اینکه

مثل اینکه خستگی ندارید عرض کردند ما هر وقت الت
داریم با خشت و گل بدست ما میدهند ما روی
هم میگذاریم تعمیر میکنیم و اگر خشت و گلی بدست ما نمیدهند
ما معطل می مانیم تا خشت و گل بما برسد و بود
این اسباب و این خشت و گل از کجا باید بیاید
که گاهی می آید گاهی نمی آید عرض کردند بندگان
خدا که در دنیا میگویند سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر یکی از این اذکار خشت میشود یکی
از اینها گل میشود یکی خشت طلا میشود یکی خشت نقره
میشود اینها را ملائکه میگیرند می آرند بدست ما میدهند
و ما هم روی هم میگذاریم عمارت میسازیم همچنین باز
پیغمبر فرمودند بهشت را دیدم قاعا صفصفا
جای با وسعتی است بهشت و فرمودند همه اش بیابان
فاکثروا فیها الغراس پس شما ها سعی کنید درخت
زیاد بکارید در آن بیابان بنشانید برای خود

پس ملتفت باشید انشاءالله دیدا سید عمل انسان را
میگیرند و این عمل را در روز قیامت بصورتی
دیگر غیر از صورت دنیائی جلوه میدهند و بادم
میدهند این است که میفرماید لیس للانسان
الا ما سعی و ان سعیه سوف یری همچنین بنوید
من یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی همان عمل
خودش را می بیند و نیست برای هیچ انسانی
مگر ان عملی را که کرده پس عمل شخص قصر میشود
حور میشود غلمان میشود از اسید هند بصاحب عمل
پس اصل بهشت و اصل ان بنیان بهشت را بجهت
از نور حضرت سید شهدا خلق فرموده اند
عمل که فروخت بخدا جانش را مالش را عرضش را
ناموسش را در عالم ذر و خدا در عالم روز ساخت بهشت
از نور حضرت سید شهدا و از عمل انحضرت
انشاءالله نکو درده دقت کنید خداوند عالم
کار هر کسی را

کار هر کس را برای انکس مخصوص ساخته و کار هر کسی
مال خودش است نه این چیزهائی که مردم
خیال میکنند شماها اگر در دنیا هم فکر کنید دنیارا
بر طبق اخرت خواهید یافت بشرطی که دل
بدهید ببینید اگر خدا بخواهد بنده از بندگان
بنمایاند رنگها را و روشنائیها را چشمی بان شخص
ان شخص که خودش چشم باز میکند می بیند روشنائیهارا و
و رنگهارا انوقت اسم این میشود که این دیده رنگها را
و خدا نموده باین تا رنگهارا و دیده روشنائیهارا و خدا
نموده باین روشنائیهارا خدا همینکه بخواهد بشنواند
بکسی صداها را این خودش گوشش را بگیرد یا گوش
نداشته باشد خدا صدا باین نمیدهد پس اگر خدا
بخواهد بکسی عطا کند صدای خوبی را یا علمی را بکسی
تعلیم کند پس گوش شنوا خلق میکند برای ان
انوقت کسی هم صدائی بدهد این خودش میشنود

پس خدا باو شنوانیده صدا را و عطا کرده باو صدا را دیگر
ان شاء الله فکر کنید بکجور ده عمل هم همراهش باشد
پس بدانید ان شاء الله بطور حکمت بطور یقین و حرم
شکی نیست درین بیت که لیس للانسان الا ما
سعی انسان مالک چیزی نمیشود مگر اینکه عمل کند
میخواهی مالک بشوی رنگها را چشمت را باز کن ببین
رنگها را میخواهی تحصیل کنی صداها را گوش بده صدا را
بشنو تا خدا صدا بتو داده باشد میخواهی بچشی طعمی را
حلوا میخواهی بخوری حلوا را خودت بردار بخور تا خدا
هم بتو انعام کرده باشد حالا اگر تو دهنت را
روی هم بگذاری حلوا بر نداری که روی زبانت بگذاری
بخوری دعا کنی حلوا حلوا حلوا هیچ دهنت شیرین
نمیشود عمل نکرده تمنا کنی خدا بده بده خدا میخواهد
بده بده تو از ان راهی که مفتوح کرده از ان
بابی که مفتوح کرده از ان بابی که مشیتش قرار گرفته

تو اگر

تو اگر اعراض کنی دیگر نمی آید خطاب بکردنت کنند برد
تو بگو حلوا را من در دهنم بگذارم هر چه حلوا را در دهنت
میگذارند طعمش را نمی فهمی هر چه توی چشمت میگذارند
طعمش را نمی فهمی در هر عضوی بگذارند طعمش را نمی فهمی
مگر اینکه حلوا را توی دهنت بگذاری همان جائی که خدا
قرار داده بگذار و طعم را بفهم پس وقتی که تو میخوری خدا
بتو خورانیده و خدا رزق بتو داده تو اگر نخوری
دهی دعا کنی که خدایا رزق مرا زیاد کن با خدای خود
لجبازی کنی و دهنت را روی هم بگذاری فرض کنی که شکم
تو را هم بشکافند و حلوا را هم در شکم تو بگذارند باز تو نمی فهمی
حلوا ریختند یا زهر ریختند گرم بود و سرد بود و لیکن وقتی — هیچ نمی فهمی
دنیا و آخرت را درست تعقل کنی همه جا مطابق است علم
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت لیکن خدا همه جا
یک بنا و یک جور است پس کار را بکن تا ان کار خودش را
مالک بشوی و کاری را که کردی بدان از تو نمیگیرند ظلم

نمیکنند ستم نمیکنند بلکه نمیشود گرفت تو اگر ببینی
خودت دیده ئه کسی دیگر را این دیدن تو را بکسی
دیگر نمیشود داد تو میخواهی طعمی بچشی و نفهمی خودت
باید بخوری خودت نخوری تمام عالم بخورند تو
طعمی را نفهمی نفهمیده معنی طعم را همین طور فکر کنی
ان شاء الله در گرمی ببین اگر خودت گرم شوی گرم شده دیگر
اگر تمام عالم گرم شوند خودشان گرم شده اند دخلی
بتو ندارد تو بخواهی خنک شوی باید خودت خنک
شوی هر که خنک شود تو خنک نشده پس ما تری
فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من
فطور یکخورده فکر کن ببین خدا همه جا یکطور قرار داده
پس کار را بکن تا کار را داشته باشی و مالک کارت باشی
و تو اگر کاری نکنی و بخواهی مالک آن باشی این
امنیه است و لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب
من یعمل سوء یجز به هر که بد میکند بد می بیند هر که
خوب

خوب میکند ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم
فلها خوب میکنی خوب می بینی بدمی کنی بدمی بینی
کارها نکرده را طمع مدار که همین طور می ارزد می بینید
ملتفت باشید ان شاء الله فکر کنید تو چشمت را
بهم بگذاری وهی امنیه وهی دعا کنی وهی گریه و
زاری و التماس کنی که خدایا من چشم را هم بگذارم
تو رنگها را حالی من کن خدا این دعای تو را مستجاب
نخواهد کرد و خیلی خیلی از دعاهائی که میکنند و مستجاب
نمیشود و دوا آن آخرش مأیوس هم میشوند سوراخ و
دعا را گم کرده اند تو خیالت میرسد دعا کرده
خدا میداند که تو دعا نمی کنی تو زبان دعا میکنی مثل
کسیکه چشمش را هم گذارده و نگاه نمیکند رنگها و
بزبان التماس میکند و گریه و زاری میکند که خدایا
رنگها را بمن بنما هر چه التماس هم بکند نمیشود و فی
خسته شده می گوید من سالهای دراز گریه کردم التماس

راهش همین است

کردم در رنگهارا حالی من نکرده و بمن بنمود و لیس همه دعاهای
من اینطورها خواهد بود و مأیوس میشود بجهتیکه آتش را
کم کرده تو غذا مخور تو طعم را با ذائقه مچش و بی گریه
کن زاری کن غذائی ببیند دعا نکرده خدا دعای نکرده
را البته مستجاب میکند تو خیال میکنی دعا کرده و مستجاب
نشده حالا دقت کنید دعا این است خدا هر بابی
که عرض میکنم
که مفتوح کرده هر راهی نموده تو از آن راه برو دعای
تو مستجاب شده است سهل و آسان است همچو راهی
رنگها را ببین چشمت را باز کن دعا کرده باز با هم
چشمت را که باز کردی
دعا نکرده این زبان حال است بزبان حال دعا کرده
که خدا با جنس تمام رنگها را که در ملک خود خلق کرده
و خدا هم آن دعای حالی را مستجاب کرده و رنگها را
باو نموده و همچنین کسیکه گوش داد صداها اگر چه با این
زبان ظاهری دعا نکند که خدایا صداها را بمن
انعام کن لکن با زبان حال گوش خودش دعا کرد
یعنی گوش

یعنی گوش داده و خدا هم صداها را باو نموده هر کس هر
طعمی چشید خدا آنرا باو چشانیده و باو انعام کرده
هر کس نماز کرد خدا باو ترحم کرده او را بنماز انداخته
هر کس روزه گرفت خدا توفیق باو داده این است
که میفرماید سیجزیهم وصفهم زد و باشد که در روز
قیامت اوصاف مردم را بخود مردم میدهیم و عوض
میکنیم که خدا در دنیا هم بناش را گذارده کارهای
مردم را بمردم میدهد ببین خداوند عالم کار چراغ را
بچراغ انعام کرده کار چراغ چه چیز است کار چراغ
این است که روشنائی داشته باشد این روشنائی
کار چراغ است بدء این روشنائی ابتدای این
روشنائی از پیش این چراغ است ختم این
روشنائی از پیش چراغ است عود این روشنائی
بسوی این چراغ است نور این چراغ را بچراغ دیگر نمیتوان داد اگر باشد شمعی دیگر و خودش

روشن شد نور دارد خورشید روشن نشد نور ندارد
این است که خدا قرار داده و حتم کرده که عمل باید
کرد این است که تمام انبیا امر کرده اند که عمل
کنید خدا محتاج بعمل تو نیست تو میخواهی عمل بکنی
یا نکنی خدا خدا است بهمان تشخصی که هست
و هیچ محتاج بعمل تو نیست اما تو خودت محتاج بعمل
خودت هستی پس تو خودت محتاجی چشم باز کنی
ببینی رنگها را هر کدام را بپسندی اخذ بکنی هر
کدام را نپسندی نگیری خودت محتاجی گوش بصداها
بدهی صداهای خوب را گوش بدهی و بشنوی و صدا
های بد را نشنوی تو محتاجی طعمها را بچشی آن
تلخش را نخوری شیرینش را بخوری همچنین گرمیها
سردیها و همه چیز در دنیا و آخرت هیچ امنیه بکار
نمی آید امنیه دعا نیست لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب
ستمها و سایر

ستمها و سایر مردم هر کس امنیه میکند و از آن
راهی که خدا قرار داده نمیرود و بمطلب نخواهد رسید
حتم شده و حکم و محال است غیر از این بشود هیچ کار
هرگز مملوک آن است و هر کس آن که نخواهند
مالک کنند خدا خود او را طوری میکند کاری
نکند که مالک کارش بشود پس چراغ مالک نور
خود است آفتاب مالک نور خود است سایه مالک
سردی خود است شب مالک ظلمت خود است
پس تمام عالم را از دنیا و آخرت چنین قرار داده
که تا نکنی نداشته باشی تا نکاری ندروی تخم
نکاشته توقع محصول نداشته باش خدا کریم
است بله خدا کریم است کریم است که چنین نعمت
داده و چندین هزار حکمت بکار برده و اینها را
ساخت و مفت بتو داد تو نبودی و دعا هم
نکردی و زحمت هم نکشیدی چشم بتو داد گوش بتو

داد شامه بتو داد هیچ زحمت بتو نداد ذائقه
بتو داد هیچ زحمت بتو نداد لامسه بتو داد
هیچ زحمت نکشیدی همین طور عقلت داد شعورت
داد کارهای خودش را بخلق واگذاشته خدا
خودش داده عقل داد شعور داد بدن داد چشم
داد حرکت داد همه را داده حالا گفته کدام کار را
که میکنی نفع تو در آن است کدام کار که میکنی
ضرر تو در آن است حالا میخواهی حرف خدا را
بشنوی و سالم در بروی کسی پشت کرد بخدا اخرتش
بخدا نمیرسد باری پس ان شاء الله یقین کنید که
بهشت را از نور سید شهدا ساخته اند و آن شب
قدری که پیغمبر رفت بمعراج دید بهشت را کم ساخته
شده است اما تمام دید بعضی از درختهارا
دید هنوز نکشته اند دید بعضی عمارتهایش هنوز درست
ساخته نشده

ساخته نشده پس اصل آن زمینکه بهشت و بنیان بهشت را
مثل آن اطاقها و قصرها و عمارتهای بهشت را هم باید
ساخت حالا که باید ساخت بچه باید ساخت بعمل باید
ساخت پس یک کسی باید عمل کند که بهشت ساخته شود
جهنم را هم باید ساخت و رؤسای ضلالت بعمل خود
جهنم را ساخته اند باری ملتفت باشید ان شاء الله
پس بدانید که خداوند عالم بهمین خریدی که خرید از
آنکسانیکه خرید جانشان را و مالشان را و آنها هم برضا
و رغبت تمام فروختند جانشان را و مالشان را
بهمین خرید و فروش بهشت ساخته شد و بهشت از
کار سید شهدا ساخته شد و بهشت و حور العین چنانکه حضرت
حدیث خاص وارد میفرماید که بهشت و حور العین از
نور حضرت سید شهدا خلق شد و خود سید شهدا
والله از بهشت و حور العین بهتر است و قیمتش را
هم ببینید چه قسم راستی است ببینید نور هر چراغی

مال ان چراغ است روشنائیها را خدا بواسطهٔ ان
چراغ خلق کرده و بسته بان چراغ است و الله
الچراغ بهتر است از نور خودش چراکه ان چراغ
محتاج بنور خود نیست همچنین روشنائیهای روزها
همه از افتاب است و افتاب باعث وجود
این نورها است و خدا این روز را بواسطهٔ افتاب
خلق کرده و اگر افتاب نبود روزی خدا خلق
نکرده بود حالا که چنین است تو قسم بخور که والله روز
افتاب بهتر است از نور افتاب پس بعض نبق
بدانید هر منیری هر کاری از کار خودش بهتر و
شایسته‌تر است بجهتی که فاعل ان کار است پس
این است که حضرت سید شهدا بهتر است از
بهشت و حور العین تو هم قسم بخور که خود حضرت
سید شهدا از بهشت و حور العین بهتر است
چراکه بهشت

چراکه بهشت و حور العین و جمیع اوضاع بهشت از
نور او است و نور او است بلکه اگر درست از پی
بالا بروی خود تو هم شیعهٔ او ئی و نور او ئی در
حدیث میفرمانید شیعه را شیعه گفتند بجهت
انکه شعاع امام است و نور امام است و شایع
امام است و شیعه را از شعاع مشتق کرده اند شیعه را
شیعه گفتند بجهتی که از نور امام است از نور امام
خلق شده است پس انشاءالله تو خودت هم از ان
منیر خلق شده و پرتوی هستی از ان منیر و چون
شیعیان پرتو نور امامند بلکه نور امام اند و هر
نوری بر شکل منیر است پس افتاب چون زرد است
پرتو ان زرد است افتاب چون گرد است پرتو
عکس او در اینه گرد است افتاب چشم را میزند ابی که
در اینه افتاده چشم را میزند افتاب جائی را روشن
میکند اینه را اگر مقابل افتاب بگذاری عکس می اندازد

پرتوی می اندازد روشن میکند افتاب گرم است ببین
این عینکها را هم که برابر افتاب میگیری پنبه را آتش
میزند فوراً این سوزندگی از خود عینک نیست وقتی
نور افتاب تابید و قرص افتاب در این عینک ظاهر
شد این قرص هم میسوزاند چنانکه قرص آسمانی
میسوزاند و این سوزانیدن هم از افتاب است دیگر
تفصیل زیاد در این مجلسها نمیشود داد اشاره بود
کردم که اینهایی که باید ضبط کنند ضبط کنند پس هر نوری
بر شکل نیر است پس شیعیان بر شکل امامند چراکه
باید اقتدا با امامشان کنند مقتدی باید بر شکل مقتدی
باشد امام شما امام شما است وقتی او می ایستد شما
می ایستید او رکوع میکند شما رکوع میکنید او سجود میکند
سجود میکنید پس شما ماموم هستید و او امام شما است
او خود را به صورتی در آورد شما هم خود را به آن
صورت در می آورید پس امام اگر محزون شد البته
شیعیانش

شیعیانش محزون خواهند شد محزون نشد البته شیعیانش
محزون نیستند اگر المی با امام رسید آن الم البته بدان
شیعیانش میرسد در حدیث خاص فرمایش فرموده‌اند
دوستان ما که خلق هستند که بسرور ما شادی میکنند
در اندوه ما غمناک میشوند پس علامت دوستی ایشان
و علامت شعاع بودن ایشان و شیعه بودن
ایشان این است که وقتی مصیبت ایشان را
ستد کرمیشوی لامحاله المی که بایشان رسیده
بتو خواهد رسید و بر شکل او خواهی شد بهمین طور
شیعیان هم از نور امام خلق شده اند چنانکه بهشت
و حورالعین از نور امام خلق شده پس تمام بهشت را
خدا بواسطه اینمعامله که سیدالشهدا کرد در این ایه جزاء او
جماعتی از مؤمنین فروختند بخدا جانشان را و مالشان را
اینها کیان هستند اینهائی که بعد از پیغمبر و بعد از نزول
قران جنگ میکنند و جمعی را میکشند بعد کشته میشوند

و ببینید چنین قضیه از هیچکس صادر نشده مگر از حضرت
سید شهدا سلام الله علیه پس بدانید امر حضرت
سید شهدا والله از تمام امرها معظم تر است مردم
خیال میکنند مستحب است نشستن روضه خوانی بکنی
و خیلی از امرها هست که پیش این مردم چون فکر کرده عظمی ندارد
اند آنچه میکنند علی العمیا میکنند شما بدانید انشاء الله
این اوضاع روضه خوانی و تعزیه داری از جمیع
امورات مهم تر است چرا که این امری است که سبب
نجات است و هیچ عملی نیست که بطور یقین سبب نجات
باشد چرا که خالص نمیشود و این عمل عملی است که بطور
یقین سبب نجات است و تمام انبیا تمام اولیا الله
اند در میان مردم تمامشان آمده اند خلق را نجات
بدهند مراد خدا این است که خلق نجات بیابند و
اسباب نجاتشان والله منحصر است در تعزیه داری
که آنکسانیکه جانشان و مالشان را در راه خدا دادند
کسانیکه از

کسانیکه از نور ایشان هستند تبعیت کنند اقتدا کنند
بایشان پس آنها منکر بودند اینها منکر شوند آنها
محزون بودند اینها محزون شوند آنها گریان بودند
اینها گریان شوند نمیتوانند گریان نباشند آنها
مضطرب بودند اینها مضطرب باشند پس یک ثواب
بی انتهائی است و یک عملی است که بهترین عملها است
و کسی شاید خیال کند که این عمل که بهترین عملها است
پس چرا مثل نماز نیست که وقتی داشته باشد
مثل روزه نیست که وقتی داشته باشد وقت برایش
تعیین نکرده اند عرض میکنم این امری نیست که وقتی
کسی بکند وقتی نکنند برای این عمل وقتی قرار نداده
اند که هر وقت که یادت بیاید بر سر و سینه بزنی
و گریه کنی حتی بعضی از علما با خود قرار داده بودند
که وقتی میخوابیدند در همان وقت تعزیه داری میکردند
باری پس ملتفت باشید که چون عملی است

که باعث نجات تمام خلق است اهم امورات واعتنای
خدا باین عمل از جمیع شرعی که اورده بیشتر بوده
از این جهت وقت خاص برای ان قرار داده
میخواهد محرم باشد میخواهد صفر میخواهد شب باشد
میخواهد روز باشد سفر باشد حضر باشد همینکه
یادت می اید محزون میشوی همینکه محزون
شدی نجات میدهد این است که میفرماید
ان کسانیکه می نشینند در مصیبت سید شهدا
گریه میکنند خدا می امرزد گناهان ایشان را
پیش از انکه اشک از چشم انها بیرون آید
وقتی که محزون میشوند والله همان وقت خدا
انهارا می امرزد امرزیده است پس این است که
میفرماید نفس مهموم در مصیبت ایشان عبادت
است نفسی که میکشد مهموم است در این مصیبت
همان نفس

همان نفس کشیدن گریه کردن است و عبادت است
و همان نفس کشیدن نجات خواهد داد ان شاء الله
فکر کنید ببینید چه قدر ثواب همین اهتمامی است باید
هر عملی را خیال کنی که یک قدری مشقت دارد و زور دارد
زرو وضوی باید گرفت روزه باید گرفت مشقتی دارد
یا اینکه خمس بخواهی بدهی بر نفس اشکالی دارد زکوة بخواهی
بدهی بر نفس قدری مشکل است و با وجود اشکالی
که دارند باز سبب نجات نیستند بتنهائی اگر این مصیبت
داخل آن اعمال نبود ان اعمال هیچ سبب نجات نبود
چنانکه در ان دعای اعتقاد علیه السلام است که در تعقیبات
صبح وارد شده در ان دعا میگوید در صفت حضرت
امیر که ای خدا حضرت امیر انکسی است که من اعتنا
باعمالم ندارم و ان زکوة اگرچه خوب باشد و لله
الا هم منجیه لی و ان صلحت اعمالم را باعث نجات
خودم نمیدانم اگرچه همه صحیح و درست باشد الله

بولایة والائتمام به والاقرار بفضائله والقول
بحلّها والتسلیم لرواتها مگر بولایت آن حضرت
وامام دانستن او واقرار بفضائل او وقبول کردن
از حاملان فضائل وتسلیم کردن برای حاملان
فضایل پس بدان که اینها را باید اعتقاد کنی
ملتفت باش ان شاء الله بهشت را روز اول
بجهت این عمل واینمعامله خدا ساخت حالا تو را
که گفته اند عمل کن تو را هم میخواهند کاری کنند که
بتوانی داخل آن بهشت بشوی کاری نکنی نمیتوانی
داخل آن بهشت بشوی تو را میگویند آن بهشت را
ببین حالا تو نگاه نکنی دیدنیهای بهشت مال تو
نمیشود همچنین میوه های بهشت را میگویند بخور نخورده
باشی اما اگر ذائقه نداشته باشی و هیچ از میوه های
بهشت نخوری مال تو نشده میگویند صداهای بهشت را
گوش بده تا بشنوی و مال تو شود گوشها اینجا دارد نمیشود
تخمش اینجا

تخمش اینجا کشته میشود باید خودت کوشش بدهی خودت
نگاه بکنی خودت بچشی بان شاخهٔ طوبی تا اختصاص
بتو پیدا کند و اگر خودت نکنی اختصاص بتو پیدا
نمیکند پس خداوند بهشت را بواسطهٔ حضرت سید
شهدا آفرید و آن عمل خالص را که خدا از [illegible]
دین خودش قرار داده کسانیکه معصوم از گناه
نیستند و مالک خیال و قصد خود نیستند و حتی
که نیتی هزار بخواهی قصد کنی که نماز میکنم که خیال
در نماز برایم نیاید می بینی نمیتوانی یکوقتی خبر
میشوی رفتهٔ توی بازار تجارتت را میکنی کسبت را
میکنی هرکسی بخیال خودش زبانش حمد میخواند
دلش آنجا است وقتی چنین شد این نمازهای
که اگر توجه داشته باشی در یک آنش در آنات
دیگرش توی کارهای خودت هر چه یادت رفته
توی نماز یادت می اید هر چه را گم کردهٔ تو

نماز پیدا میکنی و این نماز عمود دین است عملی است
که اگر قبول شد باقی اعمال قبول میشود اگر قبول
نشد هیچ عملی از اعمال قبول نمیشود این نماز این
طور است وخود این نماز از ان روزه خراب است
واین نماز خیلی مشکلتر است از روزه این است که
فرموده استعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة
صلوة کبیره است خیلی مشکل است لکبیرة الا علی
الخاشعین حالا روزه که گفته اند این است که از چیزها
ئی که گفته اند مفطر است امساک میکنیم و نمیخوریم چندان
مشکل نیست لکن نماز کن و توجه داشته باش دلم
هم میخواهد توجه داشته باشم تکبیرة الاحرام که
گفتم یکدفعه می بینم خیال مرا برداشت برد هزار جا
که میخواست پس این صلوتی که اعظم از جمیع اعمال
است که اگر قبول شد باقی اعمال قبول میشود
اگر رد شد باقی اعمال رد میشود این نماز از همه
اعمال خراب تر است باز زکوة دادن باز حجی

دادن

دادن باز مکه رفتن یکجوریش میشود کرد اما این نماز
کردن که هیچ خیالی نباشد می بینی مشکل است پس
نمازی که عمود دین است از جمیع اعمال خراب
ترش میکنیم باقی اعمال میخواهی قبول بشود
والله قبول نمیشود الا بولایة والائتمام به والاقرار
بفضائله والقبول من حملتها والتسلیم لرواتها
اینها همه شرطش است فکر کن انشاءالله خلاصه
پس بجهت جبر کسر این اعمال جبر کسر این نمازهای
سر و دست شکسته اینها هر جاش شکسته میخواهند
رفو کنند اینها را خدا میخواهد درستش کند وقتی
میخواهد درستش کند چون خالص نیست توجه
توتش نیست خدا هم تدبیری کرده و بهترین
تدبیرها را خدا کرده عملی را برای تو قرار داده که
بدون تکلف میتوانی انرا بجا بیاوری احتیاجی
بریائی نیست احتیاجی بسمعه نیست عملی است که

که خالص است و لله و فی الله است و هیچ مشوب نیست پس
وقتی مصیبت سید شهدا را گفتند بی اختیار محزون
خواهد شد مؤمن و حزن که غلبه کرد آتش میگیرد
در دل و آن حرارت می آید بالا و سر را گرم میکند
و این چشم را از پیه ساخته اند آتش بان که رسید سیل
یخی که آب میشود آن حزن که سر بالا آمد و بان
مادهای یخ کرده توی چشم رسید انها آب میکند
اشک میشود از چشم بیرون می آید پس این دنی
خالصی را که خدا تدبیر کرده و از ناقصین خواسته انرا
میسور آنها قرار داده طوری نکرده که نتوانند آن
عمل را بجا بیاورند خدا است رئوف خدا است که
رحیم بزبان ملائی تکلیف ما لا یطاق نمیکند چرا
تکلیف ما لا یطاق ظلم است و لا یکلف الله نفسا
الا وسعها لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها لی خدا
تکلیف ما لا یطاق باحدی نمیکند حال نمیتوانی نماز را
الطوریکه خواسته بکنی هر قدر میتوانی بکن اما عمل خالص
درست

درست کرده و تدبیری کرده که محبوب تو قرار داده
حضرت سید شهدا را و تو بدون کلفت او را دوست
میداری و همین سبب نجات تو است اعمال تو را
اصلاح میکند همچنین در حزن او محزون میشوی بدون
تکلف نباید بدوستی اصرار کرد که در مصیبت دوست
محزون شو خیر باید متذکرش کنی یا خودش فکر کند
و متذکر شود یا کتابی بردارد و بخواند و متذکر شود
متذکر که شد لا محاله محزون میشود و غمگین و محزون
نشود و حزن که غلبه کرد حرارت از قلب مشتعل میشود
می آید بالا در سر و رطوبات منجمده را آب میکند
اشک میشود و از چشم بیرون می آید خلاصه پس حضرت
سید شهدا این عمل را بجهت نجات خلق قبول کرد
و الا خودش چه کار کرده بود آیا خودش گناهی داشت
که مستحق این همه بلا باشد خیر خودش معصوم بود
و مطهر بود نماز را که از همه بهتر کرده بود بهتر از همه کس
روزه گرفته بود بهتر از همه حج کرده بود

بهتر از همه کس جهاد کرده بود از اینجهت در زیارتش
میخوانی اشهد انک قد اقمت الصلوة واتیت
الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر واطعت الله
ورسوله حتی اتیک الیقین. جمیع اعمال را کرده بود
دیگر احتیاجی بکفاره نداشت گناهی نداشت که کفاره
ضرور داشته باشد لکن این گناهانی را که شیعیان وی
کرده بودند کفاره میخواست پس از دوستان او
کسانی بودند که گناهی کرده بودند که باید انهارا با شمشیر
ونیزه وکارد انهارا ریز ریز کرد واگر بگیرد خدا
باید ملائکه بیایند مارا ریز ریز کنند واو بخود خرید
وما معصیتهائی داریم که باید مارا تیرباران کرد او
بخود خرید که بعوض ما اورا تیرباران کنند ما معصیتهائی
داریم که باید مارا کشت واو بخود خرید که اورا
بعوض ما بکشند ما معصیتهائی داریم که باید جوانهای
مارا بمیرند وبداغ انها مبتلا شویم او بخود خرید وجوانهای
خود را

جوانهای ما

خود را بعوض ما داد که کشته شوند ما معصیتهائی داریم
که باید طفلهای صغیرمان بمیرند کفارۀ اینها را او بخود
خرید وعلی اصغر را داد که بعوض طفلهای ما تیر بر
حلقش بزنند وکشته شود که کفاره گناهان ما بشود
وباز خیال نکنید که همان یک طفل کشته شد بلکه عرض
میکنم که اطفال چون علی اصغر زیاد بودند از تشنگی همه
هلاک شدند بعضی هم از گرسنگی هلاک شدند وهکذا
هر گناهی کفاره داشت وجمیع انهارا بخود خرید
که دوستانش نجات یابند این است که خدا خبر داده
که فدیناه بذبح عظیم فدا فرستادیم برای اسمعیل و عوض
کشته شدن اسمعیل آن ذبح عظیم را قرار دادیم
حالا خیال نکنی که بره که آوردند بعوض اسمعیل این ذبح
عظیم بود فکر کن آن شاه که حضرت سید الشهدا است
که فدائی تمام انبیا شده فدائی تمام اولیا شده
فدائی تمام گناهکاران شده پس بفدای او باید شد
که آمد چنین کاری کرد وتمام خلق را نجات داد

خدای تمام شد که دوستانش نجات یابند و از این
طرف هم تمام دوستانش راضی هستند که بر سر او خیلی
مصیبتها آمده بلکه راضی نیستند بر سر خودشان اهل
باشد و تمنا میکنند که کاش بر سر خودشان آمده بود
وقتی حضرت ابرهیم در خواب دید که اسمعیل را
قربان کند و او را ببرد که قربانی کند تا اینکه جبرئیل
آمد و خدا آورد که عوض او این گوسفند را بکش و
اسمعیل را مکش بعد از آنی که بدا شد و اسمعیل
کشته نشد با این جهت حضرت ابرهیم انکساری برایش
حاصل شد در دل خود خیالی کرد با خود گفت معلوم
است خدا دیده که من دل از این فرزند نمی کنم و در
راه خدا همچو فهمیده که من او را سر نمی برم یا خیر دیده
سر می برم لکن برای من خیلی امری مشکل است و بر من
ترحم کرد و خدا فرستاد که این بره وارد دنیا بید
و انکساری برای ابرهیم با این جهت حاصل شد یعنی
من داخل آدم نبودم که بتوانم چنین کار بزرگی را
بکنم

بکنم معلوم است خدا از دل من دانسته و خدا بهتر از خود از
من میداند از دل من دانسته که من طاقت ندارم
و ترحم کرده که گوسفند فرستاده که بعوض اسمعیل
کشته شود این انکساری که برایش پیدا شد جبرئیل
نازل شد و عرض کرد که این انکساری که از برای
تو پیدا شد بدان راهش این نیست که از برای اسمعیل
خدا فرستادم بلکه راهی دیگر دارد و این بجهت این است
که از نسل این اسمعیل تو باید پیغمبر آخر الزمان بعمل آید
ائمه از اولاد او بعمل آیند و نجات دنیا و آخرت را
خدا بوجود او و بوجود اوصیای او قرار داده و اگر
اسمعیل کشته میشد این امر واقع نمیشد حالا
تو بگو ببینم محمد را دوست تر میداری یا خودت را
ابراهیم عرض کرد من محمد را از نفس خود دوست تر
میدارم دیگر فکر کنید دقت کنید همان مطلب را که بیشتر احد
دیروز اشاره کردم که پیغمبر فرمود که هر کس مرا از خودش

دوستر ندارد اورا از امت من نیست واین حکمی است
قرار داده وهمچنین فرمود هر کس ذریه مرا از اولاد
خودش دوست تر ندارد از امت من نیست و
هر کس مال مرا دوست تر از مال خودش ندارد یعنی
بهتر حفظ نکند مال مرا از مال خودش این از امت من نیست
و ابرهیم امت پیغمبر بود صلی الله علیه واله ابراهیم
پیغمبری بود اولوالعزم پیغمبری بود معصوم واز
ان پیغمبرهای بزرک خدا است و تابع محمد بود
صلی الله علیه واله این بود که جبرئیل از او پرسید
که تو پیغمبر ما را دوست تر میداری فرمود اری
عرض کرد پیغمبر را دوست تر میداری یا خودت را
فرمود پیغمبر را عرض کرد که فرزند خودت را دوست تر
میداری یا فرزند اورا فرمود فرزند اورا
عرض کرد تو فرزند خودت را با دست خودت
باختیار خودت بکشی و سر بری بیشتر از این دلت
میسوزد

میسوزد یا انکه ان حسین را دشمنانش بکشند و با ذلت
و خاری اورا بکشند بیشتر دلت میسوزد انجا
بیشتر دلت بدرد می اید و دلت بیشتر میسوزد تا اسمعیل
خودت بدست خودت باختیار بکشی ابرهیم کفت
کفت معلوم است از ان دلم بیشتر میسوزد او و کفت
جبرئیل حکایت صحرای کربلا را برای ابرهیم بر
ابرهیم از شنیدن ان کریست و همان کریستن سبب
سید شهدا سبب نجات حضرت ابراهیم شد لکن
نجات ابرهیم و اسمعیل و کل خلق این حکایت رسید
شهدا شد این مصیبت را در تورات کفتند در
انجیل کفتند در صحف کفتند و همه را خدا نجات داد
بجهتی که محزون در این مصیبت شدند و باس
جهت خدا همه را نجات داد و صلی الله علی محمد و اله

یا اباعبدالله حسین ١٢٩٩
ممل چهارم شنبه ٤ شهر محرم الحرام سنه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا

و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم
و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و
منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین
الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب
خود میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و
اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة و الانجیل
و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم

عرض کردم که بسیاری از مردم چنین خیال
میکنند که واقعه صحرای کربلا مثل سایر وقایعی
است که در دنیا اتفاق افتاده بحسب اتفاق
سلطانی با سلطانی جنگ میکنند یکی غالب میشود
یکی مغلوب دیگر خبر ندارند غافل مردم که این امر
صحرای کربلا امری است که خدا در عالم ذر چون
دید که این مؤمنین گناهکارند و مؤمنین ناقص را
میخواست

میخواست نجات بدهد و نجات از برای مؤمنین گناهکار
ممکن نبود چرا که این جماعت چون ناقص بودند
گناهان چند از انها صادر میشد و آن گناههای مختلف باید
جزاهای مختلف ببینند پس بعضی گناهی میکردند که
باید فقیر شوند بعضی گناهی میکردند که باید همیشه
ناخوش باشند بعضی گناهی میکردند که باید اولاد
هاشان بمیرد بعضی گناهی میکردند که باید جمیع اموالشان
بغارت برود و اگر چنین نمیشد نمیشد از سر تقصیرشان
گذشت بعضی گناهی میکردند که واجب القتل میشدند
باید همه را کشت و اگر خداوند همه را میگرفت و لو
یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة
اگر بنا بود خدا بگیرد گناهکاران را بجهت گناه اینها
لمحهٔ گناهکاران را مهلت نمیداد و تمام روی زمین
برچیده میشد از مؤمنین و جائی که اگر گناهکاران را
خدا میگرفت ما ترک علی ظهرها من دابة دیگر ببینید
کفار را و منافقین را البته روی زمین مهلت نمیداد

و اگر چنین لیاقتی را گذاشته بود و خدا بحکمت خود نذیری
نمیکرد باید خلق را نیافریند اصلا و بنای مشیتش قرار
گرفته بود که خلق بیافریند و خلق باشند گناه
بکنند معلمت هم بدهد لکن برای این کار تدبیری
کرد علاجی کرد و آن تدبیر این بود که یک کسی که بهترین
جمیع خلق روزگار باشد و از هر جهتی بهتر از تمام
خلق باشد او اگر بیاید و خود را فدای این گناه
کاران قرار بدهد و جمیع این بلاهائی که بجمیع خلق
باید برسد او بجان خود بخرد و آن بلاها را خداوند
عالم اکتفا میکند بهمان و او را شفیع گناهکاران
قرار میدهد چنانکه کرده ملتفت باشید این اشاره
پس خداوند عالم این مطلب را در عالم ذر عرضه کرد
بر جمیع پیغمبران بر جمیع بزرگان و هر یک نظر کردند
دیدند این امری است بسیار مشکل که خود را و جان
و مال و زن و فرزند و عرض و ناموس را بدهند
در راه خدا و دلتنگی هم نداشته باشند ببینید ممکن
هست

هست فکر کنید از روی عقل کسی جمیع آنچه دارد
بدهد و هیچ اکراهی هم نداشته باشد چرا که اگر
کسی اکراهی در معامله داشته باشد خدا هم
با او معامله نمیکند چرا که قرار داده خدا در شرع پیغمبر
در ظاهر و در باطن در دنیا و در آخرت که معامله طرفین
راضی باشند اگر یک طرفش اکراه باشد اهل
شرع همه حکم میکنند که این معامله باطل است و این
امر در همه جا جاری است ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت
چه در ظاهر چه در باطن خدا کسی را اکراه نمیکند
امری و معامله که قرار داده در میان خلق تراضی
باشد و هیچ اکراهی و اجباری در آن نباشد خود
بیاید و بگوید که بیا جانت را مالت را عرضت را ناموست را
بمن بفروش و اگر اکراه هم داری داشته باش معقول
نیست چرا که خدا از خلق خود بی نیاز است و احتیاج
بانها ندارد که کسی را اجبار و اکراه کند در معامله
این بود که در عالم ذر این امر را عرضه کرد بر جمیع پیغمبران
بر جمیع بزرگان که کیست جانش را و مالش را و عرضش را

وناموسش را بفروشد بلفظ مختصر بخواهی بدانی چه قدر
امر بزرگی است فکر کنید ان شاء الله ببینید جمیع
گناهانی که جمیع گناهکاران میکنند و هر یک سبب
خودشان باید عذابی با ایشان برسد جمیع گناه
گناهکاران را خدا خواست یک کسی بپای خود
بگیرد و جمیع عذابهائی که بجمیع خلق باید برسند باو
برسد هیچ کاری را خدا میخواست کسی بکند این
بود که هر پیغمبری که این را شنید با خود گفت بر
فرض که من جرأت کردم و قبول کردم این معامله را
لکن دیگران قادر نیست ان کراهت دل ان
تنگی را که در دل پیدا میشود بردارد هر کس باشد دلش
میسوزد برای مالش دلش میسوزد برای جانش
دلش میسوزد برای عرضش دلش میسوزد و اتفاقاً
آدم دردش می اید غصه دارد هم دارد غم دارد
دیدند از عهده نمیتوانند برایند این بود که همه سر را
پیش انداختند

پیش انداختند عرض کردند که خدایا در قوه ما نیست
این کار را بکنیم و ما تو را میشناسیم که تو تکلیف
~~نمیکنم~~ نمیکنی کسی را بر فوق طاقت او و لو
میدانی ما طاقت نداریم این بود که در میان
این جماعت بطورهائی که ان شاء الله بیان
میکنیم لکن ائمه طاهرین سلام الله علیهم همه‌شان نمیتوانستند
از عهده این کار میتوانستند برایند و اینها
برضا و رغبت هر چه تمامتر جمیع این بلاها را بخود
بخرند و در دلشان هیچ اکراهی و اجباری نبینند اما
در میان ایشان بجهت مصلحتهائی چند باز نگذارند
باز بطورهائی که باید عرض کنم تا بر بصیرت باشید لکن
در میان حضرت سید شهدا صلوات الله و سلامه علیه
پیش گذارد و عرض کرد که خداوندا من همین قدر را
بدانم تو میخواهی نجات بدهی مؤمنین را و اینها
در عرصه عصمت خلق نکرده پیدا معصیت میکنند

وچنین قرار داده که فمن یعمل مثقال ذرة خیراً
یره هر که کس بقدر ذرّه خیری بکند جزای
او را ببیند هر کس بقدر مثقال ذره شری بکند
جزای او را ببیند حالا چون رای تو قرار گرفته
مشیت تو قرار گرفته که یک کسی فدای همه بشود
من در قوهٔ خود می بینم این کار را من بجان برضا
و رغبت هرچه تمام تر این امر را قبول کردم
و من خود را فروختم بتو پس خدا خرید جان
او را و مال او را و جمیع مفسرین شیعه گفته اند
که این آیه را هیچکس دیگر مصداق نیست مگر معصوم
آخر آیه را ملتفت باشید که اینجا عتق را که خدا خرید
از ایشان چه جور مردمانی هستند در آن آیه
نشانی سرش میفرماید التائبون العابدون الحامدون
السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله
جمیع مفسرین

جمیع مفسرین شیعه تمامشان گفته اند اینها کار
غیر معصوم نیست پس حضرت سید الشهدا این
امر را اختیار فرمود و این معامله را در عالم ذر کرد
از اینجهت بیانش را در این آیه اشاره فرموده
ان الله اشتری یعنی خدا خریده است پیش از
این یعنی پیش از این دنیا خریده است از
مؤمنان نه از تمام مؤمنان مگر یک یعنی
که باید عرض کنم پس خریده است از مؤمنان
جانشان را و مالشان را اینها چه طورند اینها
جنگ میکنند در راه خدا و می بینید که همه مؤمنین
جنگ نکرده اند در راه خدا و نمیکشند در راه خدا (و میدانید)
~~و میدانید که تمام جنگ نکردند در راه خدا و نمیکشند~~
و نکشته اند در راه خدا و کشته نمیشوند در راه خدا
و میدانید که تمام مؤمنان کشته نشده اند در
راه خدا و لکن بعضی دیگر اگر دل بدهی خواهی

یافت که خدا از تمام مؤمنان خریده است جانشان را

خریده است مالشان را خریده است عرضشان

خریده است ناموسشان را یعنی دیگری که در دنیا

فی الجمله اشاره کردم دان این است و خوب ملتفت

باش و دل بده تا بر بصیرت باشی لیکن عرض میکنم

خداوند عالم چنین قرار داده بود که هر عملی را که از

برای او بکنند باید بعمل بیارند و خدا اکتفا

میکند که کسی نیتی بکند و قصدش چنین باشد که

هر امر الهی را امتثال میکند خدا هم ثواب آن عملی را که

قرار داده بدهد میدهد چنانکه در طرف مقابل در

کفار هر عمل بدی را که قرار داده عقابش را عذاب

او را هر چه مقدر کرده هر کافری که نیت کند

عمل بدی را بکند اگرچه اسبابش در دنیا موجود نباشد

و بعمل نیاورد خدا هم عذابش میکند حدیثش را عرض

کردم راوی پرسید از امام علیه السلام که سبب چیست

که مردم

که مردم در دنیا بیست سال سی سال صد سال عمر میکنند بیشترها

که هزار سال عمر میکردند پرسید از امام که سبب چیست

که مردم در دنیا مدتی یعنی عمر میکنند و در این مدت

یعنی کفر میورزند و گناه میکنند چرا خدا در قیامت

این کفار را در جهنم الی الابد الابد عذاب میکنند و همچنین

مؤمنین در طرف مقابل در دنیا در مدتی یعنی اطاعت میکنند

میکنند چرا باید الی الابد الابد اینها در بهشت متنعم باشند

و همیشه حظ کنند و انقطاعی برای حظشان نباشد

امام علیه السلام در جواب فرمودند بنیاتهم خلدوا

یعنی چون از نیت مؤمن این است که مادام که در

دنیا هست و هر جا که هست هر امری که از خدا باو

برسد قبول کند نیتش این بوده و هر کس نیتش

این نیست مؤمن نیست لیکن نیت مؤمن این است

که من هر جا باشم هر امری از خدا بمن برسد من اطاعت

کنم اگر هم نمردم و نافرمانی کردم باید توبه کنم و اجابت

مؤمن که معصیت میکند پشیمان شود باید بشود و این
باید اعتقاد مؤمن باشد و نیتش باشد که هرجا باشد در
دنیا یا جای دیگر اطاعت خدا بکنم چنانکه کفار از
نیتشان این است که هر قدر در دنیا یا هرجا باشند
هر امری از خدا بما برسد مخالفت کنیم پس چون
نیت مؤمن این است که هر امری که از خدا باو
برسد امتثال کند این است که مخلد در بهشت
میشود و دائماً بلا انقطاع ان را نعمت میدهند
و چون از نیت کافر این است که هرجا باشد هر امری
از خدا باو برسد مخالفت ان کند و لو بتواند
نیتش که مخالفت است خدا او را معذب میکند الی
ابد الابد و باز از برای بصیرت شما عرض میکنم که
یقین کنید که عرضهائی که میکنم بهیچ وجه خلاف
درش نیست ملاها هم نمیتوانند ردش کنند خیلی محکم
است باز از برای بصیرت شما عرض کنم اما شنیده اید
که حضرت

که حضرت قائم عجل الله فرجه وقتی بر میخیزد القدر میکشد
و لشکرش را حکم میکند که بی سؤال و جواب بکشند که
بسیار بسیار از این مقدسین سبیل چیده نماز شب
کن خواهند گفت این سید نیست این از اولاد
فاطمه نیست اگر سید بود و از اولاد فاطمه بود
رحمی توی دلش بود این هیچ رحم ندارد و بهیچکس
رحم نمیکند واقعاً هم همین جور رفتار میکند ملعونها ببینید
امام ظهور میکند مثل آتش و داخل میشود مثل آتش
در خانه های مردم اما گر امیسوزاند کفار را و دشمنان
را پس او با این سختی بر میخیزد و اسم این آتش را اسم
سختی را میگذارد که من بخونخواهی سید شهدا برخیزم
راوی عرض کرد اینهائی که در صحرای کربلا جنگ کردند
با امام حسین همه بدرک واصل شدند و نماندند در
دنیا حالا که هزار سال بیشتر گذشته و حضرت ظهور
که میفرمایند اینها از نواده و نتیجه اینها هستند و خشنودند

کذشته اند اینها چه تقصیری دارند که امام بخونخواهی
برمیخیزد و عوض امام حسین میکشد ببین در خیلی از
زیارات تماشا میکنی بخصوص در زیارت عاشورا
میخوانی که اساله ان یرزقنی طلب ثاری مع امام منصور
من اهل بیت محمد صلی الله علیه واله مع امام ظاهر
ناطق منکم پس ببین که تمنا میکنی در ان زیارت
که من از الجمله کسی باشم که در رکاب امام بخونخواهی
حضرت سید شهدا برمیخیزند خلاصه راوی عرض میکند
که اینها که بدرک واصل شده اند پس بچه تقصیر حضرت
بخونخواهی سید شهدا برمیخیزد این را همان راوی سؤال
کرد و امام جوابش را باین لفظها فرمایش میکنند اکر
کسی را در مشرق زمین بکشند و شخصی در مغرب
زمین باشد و این خبر باو برسد و او راضی
باشد که او را کشته اند حکم عدل خدا در این است
که او را بکشند و حالا که می بینید بناش نشده بجهت
این است که

این است که هنوز دولت باطل است و یک ملای
یک اخوندی غیرتش حرکت نکند بکوید اینها باطل است
حالا دولت دولت باطل است از وقتی که قابیل
هابیل را کشت دولت دولت باطل شد و دولت در
دست اهل باطل بود و بود تا زمانی که غصب خلافت
کردند و همین طور دولت در دست اهل باطل
هست تا امام زمان بیاید حالا چون دولت
باطل است اکر حالا کسی را کشتند و کسانی دیکر راضی
باشند نمیکیرند بکشند او را که تو قاتل او نیستی لکن این
در شرع شما هست بدانید ان شاء الله در شرع الهی
هست هر کس را در مشرق بکشند کسی در مغرب باشد
و راضی باشد وقتی بخواهند قصاص کنند هم
ان قاتل را میکشند هم ان کسی را که راضی
بوده اند بکشته شدن او هزار نفر راضی باشند ان
هزار نفر را میکیرند میکشند اکر بناحق کشته باشند
او را اما اکر بحق باشد که اهل حق کفار را میکشند

لکن بنا حق که کسی کشته شد مظلوم بوده هر کس که راضی
باشد از او خدا انتقام میکشد و خدا در روز
قیامت با یک مظلومی را می ارند با هزار هزار
نفر را هر دو جهنم که شما قاتل این مظلوم بودید این در شرع
شما هست دیگر اگر حالا هم یقین نمیکنید دست از
پیش بروید تا ان شاء الله یقین کنید پس ببینید
کسیکه راضی است بکشته شدن سید الشهدا این
قاتل است و بهمین جهت امام زمان ان شاء الله
بر خواهد خواست و انتقام حضرت سید الشهدا را
از این خلق خواهد کشید هر کس ببیند در دلش که
راضی است انتقام میکشند از او هر کس ببیند در دل
خودش که اگر انجاها بود مثل انجماعتی بود که شب عاشورا
گریختند دشمنی هم نداشتند آمده بودند صحبت حضرت
که حضرت اگر سلطنتش مستقر شد ضابط شوند حاکم
شوند خوش گذرانیها کنند وقتیکه دیدند این اوضاع
شد شب

شد شب عاشورا بنای گریختن را گذاردند عداوت
ظاهری هم نداشتند همین قدر گریختند پس هر کس که
توی دلش این باشد که می ائیم و میرویم لکن اگر
بدانیم مال مان میرود یا جانمان میرود یا عزت مان
کم میشود فرار میکنیم یا فلان جا نباید رفت که بد
نام بشویم ان صاحب الامر که پیدا میشود اینجور
جماعت را هم بدرک واصل خواهد کرد خلاصه اصل
مطلب را ببینید چه بود اصل مطلب این بود که خدا
وند عالم از قلب هر کس که مطلع شد و از نیت هر کس
که مطلع شد نیت او هر طوری هست با او همان طور
سلوک خواهد کرد اگر چه در دنیا نتواند از ان بعمل
آورد هر قدر نیت دارد خدا ثواب با و میدهد
مثل اینکه اگر تو نیت داشته باشی که اگر تو
پول داشته باشی هزار تومان در راه خدا بدهی
حالا هم اتفاق افتاد که نداری یا شب دزد آمد ان
هزار تومان را برداشت و رفت حالا دیگر نمیتوانید

تو که ندادی من بابت حساب نمیکنم بلکه میگویدم از
قصدش مطلعم راست بود هزار تومان را داده
در راه من مانع برایش پیدا شد که نداد بان
از همین باب است که میفرماید در حدیث مؤمن در
حال صحت هر عبادتی که میکرد وقتی ناخوش
میشود و نمیتواند آن عبادات را بجا آورد یا
وضوش را درست نمیتواند بگیرد یا نماز را
ایستاده نمیتواند بکند یا نشسته نمیتواند بکند
یا غش کرده خوابیده هم نمیتواند بکند هر قدر
عمل در حال صحت میکرد یاش مینویسند این مانع
دارد بلغم آمده این را انداخته نمیتواند برخیزد مثل
کسی که طناب بدست و پایش بسته باشند و انداخته
باشند او را که نتواند نماز کند همین طور حالا وقتی
بلغم گرفت جمیع اعصاب را این نمیتواند حرکت
کند از خارج بلغم طنابی شده آمده دست و پای
این را

این را بسته نمیتواند برخیزد نماز کند تقصیر این چه چیز است
پس ان شاء الله اگر فکر کنی می یابی هر کس هر نیت و قصدی
که دارد اگر خیر است خیر خواهد دید اگر چه آن
خیرات را نتواند بعمل آورد بجهتی که مانعها دارد
در دنیا یک کسی است میخواهد برود مکه پول ندارد
یا راهها امن نیست این تقصیر ندارد میخواهد
برود دیگر بلا پول ندارد خدا از ثواب این کم
نمیکند پس بدانید باز در همین مقام وارد شده
که هر کس بیاد بیاورد مصیبت حضرت سید الشهداء را
و عرض کند یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما
والله مثل همان جماعتی است که در رکاب امام کشته
شدند و در خون خودشان غلطیدند پس حالا
دیگران ان شاء الله ملتفت باشید که خدا از شما هم
خریده است جانهاتان را و خریده است مالهاتان را
چرا که میدانید که پیغمبر فرموده هر کس مرا از خودش

دوست تر ندارد از امت من نیست و شماها
خود را از او دوست‌تر نمیدارید و او را دوست‌تر میدارید
و فرمودند که هر کس ذریه مرا از ذریه خودش دوست
تر ندارد از امت من نیست و شما البته چنین
و ذریه پیغمبر را از ذریه خود دوست‌تر میدارید
ببینید شما هم جان خود را در راه خدا داده اید
و همچنین فرمودند هر کس مال مرا از مال خودش دوست
تر ندارد ببین چه طور حفظ مال خود را میکنی مال
پیغمبر را بهتر حفظ نکنی هر کس مال پیغمبر را [illegible] نکند فرمودند   بهتر حفظ
از امت من نیست دیگر خدا و شماها ان شاء الله
البته معلوم است حفظ مال او را بیشتر از مال خود
و بهتر از مال خود میکنید پس ببینید جمیع مؤمنان
دیگر چه در این مجلس و چه در این زمان و چه در زمانهای
پیش و چه در زمانهای بعد چه پیش از آمدن پیغمبر
در دنیا و چه بعد از آمدن پیغمبر در دنیا [illegible]
این بوده

این بوده رهست که جان و مال پیغمبر را بیشتر از جان
و مال خود دوست دارند پیغمبرهای پیش همین
طورها بوده اند وقتی ابراهیم ذبح نکرد اسمعیل را   مامور به ذبح اسمعیل شد و فدا آمد [illegible]
یکقدری در دل خودش انکساری یافت و بخیالش
رسید که خدا دانسته از یک راهی نقصان بر آنکه
ابراهیم این کار را نتواند بکند از این جهت ترحم
کرده بر من و فدا فرستاده توی قلب خود خجل و
شرمسار شد جبرئیل نازل شد و عرض کرد [illegible]
فدا فرستادنه از این راه بود که اسمعیل را فدا [illegible]
خیر از این راه نبود میدانست تو فدا میکردی و
اسمعیل را می بریدی اگر فدا نیامده بود و میدانست
تو بعد از بریدن سر اسمعیل هم برایت پشیمانی حاصل
نمیشد تو شک مباش شرمسار مباش که این [illegible]
خدا حکمتها داشت و بزرگترین حکمتهاش این بود
که باید از نسل این اسمعیل بیایند جماعتی که تو
میشناسی نهایت که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]   نامهای ایشان

برای
وانها اگر بیایند بیع پیغمبری هم نجات نمیتوانند
خود تحصیل کنند انها امان کل خلق اند شفیع کل خلقند
انها باید بیایند بدنیا باینجهت بود که من فدا قرار دادم
و فدای عظیمی ازبرای این قرار داده ام و ان
این است که حسین فدای اسمعیل است چرا که هر
نقصانی که از هر مؤمنی بعمل اید این اسمعیل نمیتواند
رفع ان نقصان را بکند بعد از ان جبرئیل
عرض کرد یا ابراهیم تو این فرزند را با دست
خودت بمیل خودت سر بری بیشتر دلت
میسوزد یا فرزند پیغمبر اخر الزمان ان حسینی که محبوب
جمیع اهل روزگار است تو اسمعیل را با دست
خودت بکشی بیشتر دلت خواهد سوخت یا انکه
ان حسین را دشمنان او بظلم و جور و ستم بکشند
گفت خدا وندا من محمد را از خودم دوست تر میدارم
حسین را هم از فرزند خودم دوست تر میدارم
وصدمهٔ

وصدمهٔ که با نها برسد البته طاقت نمی اورم
البته انجا بیشتر دلم میسوزد و این بود که وحی شد
با براهیم که ای ابرهیم انچه خیال داشتی که اسمعیل را
بکشی و بان ثواب برسی ما بهترش و بیشترش را
بواسطه این حزنی که برای تو رو داد برای حسین
بتو دادیم بواسطه ان ارزوئی که کردی پس
ملتفت باش ان شاء الله تو هم پس همیشه میگوئی یا
لیتنا کنا معک فنفوز فوزاً عظیما و می بینی که اگر
خودت در صحرای کربلا بودی فرار میکردی
و والله خیلی از دوستان که فرار نمیکنند و البته
جانشان را فدای انحضرت میکنند فرزندشان را
فدای فرزندان انحضرت میکنند پس شما هم جان
خود را فروخته اید چه جانی مثل جان سید الشهدا را
بخدا فروخته اید و همین سرش را ان شاء الله ملتفت
باش اگر چه پیغمبر میتوانست جنگ کند در راه خدا
فکر کن که چرا همه تمکین کردند این امر را که سید الشهدا

[illegible]

بعمل بیارد چرا هیچکدام دعا نکردند که خدا این بلا را رفع
کند این بود که وقتی جبرئیل امد و خبر تولد حضرت
سید شهدا را برای پیغمبر اورد و پشت سرش گفت
این را شنیدند فاطمه پیغمبر فرمودند من نمیخواهم این
فرزند را جبرئیل عرض کرد دعا کن خدا این بلا را
رفع کند و تو مستجاب الدعوه اگر دعا کنی مستجاب
است دیگر کسی اینقدرها هم اعتقاد درباره
پیغمبر نداشته باشد که مسلمان نیست لیکن پیغمبر
مستجاب الدعوه است و والله اگر ان روز دعا
میکردند بلا میگذشت اگر حضرت امیر میخواست
دعا میکرد مستجاب میشد و بلا میگذشت حضرت فاطمه
اگر دعا میکرد مستجاب میشد خود حضرت سید شهدا
دعا میکرد مستجاب میشد هر یک از اصحاب ان روز دعا
میکردند مستجاب میشد هر یک از بچهاشان دعا میکردند
مستجاب بود و بلا رفع میشد لکن ببینید تا سر

که تمکین کردند و دعا نکردند

ائمه

ائمه چرا تمکین کردند هیچکدام دعا هم نکردند برای خودشان
هم که قبول نکردند و همه تمکین کردند که این امر برای
حضرت سید شهدا باشد و ان شاء الله یکی
مگر کسی هر کس که یک قدری نجابت داشته باشد قدر
یک قدری طبع مردانگی در طبعش باشد این
امر را میفهمد هر کس طبع مردانگی داشته باشد این را
میداند که در نزد شخص بزرگ جنگجوی که میرود اگر
چیزی بدهد بد مغان و سوقاتی و پیشکشی برای بزرگ
برود ایشان فکر میکند که چیزی که نایاب باشد و بیمثل و
مانند باشد پیشکش کند همه چیز را نمیشود پیشکش کرد
بهمه کس این طبع طبیعت الهی که خدا قرار داد
در پیغمبران و خصوصا هر چه متشخص تر باشند این
طبع در ایشان بیشتر غلبه دارد لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون نخواهید رسید مگر انکه انفاق کنید انچه را
دوست میدارید هر چه ایشان چیزی را بیشتر دوست
میدارد انرا انفاق میکند در راه خدا اگر گوهری

داشته باشند که اینها قیمتی از اتفاق سگند در راه
خدا حالا ببینید فکر کنند در میان ائمه همه چشتند
فکر کردند شور کردند والله بهتر از حسینی نیافتند
که در راه خدا بدهند والله پیغمبر بود الطوری که
سید شهدا بود در مخاجهائی که حضرت سید شهدا
با حضرت امیر سکینه کسی برخورده باشد مثلا
امام حسین قطب عالم شده نجیب است بی مثل دانسته
چرا که جدی دارد مثل رسول خدا که رسول خدا
چنین جدی ندارد پس از این جهت تمام بیت را
از رسول خدا پدری دارد مثل امیرالمؤمنین پیغمبر
همچو پدری ندارد البته عبدالله [illegible] حضرت
امیر نیست همچنین امام حسین مادری دارد مثل
فاطمه پیغمبر همچو مادری ندارد خود فاطمه همچو مادری
ندارد خدیجه نبود مثل فاطمه اگرچه زنی بود بسیار بزرگ
اما مثل

با ائمه طاهرین سلام الله علیهم

اما مثل فاطمه نبود خیلی مشخص بود خدیجه ولکن
با حضرت فاطمه سلام الله علیها را اعلی درجا
خلق در اول خلق خلق شده اند و هیچکس پیش از
ایشان نیست لا یسبقهم سابق و لا یفوقهم
فائق و لا یلحقهم لاحق و همچنین حضرت امیر
اگرچه مادرش فاطمه بنت اسد بود اما فاطمه
بنت اسد کی و فاطمه بنت رسول خدا کی و همچنین
برادری دارد حضرت امام حسین مثل امام حسن که پیغمبر
ندارد چنین برادری را حضرت امیر ندارد چنین
برادری را حضرت امام حسن ندارد چنین برادری را
و ببینید که حضرت سید شهدا چه فرزندانی دارد
پسری دارد مثل علی بن الحسین پسری دارد مثل
محمد بن علی نه نفر امامی که از صلب اویند امام
حسن چنین اولادی ندارد پس امام حسن هم مثل او
و نمیتوانند بان بزرگی باشد پس ملتفت باشید که امام
حسین جمیع فضایل و جمیع کمالات در او جمع است

خدا خواسته جمع باشد هیچ یک از ائمه خود را ندیدند
با آن تمامی که حضرت سید شهدا بود دلش همه
نشستند و تمکین کردند این امر را پیغمبر خود را
با این مصیبت نینداخت میخواست بهتری
بدهد حضرت امیر نفس نفیس این امر را قبول
نکرد که بهتری را بدهد و همچنین فاطمه و امام حسن
هر یک بهتر از جان خود را دادند والله پیغمبر جان
خودش او را بهتر دوست تر میداشت والله امیر
المؤمنین حسین را از جان خودش و از خودش
دوست تر میداشت والله فاطمه او را از جان
خودش و از خودش دوست تر میداشت والله
امام حسن او را از جان خودش دوست تر میداشت
و همچنین سایر ائمه چنانکه شماها در هر رتبه که هستند
او را از خود دوست تر میدارید پس ببینید خدا
چه چیز نفیسی را از شما خریده و ببینید شما جانتان را
مال تان را

پی کفاره

مالتان را فروخته اید داده اید در راه خدا
گناهانتان را الحمد لله که داده اید و علامتش اینه
هر وقت بیادت می اید از روی کی میگوئی اگر
اینجا بودم جان خودم را میدادم مال خودم را
میدادم زنهایم را هم میدادم که اسیر کنند از برای
که عزیزتر بودند پس چنین گوهر گرانبهائی را که در نزد
خدا و رسول از جمیع چیزها عزیزتر و نفیس تر بود خدا
از مؤمنین چنین گوهر گرانبهائی را گرفت چرا که
بزرگی است میخواستند جمیع گناهانی که از زمان
آدم تا خاتم تا روز قیامت که مؤمنین گناه میکنند
کفاره بدهد لکن ملتفت باشید که مؤمنین را میگویم
نه کفار را آنها گناهشان کفاره نمیخواهد خدا نمیخواهد
بکفاره کفار را نجات بدهد کفار نجات نمیخواهند و خدا هم
نجاتشان نمیدهد پیغمبران آمده اند که کفار را اعدام
کنند و در دنیا هم بخصوص عملشان میدهند که عذابشان

واین راه

زیاد تر شود اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْمًا بدان که آنقدر که
تو عداوت با کفار داری خدا صد هزار مرتبه بیشتر
عداوت دارد با کفار عمداً مهلتشان داده است
تا زیاد بشود گناهان آنها تا عذابشان زیادتر
شود امّا خدا قرار داده بود مؤمنین را عذاب نکند
چاره خواست برای آنها بکند از این جهت بود
که خدا همچو اسبابی فراهم آورد دیگران شاید
ملتفت باشید که از هر راهی خیلی خدشه‌ها هست
یا کسی خیال کند که خود حضرت امام حسین خود
آنوقت دعا نکرد و جنگ هم نکرد که عمداً کشته شود
این طفلها که از تشنگی مردند از گرسنگی مردند از
شیرخوار گرفته تا از شیر باز شده تا یک جزوه
بزرگتر و بزرگتر همه هلاک شدند خدا چرا رفع
این کارها را نکرد این شبهات از ذهنتان
برود بیرون بجهت آنکه خدا اینها را میخواست
کفاره

کفاره گناه گناهکاران قرار بدهد نه کفاره یک نفر است
نه کفاره دو نفر است نه کفاره ده نفر است نه
کفاره صد نفر است نه کفاره هزار نفر است کفاره
گناه تمام معصیات از زمان آدم است تا روز قیامت
ببینید چه قدر میشود خدا میداند که چه قدر گناه
کار میشود و همه را کفاره خواست بدهد کفاره
همه را از امام حسین باید بگیرد ببین چه مصیبتی است
این مصیبت والله بزرگی مصیبت امام حسین از
حوصله بشر بیرون است که چه قدر بزرگ است
چه قدر مصیبت بزرگی وارد شد بر او که والله هیچکس
نمیتواند این قدر مصیبت را متحمل شود بجز او
ببینید چه قدر بزرگ بود این مصیبت ببینید این
گناهان چه قدر بزرگ است او آنقدر مصیبت بر سرش
آمده که تلافی جمیع گناهان گناهکاران بشود پس این
همه مصیبت را بر خود خرید و فدای کل عاصیان شد
و شفیع کل اهل روزگار شد این بود که آن خدا

خدا میداند
آنقدر بزرگ است این مصیبت

خاص را ذکر کردم که میفرمایند در روز قیامت کسی را
که باید شفاعت کرد میفرمایند هزار صف حجی ا بیستند
دیگر مشرق و مغرب و سر صفش کجا رفته خدا میداند
و از این هزار صف والله نهصد و نود و نه صف
از حضرت سید شهدا شفاعت میکنند تنها
و والله همین شفاعت سید شهدا شفاعت صغرا است
همین شفاعت حضرت امیر است شفاعت فاطمه
است شفاعت باقی ائمه است و یک صف دیگر
باقی میماند و این یک صف را خود پیغمبر و خود
حضرت امیر و خود حضرت فاطمه و سایر ائمه و
سایر انبیا شفاعت میکنند باز اگر چیزی از
میانشان برون برود نمیتوانند شفاعت میکنند
کنند پس بکمک آنحضرت تمام انبیا شفاعت
و شفاعت او جمیع مؤمنین را نجات میدهند
از جهنم و صلی الله علی محمد و آله

سنه ۱۲۹۹

یا ابا عبدالله

مجلس پنجم یکشنبه پنجم شهر محرم الحرام

بسم الله

یا ابا عبدالله الحسین ادرکنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی
اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی
شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس من
الاولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم
در کتاب مستطاب خود میفرماید ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون
فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً
فی التوریة والانجیل والقرآن و من اوفی بعهده من الله
فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم
ترجمه فارسی این آیه شریفه این است که خداوند
عالم فرموده که بدرستیکه خداوند عالم خریده است از
مؤمنان جانهای ایشان را و مالهای ایشان را
و علامت آنکه آنهائیکه فروختند بخدا جان و مال خود را

بیان فرموده تا محل اشتباه نشود و خیال نکنند هر کسی که
مصداق این آیه شریفه است و هر کسی نتواند
بخود ببندد که من مصداق این آیه شریفه هستم
پس خدا خریده است از مؤمنان جانهاشان را
و مالهاشان را آنچه داشتند از ایشان گرفت که
گرفت پیش از اینها گرفت بجهت آنکه اینهائی
که فی الجمله عربی میدانستند میدانند که زبان گذشته
میفرماید ان الله اشتری یعنی پیش از این خدا
خریده یعنی پیش از این دنیا خریده است از مؤمنان
یعنی در عالم ذر آنچه داشتند گرفت خداوند عالم
و در ازای این جان و مال بهشت خود را قرار داد و
چنین حکمی کرد که تمام بهشت مال این جماعت
باشد که خود را فروختند بخدا و چون خواست
علامت این جماعت را حالا این مردم کنند که
محل اشتباه نباشد و هر کسی نتواند ادعای این
مقام را

مقام را کنند فرمودند جماعت علامتشان این است
که جنگ میکنند بعد از این در راه خدا یعنی بعد از
پیغمبر آخر الزمان یعنی بعد از نزول این آیه بعد از
نزول قرآن جنگ میکنند در راه خدا و جمعی را میکشند
و بعد کشته میشوند در راه خدا پس بدانید ان شاء الله
که این آیه شریفه را خدا در شان حضرت سید الشهدا
صلوات الله و سلامه علیه نازل فرموده باید تأملی
و باید فکری که بکنید میدانید که این آیه شریفه در
شان حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه است
و ایشانند که جان و مال و عرض و ناموس و آنچه
داشتند خدا از ایشان گرفت و در عوض بهشت
خود را بایشان عطا فرمود و باین معامله بهشت خود را
خلق فرمود و پیش از این معامله بهشتی نبود
هیچ بهشتی نبود و بهمین معامله خدا بهشت را
ساخت چنانکه حدیثش را مکرر عرض کرده ام که

میفرماید خداوند عالم خلق کرد از نور حضرت امام
حسن آفتاب را والله حسن بهتر است از خود آفتاب
واین معنی پیش ما افتاده است و خیلی واضح است که خدا
هر چیزی را بهتر از نورش قرار داده ببینید خود آفتاب
بهتر است از پرتو آفتاب چرا که پرتو آفتاب با آفتاب
برپا است نور هر چراغی را بچراغی ببینی با آن چراغ
برپا است نور ماه بماه برپا است نور هر کوکبی بکوکبی
کوکب برپا است خود آفتاب نور حضرت امام حسن است
پس البته امام حسن از آفتاب بهتر است و امام قسم هم
میخورد که والله امام حسن بهتر است از آفتاب و همچنین
در این حدیث فرموده اند خداوند از نور حضرت
سید شهدا خلق کرد بهشت و حور العین را و والله
حسین بهتر است از بهشت و حور العین بهمان
طوریکه ان شاء الله فهمیدی و اینمعامله را

آنجناب

آنجناب کرد و باقی پیغمبران نکردند ان شاء الله فکر
کنید که چرا اینمعامله را حضرت امام حسین کرد و این
قرعه را بنام او زدند بنام دیگران نزدند ان شاء الله
فکر کنید جمیع مؤمنان و جمیع پیغمبران عاجز بودند که
چنین کاری بکنند قدری ان شاء الله فکر کنید
خداوند عالم چون بنای معاملات را بر رضا گذارده
و معامله بی رضا در آن نباشد آن را خدا باطل قرار
داده چنانکه ظاهر شرع است ولا اکراه فی الدین
جمیع معاملات باید از روی رضا باشد پس این است
که جمیع زمین جمیع آسمان و جمیع جبال همه ترسیدند جبال
اشاره است بپیغمبران بزرگ میفرماید انا عرضنا الامانة
علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن
منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا پس ملتفت
باشید ان شاء الله که جمیع زمینی و آسمانی و جبالی و
کوهها که قلب پیغمبران باشد که قلبها را خدا جبال

نامیده بجهت انه المؤمن کالجبل لا تحرکه العواصف
ولا تزیله القواصف و جبال حالتشان چنین
است که از جای خود حرکت نمیکنند و از جا
کنده نمیشوند و هیچ باد تندی آنها را حرکت نمیتواند
داد و هرچه موج آب بآن کوهها زند موج برمیگردد
و کوه از جای خود حرکت نمیکند و دلهای مؤمنین
و پیغمبران مانند جبال است که هیچ شک و شبهه و ریبی
نقصانی در آنها نیست راه ندارد ولی آنها مثل جبال اند
ثابتند و محکم لیکن پیغمبران نتوانستند این بار
گران را بکشند چرا که خداوند عالم چنین قرار داده
که این مؤمنان از روی رضا و رغبت هرچه تمام
بدون شایبه اکراه و اجبار این معامله را بکنند
تا صلح باشد و نتوانستند جان خود را بدهند و در
دل خود تنگی نیابند نتوانستند که زن و فرزند
و بزرگ و کوچک طفل کوچک و طفل شیری و جوان
و پیر

و پیر از سر همه اینها بگذرند در راه خدا و در دل خود تنگی
نیابند این بود که ترسیدند از این معامله را بکنند و
اشفقن منها ترسیدند از تحمل این و عرض کردند خدایا
تو عالم السر و الخفیاتی میدانی که ما تاب این بار
گران را نداریم نمیتوانیم متحمل شویم مالمان برود جانمان
برود اگر چه تسلیم داشته باشیم لکن در دل خود تنگی
نداشته باشیم همه عرض و ناموس مان را بدهیم
و در دل تنگی نیابیم پس جمیع اینها ابا کردند و نتوانستند
این شهادت را قبول کنند مگر محمد و آل محمد علیهم السلام
ایشان چون در اعلی درجات عالم امکان منزلشان
بود و چون خودشان نور الهی و قدرت الهی بودند
ایشان تاب این بار گران را آوردند و عرض کردند
که خداوندا ما در راه تو جان میدهیم مال میدهیم عرض
میدهیم ناموس میدهیم هرچه را میدانیم تو میل داری
اراده انجامش را داریم ما این خدمت را بجان و دل

بانجام خواهیم رسانید این است که این امر شهادت را
مخصوص ایشان شد دیگر چه شد که این فرقه
مخصوص بنام حضرت امام حسین زدند فکر کنید
ان شاء الله از این جهت که عرض کردم که هرکس
بخواهد در پیش بزرگی ارمغانی برد و سوغاتی
بکند البته ببینید انهائی که کریمانند و نجیبانند و
عالی‌اند در میان چیزهای خود هر چیز نفیس‌تری
می‌برند پیش ان بزرگ که ان چیز چیزی نباشد
ناقابل چنانکه می‌بینید نص ایه قران همین طور
وارد شده که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
و این خطاب بهمه کس هست واقعاً و حقیقةً شما
بان چیزیکه بر است و نجات است نمیرسید مگر انکه
انفاق کنید در راه خدا از ان چیزهائی که دوست
میدارید انچیزهای نفیسی که انسان دوست میدارد
مثل دانه الماسی مثل دانه یاقوتی که شخص انرا
از همه چیز

از همه چیز بیشتر دوست میدارد ان را باید در راه
خدا انفاق کند پس ائمه طاهرین خواستند که در میان
خویشان هرکدامشان از جمیع جهات نفیس‌اند و
هیچ جهت نقصانی در او راه ندارد بر نیت خواستند
ان را ببرند قربانی کنند و از ایشان انداختند بجهتیکه
از همه بهتر بود اگر چه پیغمبر صلی الله علیه و اله م بنفس نفیس
خود بهتر است از حضرت امیر بهتر است از اما
م حسن و امام حسین و همه تابع او و رعیت اویند
او رئیس کل است و شاهنشاه جمیع عالم است او
اصل است باقی فرع اویند لکن ملتفت باشید که باز
جهتی از جهات را که ملاحظه میکنی می‌بینی حضرت
سید شهدا قطب عالم امکان واقع شده بطوریکه
بی‌نظیر و بی‌مثیل است و مثل ندارد والله مانند ندارد
پس اگر چه پیغمبر اشرف هست از امام حسین لکن
پیغمبر جدی مثل جد امام حسین ندارد جدش عبد المطلب است

اگرچه خودش اشرف است از امام حسین پیغمبر پدری
مثل پدر حضرت امام حسین ندارد و عبد الله پدرش
در نزد خدا مثل حضرت امیر نبود پس جدی دارد
مثل پیغمبر که هیچ کس چنین جدی ندارد مگر امام حسین
که باز امام حسین یکپاره چیزها دارد که امام حسن آنها را
ندارد و پدری دارد مثل حضرت امیر که اگرچه
همچو پدری امام حسن هم دارد لکن امام حسن
اولادی مثل اولادهای امام حسین ندارد و خود
حضرت امیر پدری مثل پدر امام حسین ندارد بجهت آنکه
پدر حضرت امیر ابو طالب است و ابو طالب
مثل حضرت امیر نیست پس امام حسین از این جهت
کاملتر است از حضرت امیر و حضرت پیغمبر و همچنین
از حضرت امام حسن اگرچه در جد و پدر و مادر
شریکند اما امام حسن فرزندی مثل امام حسین
ندارد و جمیع ائمه طاهرین فرزند امام حسینند و امام
حسن

حسن همچو فرزندانی ندارد پس از این جهت که کوثری
بود در عالم امکان بی‌مثل و بی‌نظیر مانند بابی
جهت او را پیش انداختند که تو بی که لایق
باشی برای قربانی هیچ جهت نقصی در تو نیست تو آن
گوهر یکتائی که قابل آنی که تو را ببریم بحضور خدا و تو را
پیشکش کنیم پس از این جهت آنحضرت از برای
این امر دامن بر کمر زد و این امر را قبول کرد
و از این جهت حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت
فاطمه و حضرت امام حسن هیچکدام تمکین این
امر را نکردند اگر بنا بود تمکین بکنند از برای اینکه
کسی خیال کند نمیتوانستند رفعش را بکنند اقلاً
یک خورده فکر کنید دقت کنید حالا از آن قدرتها
و از آن کارهائی که ائمه طاهرین میتوانند بکنند
و خودشان اسمهای خدا و صفتهای خدا اند از
آن کارها که گذشتیم آنها باشد برای ملتها که انکار کنند

انهارا پس از انها هیچ نمیگوئیم آنها باشند لکن
ببینید سنیها نمیتوانند انکار این را کنند که پیغمبر
مستجاب الدعوه بود نمیتوانند بگویند مستجاب
الدعوه نبود میخواست دعا کند که این بلا بر سر او
نیاید چرا دعا نکرد همچنین حضرت امیر مستجاب
الدعوه بود سنیها هم حضرت امیر را مستجاب
الدعوه میدانند البته شیعه که باید اعتقادش
این باشد اگر شیعه بگوید خدا دعای حضرت امیر را
مستجاب نمیکرد خاک بر سرش از سنی هم پست تر
میشود همچنین حضرت فاطمه سلام الله علیها مستجاب
الدعوه بود والله حضرت فاطمه اگر دعا میکرد
زمین را اسمان کند اسمان را زمین کند
دنیا را اخرت کند اخرت را دنیا کند مستجاب
مسئله این است که وقتی خبر تولد حضرت سید الشهدا
را جبرئیل اورد برای پیغمبر و گفت این مولود را
امتان تو

بی
امتان تو جمع خواهند شد و او را بخفت و خواری
شهید خواهند کرد حضرت فرمودند من چنین
اولادی بکارم نمی اید او را ببرو رحم و او را با
نهایت کمالی که تو تعریف میکنی بزرگ کنم که
میگوئی چنین کریم است چنین کمالات دارد حیف
بکشم او را بحد کمال برسانم و مردم بیایند این را
بخفت و خواری هر چه تمامتر بکشند چنین فرزندی
من نمیخواهم بکار من نمی اید جبرئیل عرض کرد الهی میخواهی
این بلا بگردد دعا کن خدا هم دعای تو را مستجاب میکند
تو این فرزند را نخواه لکن دعا کن این بلا بگردد از
او لکن سر اینکه خدا غمگین کرده که این بلا بر سر او بیاید
یکی قضیه عالم ذر است و یکی انکه امتان تو گناهکار
بسیار میان انها هست و خداوند تو را شفیع جمیع کائنات
و جمیع موجودات قرار داده و اگر در میان اولاد تو کسی
اینمعامله را نکند و خود را در راه خدا ندهد و جان و مال

وعرض وناموس خودرا در راه خدا نداده تو چنین
شفاعتی را نمیتوانی بکنی تو اگر میخواهی چنان
شفاعتی را بکنی باید راضی باشی این بود که
پیغمبر راضی شدند و دعا کردند همچنین حضرت
امیر دعا کردند همچنین حضرت فاطمه دعا کردند
هیچکدام از ائمه دعا نکردند دیگران شاء الله نکرده
دقت کنید کیم اینها دعا کردند خدا چرا راضی
شد ببینید اگر این امر امر بزرگی نبود خدا راضی
نمیشد ببینید چه بزرگی بود که خدا خواست
جمیع مؤمنین را از آدم گرفته تا خاتم نجات بدهد
وآدم خودش گناهکار بود لیکن اگر امام حسین نبود
والله از سر تقصیر آدم نمیگذشتند از سر تقصیر هیچ
پیغمبری نمیگذشتند حضرت سید شهدا این
معامله را کرد و اینها خبر شدند و در مصیبت او
محزون و گریان شدند از اینجهت خدا ترحم کرد
براینها

براینها وارسد تقصیرشان گذشت این است که مکرر
عرض کرده ام که سعی کنید بهیچ عملیتان مغرور نشوید
لکن اعتقادتان بخدا و رسول و حجتهای خدا باشد
بعینه اهل باطل برخلاف اهل حق خیالشان را
میزنند شنیدم یکوقتی کسی گفته بود اگر کسی گناهکار
باشد بره توی آستین امام حسین برودش جای اند
می برندش بجهنم شما ان شاء الله ملتفت باشید ببینید
باتفاق جمیع شیعه و سنی بهترین جمیع عبادتهای
مردم نماز است چنانکه فرمودند الصلوة عمود الدین
اذا قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها
عمود دین نماز است اگر نماز قبول شد باقی عملها
هم قبول خواهد شد و اگر نماز قبول نشود هیچ
عملی از اعمال قبول نخواهد شد و تو اگر ببینی و بس الیه
فکر کنی از اول عمر تا حالا آیا یک رکعت نماز بجود
سراغ داری که از اول تکبیرة الاحرام تا سلام جمیع

هیچ یک نمازی که خود
سراغ نداری ببین ...

بعز خدا

توجهت بخدا باشد و روت بخدا باشد
نباشد اگر کسی خیلی عالم باشد خیلی متقی باشد
خیلی پرهیزکار باشد ان اول وهله زور میزند
توجهی میکند اینهم احادی از مردم تا بنا میکنی
بسم الله الرحمن الرحیم دلت میرود پی کارهای خودت
اگر تاجری میرود پی تجارت کاسبی دلت میرود
پی کار و کسبت دزدی دلت پی دزدی میرود
هرکسی هر کاری دارد دیگر هر حرفی را نهویت السبق را
عرض میکنم چون شیطان یافته این نماز یک عملی است
که اگر قبول شد جمیع روزه و حج و جهاد و خمس و
زکوة و جمیع اعمال قبول خواهد شد اینرا فهمیده
و چون فهمیده اینرا دران عملهای دیگر پر وسوسه زیاد
نمیکند اما در این خیر می بیند عمل لیاز شد لغوا بیت
وسوسه زیاد میکند و همه تان تجربه کرده اید همه
اهل خبره اید می بینی تا تکبیرة الاحرام گفتی می بینی

هر خیالی

الوقت

خیالی که داری برات می اید هر فکری داری تا وقتیکه گفتی
میکنی هر چه گم کرده توی نماز پیداش میکنی
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته را هیچ توی نماز نبوده می بینی
پس این نماز مان که بهترین عملهامان است و ستون
دین است این را ببینید که شیطان چه قدر ضایع
کرده و چه قدر اصرار دارد در ضایع کردن این لکن
عرض میکنم شیطان والله نمیتواند در خودداری تسلط پیدا
وسوسه کند مصیبت دوست را که برای دوست
گفتی و بیادش اورد این بی اختیار محزون خواهد شد
و والله شیطان قادر نیست وسوسه کند خدا این قدرت را
از او سلب کرده قوتش اینقدر نیست که بتواند این
حزن را از دل دوستان انحضرت دربرد مصیبت
حضرت بردارد شیطان والله مایوس است از این جهت
بیجا نمیکشد پس اگر در بعضی جاها دستی باو داده اند
و خیلی جاها محض امتحان داده اند و خیلیها مسلط

کرده که مثل خون که جاری میشود در عروق در
رگ و ریشه بنی ادم جاری میشود اما بدل مؤمن
راه ندارد و دیگر نمیتواند داخل قلب مؤمن بشود
پس قلب مؤمنین محفوظ است پس در سرور
ائمه طاهرین هر وقت فتحی کرده اند و خوشحال بوده
اند دوستان ایشان که میشنوند خوشحال میشوند
انجا نمیتواند وسوسه کند انجا محفوظ مانده یا در
مصیبتی که بایشان رسیده هر وقت شنیدند گریه کنند
محزون خواهند شد او نمیتواند الله وسوسه کند
که محزون مشولین این تدبیری است از جانب خدا
خوب فکر کن ان شاء الله ببین اگر چه تو خودت
در قوه خودت نبود که جان بدهی در راه خدا
بدون اکراه فرض کن پیغمبر اخرالزمان بیاید
موعظه کند و نصیحت کند که برو جنگ کن باز ادم
خیال میکند می بیند اگر نمی گفت خوشترش بود
اگر بدا لو بود که جهاد نکنید ایا خوشحال تر نمیشوید

چنانکه

چنانکه پیغمبر حکم کرده که زکوة بدهید و می بینند که نمیدهند
وانکه نمیدهند مثل این است که رو بروی حضرت
بایستند و بگوید نمیدهیم مثل انکه انوقت هم نمیدادند
باری منظور این است که حالا یقین داری که اگر
از جمله ضروریات است که باید زکوة مال را داد و باز
نمیدهند با وجودیکه زکوة ده یک مال است و جهاد
کار مشکلی است و حالا هم نمیگویند جهاد کن حالا
ببینید حضرت سیدالشهدا در زیارتش میخوانی اشهد
انک قد اقمت الصلوة واتیت الزکوة وامرت
بالمعروف ونهیت عن المنکر واطعت الله ورسوله
کاری نمانده بود که نکرده بود همه طاعتها را هم کرده بود
کسی هم طلبی از او نداشت و الله خدا هم طلبی از او
نداشت این بود که انوقتی که گرم جنگ بود و جنگ
میکرد بطوریکه از هر سمتی که رو میکرد مثل شیر بگله حمله
کند روی هم می ریختند سرها مثل برگ خزان

میریخت اینطور که جنگ میکرد در این بین یک نامهٔ
از اسمان آمد و بر روی زمین او قرار گرفت در
ان نامه نوشته بود یا حسین اگر میخواهی شهید
شوی این طور طورش نیست اینطور که تو جنگ
میکنی جمیع روی زمین اگر در مقابل تو بیایند
با تو جنگ کنند همه را خواهی کشت ما از تو طلبی که
نداریم دلت نمیخواهد کشته شوی ما حتم نکرده ایم بر تو
کشته شدن را تو برضا و رغبت خود تا این امر را
قبول کردی پس والله واجب نبود بر او کشته شدن
امری بود خدا بر او عرضه کرد و او قبول کرد نه
اینکه طلب کاری کرد از او امری بود محض عرضه کردن
قبول کرد چون دید گناهکاران از مؤمنان از
ابتدای دنیا تا انتهای دنیا هلاک خواهند شد
این با غیرت حسینی جمع نمیکند از این است که حق ابو
عبدالله است و دید بندگان خدا است چون
پدر بود خواست که همه را نجات بدهد والله
خدا

نشان غیرت او

خدا طلبی از او نداشت ما از او طلبی نداشتیم مگر ما طلبی از
او داشتیم که او کشته شود که ما برویم بهشت هیچ
طلبی هیچکس از او نداشت کریم چنین کسی است
کرامت چنین کاری است که بدون اینکه خدا طلبی
از او داشته باشد بدون اینکه مردم طلبی از او
داشته باشند چون نجات مردم در این بود
که هر وقت یاد بیارند محزون بشوند والله این
حزن شما کفاره گناهان شما است حقیقت گریه این
حزنی است که غلبه میکند بر قلب انسان همینکه حزن
کم است و انسان ملتفت جای دیگر شد زود زود
تمام میشود وقتی حزن روی هم جمع شد مثل
اتش بنا میکند تنق کشیدن رو به بالا که امد سر را
گرم میکند وقتی سر گرم شد ان مادهائی که در توی
سر جمع کرده بود از ان حرارت دل اب شد و بنا
میکند آب امدن از چشم از این سوراخها از بینی از
دهان این اشکش میشود گریه این است که فرمودند

نفس المهموم لظلمنا تسبیح میفرمایند کسیکه در مصیبت ما
ال محمد محزون است همان نفس کشیدن او برای
مظلومی ال محمد تسبیح است باز حدیث خاص دارد
میفرماید والله کسیکه در مصیبت ما محزون شود بیش از
انکه اشک او جاری شود از چشم او خداوند عالم
گناهان او را می امرزد اگر چه گناهان او بقدر کف
دریاها بقدر ریگ بیابانها و بقدر سنگینی زمین و اسمان
باشد والله یکی از اجزای دینی که مؤمن باید اقرار
داشته باشد که اگر کسی شک دران کند نقص در
ایمانش است این است که محزون در مصیبت
ال محمد را خدا نمیگذارد در جهنم برود و خدا می امرزد
اورا محزون در مصیبت خودشان را قرار داده اند
مثل شهدای کربلا باشد پس تدبیری خدا از آنکه
که اولا سید شهدا را بجمیع کمالات اراسته در جمیع
کمالات جلوه داده تمامیت او طوری است که در تمام
ملک

ملک منحصر است ان شدا فتی که از هیچ راهی نقص در
آن نیست بسید شهدا داده دیگر است که بهمثیل
است بی نظیر است بمانند است چنانکه کسی
که بجمیع کمالات اراسته باشد انسان عاقل
بی غرض و مرض اما میشود دوستش ندارد و دیگر
اگر للعرض شعور هم باشد که باز بگوید محبتی حضرت از
سید شهدا در دل او پیدا میشود خودش فرمود
انا قتیل العبره منم کشته گریه و اندوه صفت حضرت
سید شهدا است که کشته گریه و اندوه است ما
ذکرت عند مؤمن ولا مؤمنه الا بکی واستعبر این
است که ذکر انحضرت حزن اور است و همسله
ذکر شد و حزن اما اشک هم لا محاله جاری خواهد
شد خیلی از پیغمبران همینکه ذکر اسم انحضرت بنشان
میشد بی اختیار محزون میشدند بعد از ... بکشش علی
آدم بود وقتی ذکر حضرت امام حسین را میکردند

وهنوز خبر نداشت این ادم که بر سر امام حسین چه
خواهد امد وقتی گرفتار بود باخبر گرفتار بود
و توبه کرد خدا براو ترحم کرد وجبرئیل را فرستاد
که ما بر تو ترحم کردیم اگر میخواهی توبه تو را قبول
کنیم حالا ترحم کرده ایم بتو راه توبه را بتو می نمایانیم
جبرئیل نازل شد وعرض کرد که نگاه کن بساق
عرش چه نوشته وقتی نگاه کرد دید نوشته است
محمد نوشته علی نوشته فاطمه نوشته حسن نوشته
حسین نوشته از جبرئیل پرسید اینها کیستند جبرئیل
عرض کرد اینها از اولاده تو خواهند بود بعد از
این ظهور خواهند آمد لکن بر تو مقدمند سالها
دراز پیش از تو خدا اینها را خلق کرده لکن ظهور
ایشان بعد از این است پس قسم بده خدا را
بحق محمد بحق علی بحق فاطمه بحق حسن بحق حسین
که از سر تقصیرات من بگذرد ادم هم خدا را قسم داد
باینطور

باینطور وخدا از سر تقصیر او گذشت و توبه او را
قبول کرد لکن باسم حضرت سید شهدا که میرسید
بی اختیار محزون میشد عرض کرد خدایا همینکه
ذکر محمد را میکنم خوشحال میشوم همینکه ذکر حضرت
امیر را میکنم خوشحال میشوم وهمچنین فاطمه و امام
حسن نمیدانم چه اثری در این پنجمی است اینها
که تا ذکر اسم او را میکنم محزون میشوم و اشک من
جاری میشود جبرئیل ان روز بنا کرد روضه خوانی
کردن برای حضرت ادم گفت تو نمیدانی ای
آدم بر سر این فرزند تو چه خواهد آمد و اگر [illegible]
پیش از این جرح میکردی این فرزند تو کشته
خواهد شد بی معین بی یاور یکه و تنها با لب تشنه
کشته میشود ای ادم تشنگی چنان بر او غلبه میکند که
زمین و اسمان مانند دودی میشود در پیش
چشم او والبته شما میدانید که وقتی ادم زیاد

[صحرای]
تشنه شد نابینا میشود خلاصه جبرئیل که حکایت
کربلا را برای آدم گفت از روز بنا کرد آدم بگریه
کردن و از تصدق سر حضرت سید شهدا
و گریه بر آن حضرت خدا توبه او را قبول کرد
هر پیغمبری هر وقت بهر مهلکه گرفتار میشد
این خمسهٔ آل عبا را شفیع می نمود و همینکه به پنجم
ایشان میرسید محزون میشد و اشک جاری
میشد و خدا او را نجات میداد و این را ملتفت
باشند بسیاری از عملها هست مردم غافلند اصل
عمل نیت است و قصد فکر کنید با بصیرت و با شعور
من دلم میخواهد رفقای ما مثل مردم لاشعور نباشند
اگر گریه میکنند از روی معرفت باشد اگر کاری
میکنند از روی معرفت باشد گریه که از روی
معرفت نیست گریهٔ بر سید شهدا نیست همینکه
اوازه را بنا کردی بجوش خوانی یهودیها هم از
خوش

[منظور این است که]
خوش خوانی گریه میکنند خودمان خیلی گریه ها را
دیدیم می آمدند در روضه خوانیها و گریه میکردند
~~[illegible]~~ گریه اگر از روی معرفت نباشد بی تصرف
است والله نه آنقدر ظلم و ستم بر اینها شده که
کسی بتواند بشنود و گریه نکند اهل هر مذهبی بخواند
باشد حتی در همان صحرای کربلا همان شمر همان
عمر سعد نتوانستند گریه نکنند وقتی اهل بیت را
وارد مجلس یزید کردند جمیع اهل مجلس یزید که بودند
بودند گبر بودند نصاری کفار بودند یک هیئت
عجیب غریبی آن زنها را وارد مجلس کردند والله
برهیئتی اینها را وارد مجلس کردند که همان اهل مجلس
نتوانستند خود را نگاه دارند بنا کردند گریه کردن
یزید بنا کرد گریه کردن یهود و نصاری و گبرها همه
گریه کردند شما ان شاء الله فکر کنید بلکه از روی
معرفت گریه کنید که ثمر داشته باشد ملتفت

باشید ان شاء الله اصل عمل همان قصد است و ایمان
نیت و عمل فرع نیت است نمی بینی که در تمام
اعمال در تمام شیعه و سنی و تمام دینها اگر نیت
نداشته باشی میگویند نمازت قبول نیست الله
اکبر بگوئی و حمد بخوانی و رکوع کنی و سجود کنی و نیت
نماز نداشته باشی از هر که بپرسی این نماز است
میگوید نماز نیست تو نماز نکردهٔ اگر بروی در خزانهٔ حمام
و سر زیر آب کنی صد مرتبه هم سر زیر آب کنی و
نیت غسل نداشته باشی از هر کس بپرسی که این
غسل است همه میگویند این غسل نیست انما
الاعمال بالنیات عمل را خدا با نیت قرار داده
پس اگر نیت داری و عمل میکنی عمل قبول است
و اگر صد هزار مرتبه عمل کنی بی نیت هیچ عملی قبول
نیست اصل عمل نیت صادق است از انجهت
خداوند عالم برای این تدبیر کرد پس اگر سید شهدا
کشته نشده بود و او محبوب تر نبود در نزد شما از
خود

خود شما و کشته نمیشد شما خودتان در راه خدا جان
نمیدادید مال نمیدادید عرض نمیدادید ناموس
نمیدادید حالا که سید شهدا داد تو هم که فکر
میکنی اگر در ان صحرا بودی تو هم جان میدادی
مال میدادی ببین اگر انجا بودی و مالت میرفت
و جانت میرفت عرضه کن اینرا بر خیال خود
ببین هیچ بر تو مشکل بود و سهل تو سنی میخواهد که
همینکه پای سید شهدا در میان امد دیگر یاد خودش
نمی اید انسان والله یادش نمی اید که مال دارد یادش
نمی اید یادش نمی اید زنش یادش نمی اید بچه اش
ان زن هم خودش میگوید من عزیزتر از زینب نیستم
عزیزتر از ام کلثوم نیستم در شیعه هر که باشد هر قدر
بچه اش را دوست بدارد همینکه یاد بچهای سید شهدا
آمد دیگر یاد بچه خودش نمی اید میگوید همه شان
فدای بچهای امام حسین پس تدبیری است الهی که

خدا کرده شما هم با قصد و نیت خود بگوئید اگر
ما هم بودیم در صحرای کربلا جان میدادیم
جان قابل نبود و همچنین مال میدادیم و قابل
نبود مال ما این است که فرمودند که هر کس رو کند
و توجه کند بسید الشهدا و عرض کند یا لیتنی کنت
معک فافوز فوزاً عظیماً درجه او مثل درجه شهدای
صحرای کربلا خواهد بود خوب آنها چه شده که این
درجه را پیدا کرده اند جانشان را فدا کردند تو
هم اگر بودی میکردی حالا وقتی تو در زمان ایشان
نیستی و تقدیر ترا بتاخیر انداخته مانعی
رخ داده که نمی کنی پس این تدبیری است که خدا
بجهت نجات شما قرار داده و این را نه همین از
برای نجات کسانیکه بعد واقع شده اند قرار
داده بلکه عرض میکنم پیش از اینکه ظهور کنند در دنیا
خبر این شهادت را بآدم دادند گریه کرد و نجات
یافت

یافت و ببینید که اگر یک کسی بجهت فرزندی که بقدر
شده باشد بیاید بعد از این و بگوید این گشته
میشود بنشیند گریه کند مردم باو می خندند
لکن این امر را دقت کن ببین شوخی نیست — چه امر بزرگی است
خبر میدهند بآدم که چنین فرزندی در چند هزار
سال بعد می آید و چنین چیزی واقع میشود. بنا
میکند گریه کردن خیلی امر بزرگی است امری است
که خدا تقدیر کرده که از تقصیر ما بگذرد گناهکاران
خودشان قابل این نیستند کفاره گناه خود واقع
شوند از اینجهت یک کفاره بی نقص کاملی از ایشان
گرفته و آن کفاره جمیع گناهان واقع شده و
هر کس محزون شود از روی معرفت یعنی اعتقاد
داشته باشد که خون باعث رفع گناه میشود
یک کسی یا خیال کند که این گریه بر سید الشهدا
این عمل مستحبی است اگر اعتقاد ندارد این گریه سهل

خواهد بود اول تو اعتقادت را درست کن نیتت را
درست کن اعتقاد و یقین داشته باش که گنا
گناهانت است تا کفاره گناهانت بشود والله همین طور
دلت سوخت هر کس هر آوازه خواند تو هم گریه کنی
پس فکر کنید که چرا چنین مصیبتی باید بر سید شهدا
بیاید سید شهدا چرا خودش دعا نمیکند خود مستجاب که
مستجاب الدعوه است چرا اهل بیتش دعا نمیکنند
چرا پیغمبر دعا نمیکند چرا امیر المؤمنین و فاطمه دعا
نکردند از همه اینها گذشتیم چرا خدا هیچ رحمی باین بچه‌های
شیری نمیکند چرا باید بچه‌هاشان از تشنگی هلاک شوند
شماها خود شنیده اید اینها خیلی بچه همراه داشتند
که از تشنگی مردند یکی [illegible] بموسی گفتند صغیرتهم
العطش ای موسی اینها جماعتی هستند که کوچکها
شان از تشنگی بمیرند و بزرگهم جلده شکمش اینها
بزرگهاشان پوستهای بدنشان بهم کشیده
خواهد شد

به سید شهدا گریه نکرده ام

چنانکه

خواهد شد از بس آفتاب گرم عربستان بر اینها
می تابد بی غذا بی آب این آفتاب این سوادیها
این چه صدها که اینها داشتند که اینها را زود ببرند
معروف است کسیکه تعجیلی در کاری دارد میگویند بله
مگر سر می بری اینها سر می بردند مثل اینکه فتح کرده اند
بوده‌اند و اسیر کرده اند حالا اسیرها را میبرند زود تحویل
کنند خلعت بگیرند ببینید حالا این شترها را بچه سختی
میبردند این قاطرها را بچه سختی میبردند پاهاشان همه
زخم میشد درد میگرفت چاره هم نداشتند فکر کنید
که خدا چرا ترحم نمیکند بر اینها اما نمیتوانست ترحم کند
پس خدا می دید چه بر سر اینها آمد و صبر کرد و علما
صبر کرد والله آنچه میکردند سید شهدا متحمل شد و
دعا نکرد که رفع شود چرا بجهت آنکه کفاره جمیع
گناهان را میخواست بدهد باز یقین نمی‌کنی که
وقتی محزون شدی نجاتت میدهد و حال آنکه
احادیث بسیار وارد شده که اگر بقدر بال مگسی اشک از چشم کسی

در این مصیبت بیرون آید خدا جمیع گناهانت را
می آمرزد اگر چه بتنگی زمین و آسمان گناه داشته
باشی محزون که نشوی در این مصیبت اگر در
جمیع عمرت یکدفعه محزون نشوی جمیع گناهانت را
می بخشند یکدفعه در تمام عمرت یادت بیاید یکی
از مصیبات سید شهدا و محزون باشی از روی
بصیرت یقین کن خدا تورا آمرزیده حالا دیگر
هر ساله یادت می آید بهتر هر روزه یادت می آید
بهتر هر روز چند دفعه یادت می آید گریه میکنی
دیگر بهتر باز شک داری خدا نجاتت بدهد بهشتی
والله این مصیبت یک ثواب بهشتی اینهاست
که بی‌مثل و بی‌نظیر است و بی‌مانند است مثل خود
سید شهدا که مثل و نظیر ندارد و بهمین طور والله
این مصیبت نظیر ندارد و بیع علی ای بزرگی نیست
همچوری است که ملیقها بیند والله ملائکه می آیند و شیشه‌ها
سبز در دستشان است

سبز در دستشان است و می آیند در مجلس مصیبت
چشمهای گریه کنندگان را می گیرند و در آن شیشه‌ها
میکنند و آنها را همراهشان دارند و در روز قیامت
وقتی جهنم را خدا اذن میدهد که حرکت میکند
مثل شتر مست بنا میکند در این بیابان جولان
کردن پیغمبران خدا همه بتضرع می آیند همه بسجده
می افتند همه گریه و زاری و تضرع هرچه انتظار
میکشند که برگردد برنمیگردد آنوقت آن ملائکه
آن شیشه‌های سبز را می آرند و آن اشکها را بپاشند
با آتش جهنم برمیگردد در گودال جهنم و میرود ذخیره
کفار میشود ذخیره آنکه میشود که اعتقاد ...
که عرض میکنم ندارند و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
یا اباعبدالله الحسین ادرکنی

مجلس ۲ شنبه ۶ شهر محرم الحرام سنه ١٢٩٩

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا

محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم
و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری
فضائلهم من الجن والانس من الاولین والآخرین الی یوم
الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب خود میفرماید
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً
علیه حقاً فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو
الفوز العظیم ترجمه فارسی این آیه شریفه فی الجمله این است
که خداوند عالم میفرماید که بدرستیکه خدا خریده است
پیش از این از مؤمنان جانهای ایشان را و مالهای
ایشان را و در عوض این جان و مال خود را وعده بهشت
فرموده و عهد کرده که عطا کند و علامت آن جماعت
که فروختند بخداوند عالم جان و مال خود را علامت ایشان
این است که بعد از این بعد از نزول این آیه بعد از
پیغمبر جنگ میکنند در راه خدا اینهائی که یکجوره عوض میدهند
بحکم میفرماید که

میفرماید که علامتشان این است که یقاتلون بعد از این
جنگ میکنند در راه خدا و بعد از این میکشند در راه
خدا و بعد از این کشته میشوند در راه خدا و صاحب بسیار
واضح است که بعد از این کسیکه جنگ کرد در راه
خدا در میان ائمه طاهرین و جمعی را کشت و بعد کشته
شد و جمیع اسباب و اوضاع و اموال را در راه خدا
داد واضح است یقین است آشکار است که بغیر از حضرت
سید شهدا کسی دیگر این کار را نکرده هیچ حضرت امیر نکرد و
حضرت امام حسن نکردند سایر ائمه نکردند پس خداوند
عالم این آیه شریفه را چه قدر واضح است که در روضه خوانی
حضرت سید شهدا بیان کرده برای شما برای آنانی
که زیرک باشند و عرض کردم کسی را که در راه خدا بدون
تقصیر در هیچ دینی و مذهبی خدا قرار نداده
بکشند کسی از کسی طلبی نداشته باشد بهیچ وجه من الوجوه
اموالش را همین طور ببرند در هیچ مذهبی قرار نداده
پس ملتفت باشید که چرا باید جانشان را این جماعت

بدهند مالشان را این جماعت بدهند که بغارت
ببرند زن و بچه شان را بدهند که باسیری ببرند
بی سبب بی جهت و فکر کنید ممکن نیست خدا همچو
چیزی قرار داده باشد بی سبب بی جهت یک کسی را
بکشند چرا بکشند تقصیری که نداشت بی سبب بی جهت
زنهاش را اسیر کنند چرا بی سبب و بی جهت اموالش را
چرا بغارت ببرند در هیچ مذهبی این قاعده نیست
و در اینکه اینها همه واقع شد و رفع اینها را خدا
نکرد شکی و شبهه نیست گیرم کسی خیال کند که حضرت
سید شهدا خودش صبر زیادی داشت و دعا هم
نکرد که خدا این بلا را رفع کند گیرم سایر اهل بیت
صبر زیادی داشتند و دعا نکردند که خدا آن بلا را
رفع کند اخر خدا چرا تمکین کرد یکخورده دقت کنید
اینها را اگر فکر کنید خیلی چیزها توش هست خوب خدا
چرا تمکین کرد که اینهمه ظلم برانها وارد آید این بچهای
شیری چه تقصیری داشتند در کدام مذهب در کدام

ملت

کنت

ملت طفل شیری چه تقصیری کرده که باید او را از
بچه که هنوز تازه راه افتاده تقصیرش چیست که
تشنگی بمیرد از گرسنگی بمیرد حالا انها صبر داشتند
خدا چرا تمکین کرد گیرم حضرت سید شهدا از زور
نرسید مغلوب شد خوب مغلوب شد گیرم نتوانست
کاری کند خوب نتوانست خدا که میتوانست چرا
گذاشت آن بچهها از تشنگی بمیرند بچهها از گرسنگی بمیرند
چرا در آن مصیبتهائی که برانها وارد می آمد تمکین داشت
والله اگر فکر کنید از عقل بشر بیرون است آدم
همین یک چیزی میشود که تشنه شد یکقدری فکر هم
بکنید آفتاب گرم باشد انسان اسب داشته باید
جنگ هم بکند گرد و غبار بیابان مثل آتش بیاید
در حلق آدم چه قدر آدم تشنه میشود القدر تشنه
میشود که جمیع هوای ما بین زمین و اسمان
ظلمت شده بود دیش چشمش دود گرفته بود فکر
کنید که چرا باید این همه تشنگی بکشند گیرم انهاب

نداوند اینها کافر بودند منافق بودند ظالم بودند
چرا خدا باینها آب نمیداد ان شاء الله شما فکر
کنید شعور داشته باشید ادراک داشته باشید
امام خودش قدرت خدا است اگر آب بخواهد همانطور
که قبضه شمشیر دستش بود اگر قبضه شمشیرش را
فشار میداد آب از آن بیرون می آمد انبند
قدرت خدا و نمونه این جور چیزها همه جا بوده سلیمان
یکی از پیغمبران خدا بود از پیغمبران خیلی بزرگ هم نبود
تابع موسی بود همین قدر بود که خدا باد را فرمان
او کرده بود باد میگفت بیا می آمد برو میرفت
تخت مرا بردار فلان جا ببر می برد خودت فکر کن
ببین آیا اینها را امام نمیتواند بکند البته میتواند انسان
چشمش را هم بگذارد و امام را مثل خودش خیال کند
چیز عجیبی است پس امام خودش قدرت خدا است
هرچه بخواهد بکند بحول و قوه خدا میکند لکن عمداً
خودش نمیکند و عمداً خدا تمکین میکند که جمیع
این بلاها

این بلاها برسد او باید مظلوم واقع شود این منت
سببش مگر اینکه خدا چنین قرار داده بود از آدم تا خاتم
تا روز قیامت که این مؤمنین چندی که قرار داده
بود نجات بیابند و اینها در درجه عصمت خلق
نشده بودند و انسانی که در درجه عصمت خلق نشده
لامحاله معصیت میکند و هر معصیت میکند جزایش را
باید بدهد من یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل
مثقال ذرة شراً یره این حکم خدا است که قرار داده
اگر کسی مثقال ذره بقدر ذره بدی بکند مال خودش
است کار خودش است حرارت کار آتش است مال
آتش است بد هم کار بد است مال بد است مال بد
لدیق ریش صاحبش است ان احسنتم احسنتم
لانفسکم و ان اسأتم فلها هر کس خوبی بکند بخودش
خوبی کرده هر کس بدی بکند بخودش بدی کرده خدا
قرار داده هر کس بدی کند بد را باو برساند نمیشود کسی بدی
بکند و بد باو نرسد پس چون مؤمنین را بغیر از انبیا

نکرده بود در آن درجه خلق

واولیا وکسانی که معصومند لا محاله گناه میکردند
وگناهکار لا محاله عذاب میکند بفرماید ولو یؤاخذ الله
الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة و اگر بنا میگذاشت
که هر کس معصیتی کند ظلمی بخودش بکند جلدی او را
بگیرد جنبندهٔ بر روی زمین باقی نمیگذاشت و
اگر میخواست باقی نگذارد پس خلق نمیکرد و بنایش
بود خلق بکند پس از اینجهت خداوند عالم از روی
حکمت تدبیری کرد که از میان جمیع خلق یکی را
برانگیخت مثل حضرت سید شهدا او توانست
جمیع بلاها را بخرد و ان شاء الله بخواهی بدانی تو عاجزی
چه قدر بلا بر او وارد آمد والله هیچ سینهٔ گنجایش
این را ندارد که فکر کند و تفصیل بدهد هیچ قلمی والله
نمیتواند بنویسد هر قدر کتاب بنویسی نمیتوانی
بنویسی چه قدر مصیبت وارد آمد نعش را نخوا
بدانی چه قدر است فکر کن ببین گناهکاران چه قدر
هستند

هستند در دنیا خدا میداند دیگر هر گناهکاری که هم
یک گناه نمیکند فکر کن ببین از صبح تا شام خود
چند گناه میکنیم دیگر هر کسی در عرض عمرش چه
قدر گناه میکند اینها جمیعاً مستوجب عذاب
میشوند باید اینها را عذاب کرد دیگر هر کسی در عرض
عمرش ~~چه قدر گناه میکند~~ حالا اگر بخواهید ببینید
چه قدر بلا بر سر سید شهدا وارد آمده جمیع بلاها را
که کفارهٔ تمام گناهان تمام گناهکاران است همه را
والله بجان خودش خریده پس فکر کن از روی
شعور از روی ادراک از روی اعتقاد بجهتی که
این وسیله ایست که خدا برای اینکه نجات بدهد
مؤمنین را قرار داده پس والله او شهید شد که شما
زنده باشید والله او گرسنه ماند که شما سیر شوید
تشنگی را بخود خرید تشنگی تمام اهل عالم را برای خود
قبول کرد القدر تشنه شد که کسی دیگر نمیتواند
آنقدر تشنه شود والله او تشنه شد تا شما آب

بیاشامید و براحت باشید و او خود را بزحمت
انداخت تا شماها را در دنیا و آخرت براحت
بیندازد والله طفل او را تیر بر حلقومش زدند و
او را کشتند از برای اینکه اطفال شما شیر بیاشامند
اگر این کار را نکرده بود کسی اطفال شما را شیر
نمیداد ان شاء الله درست دقت کنید با شعور
فکر کنید سست بنظر تان نیاید پس یک طفلی تیر
بحلقش بخورد و از وقت جمیع اطفال عالم تمامشان
شیر بخورند این بود که وقتی علی اصغر را تیر
زدند عرض کرد که خدایا میدانم بچه من در نزد تو
کمتر از بچه ناقه صالح نخواهد بود علی اصغر معلوم
است که از کره شتری کمتر نیست بچه ناقه صالح را
هم نکشتند ناقه را پی کردند و بچه او گریخت چون
این کار را کردند باعث غضب خدا تمام ان قوم را هلاک
کرد بجهت ان کره شتر حالا ببینید علی اصغر آیا
بقدر کره شتری عظمت نداشت و چه قدر عظمت داشت

در نزد

در نزد خدا والله اگر یک قطره خون او بزمین کربلا میچکید
دیگر خدا مهلت نمیداد و اهل این زمین را هلاک
میکرد این بود که دست مبارک را وقتی تیر
بر گلوی علی اصغر زدند بزیر گلوی علی اصغر
میگرفت و آن خونها را میگرفت و باسمان می پاشید
و یک قطره بر نمیگشت و این خونها بود که رفت
در ملأ اعلی و اهل ملأ اعلی بجهت تیمن و تبرک آن
خونها را گرفتند وقتی ان خون باسمان رسید اهل
آسمانها خبر شدند که در زمین چه اوضاعی است بنا
کردند گریه کردن این بود که از آسمانها خون
می بارید تا چهل روز هر لباس سفیدی که در زیر آسمان
می ماند وقتی انرا بر میداشتند ترشح خون بر آن
لباس میدیدند هر سنگی را از زمین بر میداشتند خون
تازه زیر ان سنگ بود و می جوشید حتی بعضیها نوشته
اند که وقتی سید الشهدا شهید شد تا مدتها در
حوالی بیت المقدس هر سنگی را حرکت میدادند

حضرت دسته

خون تازه زیر آن سنگ میدیدند پس زمین گریه کرد
آسمان گریه کرد باری پس این مصیبتها را که
بجان خود خرید او هست ذبح عظیم که فدای
جمیع گناهکاران واقع شده او هست که شفاعت
میکند جمیع گناهکاران امت را بشرطیکه
گناهکاران بدانند که او هست شفاعت میکند تو
اگر اعتقاد نکنی که او هست شفیع کل و توقع داشته
باشی شفاعتت بکنند مگر همچو توقعی را که بیجاست
باز ان شاء الله قدری فکر کنید تا از روی بصیرت
تصدیق کنید حجتهای خدا جمیعشان که اند
مردم باید اینها را بشناسند مسلمانان همه باید پیغمبر
آخر الزمان را که بعد از او پیغمبری نیست معذور
نیستند که نشناسند او را همینکه انسان فکر نمیکند
عملش و اعتقادش که از روی بصیرت نشد مثل
الاغی است که او را باسیا بسته باشند حضرت
امیر میفرماید عبادتی که از روی بصیرت نیست

بشناسند و بدانند

و همین

و همین تعزیه داری سید شهدا عبادت است و والله
عبادتی خدا خلق نکرده بزرگتر از عزاداری حضرت
سید شهدا حضرت امیر میفرماید هیچ خیری نیست
در عبادتی که فکری در آن نباشد و فرمود
عابد بی علم کسیکه عبادت میکند نه از روی بصیرت
مانند الاغی است که او را ببسته باشند باسیا صبح
تا شام زحمت کشیده راه رفته گرسنگی خورده
لب زخم شده اما از جای خود نجنبیده دور خودش
گشته شما فکر کنید ببینید شما آیا باید بشناسید پیغمبر را
تا او شفاعت شما را بکند یا نه بسیار خوب پیغمبر
شفیع گناهکاران هست اما اگر تو ندانی او شفیع
کل است و نشناسی او را او شفاعت نمیکند همچو بحثها را
یک وقتی کرده بودند و سؤال از من کرده بودند
و من هم نوشته ام نه این است که پیغمبر را خدا
رحمة للعالمین خلق کرده و خواه کسی او را بشناسد
خواه نشناسد او رحمت است برای عالمین و همین

بحث کرده بودند که شما در قران پیغمبر را رحمة
للعالمین خوانده اید چه طور میگوئید باید او را
شناخت و اگر کسی او را نشناخت خدا عذابش
میکند ان شاء الله ملتفت باشید او رحمت است
برای عالمین لیکن علیکه عالمین بدانند که او شفیع
است برای کل گناهکاران لیکن علیکه گناهکاران او را
بدانند و دست تولا بدامان او بزنند هیچ
که او را خواه بشناسند خواه نشناسند او را او شفاعت
کند اگر بنا بود خدا شفیعی خلق کند و او شفاعت
کند گناهکاران را خواه گناهکاران او را بشناسند
خواه نشناسند دیگر ارسال رسل نمیکرد و انزال
کتب نمیکرد دیگر چه ضرور پیغمبران بیایند و مردم را
دعوت کنند همین طور یک کسی را خلق کند در
یک گوشه او برای خودش عبادت کند و رحمة
للعالمین باشد خلق هم خبر نداشته باشند که
خدا همچو کسی را خلق کرده فکر کنید ببینید هر رسولی
که امد

که امد دعوت کرد گفت بدانید منم رسول از جانب خدا
قولم قول خدا است فعلم فعل خدا است شما
باید اعتقاد کنید که پیغمبر است شفیع جمیع
گناهکاران که در روزگار هستند و شفاعتی لاهل
الکبایر من امتی را هست باید اعتقاد کنند و در
تشهد نماز بخوانند که تقبل شفاعته فی امته و ارفع
درجته از برای اینکه شفاعت با اینها تعلق نمیگیرد پس
ان شاء الله یقین کن فکر کن ببین حضرت سید
شهدا چه گناهی کرده بود که این همه مصیبت برسد
او وارد امد پس گناهان تمام اهل روزگار از
ابتدای ادم تا قیامت همه را بپای خود قبول
کرده و چنین گناهی که انواع و اقسام عذابها باید
بر صاحبان اینها وارد اید جمیع اینها را بخود خریده
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم هرچه
شما میکنید کار بد شما را او بگردن گرفته است پس
شفاعت میکند و این شفاعت انبیا و اوصیا

دارد خودش اگر بنا بود در راه خدا کشته شود این
امر صورت نمیگرفت درست دقت بکنید
اینکه حضرت سید شهدا این عمل را کرد و این
فرعه را بنام او زدند بدست بیارید پیغمبر اگر
اگر بنا میگذاشت خودش شهید بشود و اهل بیتش را
اسیر کنند اموالش را بغارت ببرند و حال آنکه
اول داعیان است همینکه دعوت میکرد هنوز
استقرار نگرفته بود پیغمبری او و مردم ندانسته
بودند حقیقت او را و یک دفعه بریزند و بکشند او را
دیگر اسمش در دنیا نمی ماند الان شما خبر نداشتید
که پیغمبری آمده یا نیامده و حال آنکه پیغمبری بود
که از روزیکه مبعوث شد تا روز قیامت باید حلال
حلال او باشد حرام حرام او باشد تا روز قیامت بهر
بجهتی که همه دین و مذهب را او آورده تا قیامت هم
دینش باقی باشد پس اگر خودش را میکشتند دیگر
اسمش باقی نمی ماند در دنیا و امرش منتشر نمیشد
خانه نبوتش

خانه نبوتش از روز خراب بود دیگر صدایش بگوش
نمیرسید و دیگر مسلمانی نبود این تحت ظاهر است
تحت باطن باز ان شاء الله با بصیرت با شعور فکر
کنید و بسنجید مثل کسانیکه چشمشان را روی پایشان
دوخته اند و پاشان را روی عقلشان گذارده اند
دقت کنید پیغمبر صلی الله علیه و اله در جمیع عالمها همه
جا او لسان الله است همه جا او قول خدا را بیان میکند
او قولش قول خدا است او اگر حرف نزند خدا
هیچ حرف نزده بعض بیش از آنکه او بیاید قرآن را
بیاورد آیا تو میدانستی کلام خدا چیست هیچ نمیدانستی
کلام خدا را چون او گفت در همه عالمها خدا گفته تبارک
الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا
این عالم یک عالمی است آخرت عالمی است بالاترش
عالمی است پائین ترش عالمی است هر جا خدا خلقی
خلق کرده عالمی است از عالمها خدا است خالق

آن عالمها این پیغمبر پیغمبر است در همهٔ آن عالمها پس
پیغمبر خودش عهد گیر است از جانب خدا خودش
جانشین خدا است خودش قائم مقام خدا است
خودش دست خدا است و دست او دست خدا است
امر او امر خدا است حکم او حکم خدا است اگر چیزی را
او بگوید در هر عالمی او سکوت کند خدا سکوت
کرده در هر جا او تکلم کند او تکلم کرده هر جا
امر کند او امر کرده هر جا نهی کند خدا نهی کرده
دیگر اینجور چیزها را شما ان شاء الله میتوانید بفهمید
فضایل بسیار در این حرفها گذاشته شده پس ان الله
اشتری من المؤمنین این حکم است که بیعت را که خدا میخواهد بکند دیگر خواه در
عالم ذر باشد خواه در این دنیا با اینجا که آن
مؤمنین را پیغمبر خریده نمی بینی در این دنیا بیعت
میگرفت از مردم ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله کسانیکه با تو بیعت میکنند ای محمد
این است

وقتی میخواهد معامله بکند با
زبان پیغمبر میکند
وقتی میخواهد کاری
بکند با دست پیغمبر میکند

این است و غیر از این نیست که بیعت کرده اند با خدا
و دستی که روی دست مردم میگذاری و این برای
این است که وقتی بیعت میکردند دست پیغمبر
بالای دست مردم بود دستیکه روی دست مردم
میگذاری یدالله فوق ایدیهم دست خدا بالای دستهای
این دست خدا است که با او بیعت میکردند ظهور خدا است در عالم
شهاده که مردم بتوانند او را ببینند صدای او را بتوانند
بشنوند امر او را بتوانند بفهمند رای او را بتوانند بیابند
آخر خدا اگر بخواهد چنین کاری کند چه جور بکند خدا
غیر از این طوریکه کرده هیچ خیال کنی که خدا خودش می آمد
میان مردم حرف میزد آخر بچه جوری می آمد هر جوریکه می آمد
همین طور میشد که حالا شده ذات خدا دیدنی نیست
و ذات خدا آواز ندارد آواز را کسی دارد که دهن داشته
باشد لب داشته باشد دندان داشته باشد حلق
و حنجره داشته باشد آنوقت هوائی را بگیرد آن را
ببرد توی شش خود ببرد توی جگر خود و بیرون بیاورد

طوری دیگر نمی شد
و محال بوده

اینجور
بیک اندازهٔ انوقت آوازهٔ بیرون اید دقی
میکنی صدائی بیرون می اید حالا خدا دهن ندارد
لب ندارد دندان و کام و زبان ندارد حنجره و
شش ندارد که صدائی ازان بیرون آید لکن
تمام حرف زدن خدا حرف زدن پیغمبران او است
و تمام ظهور خدا ظهور پیغمبران او است و تمام
پیغمبران اینطور هستند پیغمبر ما صلی الله علیه واله
از همه شخص تر است ظهور اعظم خدا است لکن
پیغمبران ظهور خدا هستند ظاهر خدا هستند و قائم
مقام خدا هستند انجائی را که تو خیال میکنی که اگر خدا
انجا ایستاده بود خوب میشد خدا همان طور کرده خدا
همانجا ایستاده دیگر اگر تو غافل باشی باش و باز این را
ملتفت باش که عمداً خدا کسی را غافل نخواهد کرد
عملاً ایمان کسی را ضایع نخواهد کرد ما کان الله لیضیع ایمانکم
مگر کسی خودش غرض داشته باشد مرض داشته باشد
خودش نخواهد ایمان داشته باشد خدا امرش را
برای

برای او واضح کرده آشکار کرده حجت خود را تمام
کرده بعد از اتمام حجت ولی نمی‌شنیدند پیغمبر صلی الله علیه
واله خودش زبان خدا است که میگوید نفروشید بهیچ
جان خود را و مال خود را در ظاهر این معامله را
پیغمبر از مردم میگرفت و اگر خلافت را غصب
نکرده بودند حضرت امیر هم میکرد و بیعت میگرفت
چراکه زبان خدا بود باری کمی ملتفت باشید
ان شاء الله که پیغمبر مناسب نبود خودش مرتکب این
کار شود بجهتیکه سد بود و این مطلب را در جمیع عالمها
اگر بری جاری کنی اگر حکمتش را خوب بدانی نور اول را
اگر کسی خاموش کند انوقت دیگر حقی نیست و تو
میخوانی در قران که ربنا ما خلقت هذا باطلا این
زمین و این اسمان و این ماه و این ستارها و این
آفتاب و این گردش شبانه روز و این اوضاع
برای باطل خلق نشده که اگر چنین باشد فکر کن

سابعه

خواهی آورد پس
عرض میکنم

وچون مردم

ان شاء الله تعالی کم فکر میکنند کم ملتفت میشوند می بینند
آسمان می بینند زمین آفتاب ماهی گردش افلاک
لکن غافل اند فکر نمیکنند که آیا خدا همه این اوضاع را برای چه
سدا کرده اینجور کرده که الاغهای دنیا علف
بخورند گو نخورند چه میشود گاوها علف نخورند
چه میشود شترها بچرند نچرند و حال آنکه هیچ رنج
هیچ خدائی سدش نمیشود هیچ پیدا اند چیزی را اشرف
خلقی که خلق کرده که انسان است و فرموده
که ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و خدا
این انسان را در بهترین صورتها آفریده و از
جمیع مخلوقات اشرف است حالا بهترین
جمیع جنبندگان روی کره زمین انسی هستند حالا
در آنها فکر کنید ببینید آیا خدا این زمین و آسمان را
برای گبرها که آتش پرست هستند خلق کرده باز

این است که

این حیوانات چارپا بلکه از آن گبرها خیلی بهتر هستند

حیوان

حیوان دیگر نمیرود چیزی را خدا اسم بگذارد و پرستند
که خدا از الغضب بیارد حالا آیا این زمین و آسمان
برای آنها است زنده هم هستند و خدا نعمتشان
هم داده و همچنین فکر کنید که این زمین و آسمان

کرده

را برای آن کسی خلق که انکار میکنند پیغمبر را انکار

پیغمبران را

میکنند محمد بن عبدالله را انکار میکنند بطور بصیرت
ان شاء الله فکر کنید مباشید که چنین خیال
کنید که مردم چه میدانند حق کجا است آنهائی که
تابع عیسی شدند از کجا بیابند پیغمبر بر حق است
آنهائی که تابع موسی شدند از کجا بیابند پیغمبر
حق است [illegible] از کجا بدانند عیسی راست گفته
آنها که تابع پیغمبر مایند از کجا بدانند موسی راست
گفته عیسی راست گفته نمیدانند از آنجهت پیغمبر نند
و همچنین ان شاء الله فکر کنید در هر جزء جزء از
امور دین شما ان شاء الله فکر کنید در این قاعده که عرض میکنم

داین قاعده را عقلتان می پذیرد و بعد آیات
واخبار و جمیع چیزهائی که منسوب بخدا است
و در جمیع کتب آسمانی است می بینید بر همین
قاعده است و آن این است که خدا خدائی است
اقدر قادرین خدا خدائی است اعلم عالمین
خدا از همه کس بهتر میداند خدا قدرتش بیشتر است
از همه کس عادل هم هست ظالم هم نیست رئوف هم
هست رحیم هم هست مدبر هم هست حالا چنین
خدائی آیا میشود دینش را واضح نکند و دینش را
مردم هم راه بزنند و آنوقت دست از مردم بر ندارد
که چرا آن دینی را که من واضح نکرده بودم ظاهر نکرده
بودم آشکار نکرده بودم تو پیدا نکردی جواب
خواهند گفت که چیزی را که تو واضح نکردی آشکار
نکردی آیا خواب دیدن را برای ما حجت کرده بودی
که خواب ببینیم حقی را پیدا کنیم آیا فال گرفتن را برای ما

از آن من چه طور پیدا کنم
بروم خواب ببینم پیدا
کنم فال بگیرم پیدا کنم

حجت

حجت کرده بودی که اگر بخواهی حقی پیدا کنی برو
استخاره کن فال بگیر پیدا کن اینها را که قرار داده
بودی پس ملتفت باشید که امر خدا و دین خدا در
جمیع قرنها در جمیع عالمها چه در دنیا چه در آخرت
چه در برزخ در همه وقت از زمان آدم تا زمان
خاتم واضح بوده ظاهر بوده آشکار بوده مثل
روز روشن بوده بلکه امر خدا از روز والله باید روشنتر
باشد چرا که روز علت غائی ایجاد نیست و این
علت غائی است بلفظ ملائی هست آنها که ملا هستند
نمیفهمند شما هم که ملا نیستید علت غائی یعنی ثمره وجود
تو این نیست که بدانی که روز روز است و شب شب است
ثمره وجود تو عبادت است چنانکه خودش گفته ما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون خلق نکردم جن و
انس را مگر برای عبادت حالا عبادت چه طور باید
کرد خدا میگوید من راهش را بدست تو نداده ام

تو هم عبادت کن آیا میشود خدا بهر دم اینجور چیزها
خطاب کند نمیکند بگوید من شما را برای نوکری آورده
ام کمی راه نوکری را بشما ننموده ام شما بروید بمشرق
بمغرب بزمین باسمان جواب ببینید فال بگیرید
راه نوکری را پیدا کنید آیا میشود خدا در هیچ
عالمی هیچ
حکمی بکند محال است نکرده و نخواهد کرد مگر
عرض کرده ام این پادشاهان ظالم جابر جاهل
که خیلی چیزها را نمیدانند خیلی چیزها را غلط میفهمند خیلی
چیزها را محض ظلم و ستم میکنند مع ذلک در حکمهای
ظلمشان چنین حکمی نیست که بگویند ما مقصود
خودمان را بشما نگفته ایم و از اراده خودمان
شما را خبر نکرده ایم توی دلمان قصدی کرده
ایم خواهشی داریم شما چرا بان خواهش راه
نرفته اید همین ظالمین هر چه ظلم بکنند اقلاً
میگویند حکمشان را مثلاً میگویند فلان جور پول
میخواهیم

میخواهیم فلان قدر میخواهیم و سخت هم میگیرند اقلاً
امرش را میرسانند آنوقت میگوید چرا رفتید
چرا نرفتید پس محال است که خدائی که اعدل
عادلین است اعلم عالمین است اقدر قادرین
است دینش خودش را واضح نکند ظاهر نکند
آشکار نکند از روز روشنتر نکند از کسی اگر بخواهد
ثمره روز این است که یکی از عبادات را در آن
روز بعمل بیاوری صبحش نمازی ظهرش نمازی
حالا ثمره وجود تو این نیست که بدانی روز روز است
چراکه وقتی که بخواب می افتی و نمازت قضا بشود
قضایش را که میکنی دیگر خدا کاری ندارد و ثمره وجود
تو این است که خدا را عبادت کنی پس تو مستحق
آنی که خدا راهش را بتو بنمایاند بعد از نمودن
و آشکار کردن وقتی خودت نبروی معلوم است
ولت میکند بجهت آنکه او که احتیاجی بتو ندارد

پس انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً ما راه
خود را نمودیم میخواهی تند برو بمنزل برس میخواهی
در راه مرو لیکن هم که بگمی که این راه است بارزی
راهه برو و هلاک شو پس ملتفت باشید اشاره
بدانید همیشه امر واضحی ظاهری بینی انکاری را
قرار میدهد در میان خلق و انذار سازی و جاری
میکنید و حجت خود را تمام میکنید که مؤمن از روی
بصیرت می بینند خاطر جمع است و یقین میکنند
بان یقینی که ما فوق ندارد ان امر را می آورد در
میان اینها امر واضحی می آورد که کافر می بیند که
واضح است و بین است و ظاهر است و انکار
بطوری که هیچ شکی شبهه برای او نمی ماند لکن از
روی عمد انکار میکنند بلی کاری که میکنند خدا قادر
که اینرا جبر نمی کند که بزور بگذارد کافر شود و
شان کرده باز بان بگویند ما قبول نداریم باز زبانشان
این را

این را بگویند اتش هم نمی گیرند گبرها و یهودیها
و بت پرستها و ملل خارجه در دنیا بروند و اینها را
هلاک نکرده بناش را نگذارده که هلاک کنند لا
یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثماً خدا چون عداوت دارد با کفار
ان الله عدو للکافرین و عداوت خدا با کفار بیشتر
است از عداوت پیغمبران او چنانکه عداوت
اینها بیشتر است با کفار از عداوت اوصیای اینها
و عداوت اوصیای پیغمبران بیشتر است با کفار
از عداوت سایر مؤمنین پس حالا که خدا زیاد مهلت
میدهد باینها برای این است که زیاد عذابشان بکند
باری مقصود این است که فکر کنید ان شاء الله
که خدا همیشه بناش این بوده امر واضح ظاهر انکار را
در میان مردم بگذارد تا حجت او تمام باشد حالا
بگوش خورده بهوش بیائید و ملتفت باشید عرض میکنم بعد از

آنی که پیغمبر آخر الزمان آمد در میان دین مردم معجزات و
تمام انبیا را آورد و علاوه هم معجزاتی چند آورد که
انبیا نیاورده بودند که یکی از آن معجزاتی که آورد قران
آدم و نوح و ابرهیم و سایر پیغمبران عاجز بودند

این قران است که والله

که مثل قران را بیاورند قرانی آورد در میان مردم
که از آن روزی که آورده و گفته جن و انس تا آن
جمع شوید و مثلش را بیاورید آن وقت نمیتوانید بیاورید
و اگر همه جن و انس تا آن جمع شده باید و پشت به پشت
یکدیگر بدارید عداوت هم که دارید هم تا آن هم
هست که کاری کنید باطلش کنید و دیده که نتوانستید
بیاورید مثل یک سوره از آن را نتوانستید بیاورید
هزار و کسری هم گذشت و نتوانستید مثل آن را
داشتید والان هم بیاورید همه هم عداوت دارید همه هم عداوت
دارید و میخواهید کاری کنید او را ضایع کنید با وجود
این نتوانستید کاری کنید مثل آن را بیاورید پس
بدانید

بدانید که معجزه است و معجزه ایست که آن را کافرها
می بینند منافق با چشمش می بیند مؤمن با چشمش می بیند
و حال آنکه تمام معجزات جوری است که کسی چیزی می‌شنود
دیگر نمی بیند مثلا نوح چه کرد عالم را طوفان
کرد چیزی میشنوی موسی عصا انداخت اژدها
شد یک چیزی بگوشتان میخورد هزار شک و شبهه
در تفاصیلش می آید برای انسان لیکن تمام معجزات
که تمام انبیا آوردند هیچیکش معجزه نبود که باقی
بماند و مردم با چشم آن را ببینند و خدا به پیغمبرها
معجزه داده که آن معجزه را که نوح می بیند اقرار
میکند که من عاجزم از همچو کاری چون عاجزم من
نوکری تو را اختیار میکنم و هکذا باقی پیغمبران هر کسی
معجزی آورد یک ساعت بود یک روز بود دیگر بعد
کسی از آن ندید خبرش بمردم رسید حالا پیغمبر قرانی
آورد که حروف و کلماتش در دست جمیع خلق

بود همین بیست و هشت حرف را گرفته و حروف
زده و این بیست و هشت حرف پیش همه مردم
هست و حالت پیش و پس کردن کلمه و حروفش هم
که برای همه هست با وجودی که این کلمات
و حروف مبذول بود در میان مردم و خود
تکلم بآنها میکردند قرآنی آورد و گفت مثلش را
بیاورید همه جن و انس تان جمع شوید مثلش را
بیاورید و نمیتوانید بیاورید خدا هم تصدیق
او را کرد تقریر او را کرد قدری هم در این دلیلها
فکر کنید گوش بدهید دقت کنید خوب کرم
عربها نتوانستند مثلش را بیاورند بجهتیکه از
شمشیر حضرت امیر ترسیدند پس اگر کسی خدشه
وارد آورد که شاید هم ~~[illegible]~~ آورده باشند ما خبر
نشده باشیم شاید مثل قرآنی آوردند توی
کوهی مانده پوسیده و کسی خبر نشد باشد مثل قرآن را
شاید کسی

شاید کسی نوشته و خبرش بما نرسیده هم اظهار
بر پیش خدا چرا که ارسال رسل را خدا میکند احقاق
حق را خدا میکند ابطال باطل را خدا میکند خدا که
میتواند اگر چیزی باطل است بطلانش را آشکار کند
وقتی می بینی خدا هیچ راه بطلانی قرار نداده برای
این قرآن پس بدان قرآن اعظم معجزات است خیلی حکایه — که پیغمبر آورده
است که کسیکه درس نخوانده باشد و این مخصوص
پیغمبر آخر الزمان است صلی الله علیه و آله ان پیغمبرا
دیگر درسها خوانده ~~[illegible]~~ و کلماتشان را هم حجت قرار — بودند
نمیدادند موسی تورات را که آورد نگفت مثلش را
نمیتوانید آورد بجهتی که او هم مثل مردم حرف زده بود
و همچنین عیسی نگفت مثل انجیل را نمیتوانید آورد و همچنین
هر پیغمبری که کتابی آورد بجواز عالم نکرد لکن
پیغمبری آمد میان مردم و همه کس دید که درس
نخوانده مکتب نرفته خط ننوشته دیگر شاید
رفته باشد تو خیال میکنی رفته میگویم خویش

و قوم‌هاش همه دشمنش بودند که یکی از اینها ابو لهب
بود که عموش بود زن ابولهب بود که همان زن
ابولهب مدتها پرستاری او را میکرد زن عموش
بود و او هم یتیم بود پس توی دامن اینها بزرگ شده
بود اگر مکتب رفته بود و میگفت نرفته‌ام همان
خویش و قوم‌هاش که دشمنش بودند رسواش
میکردند پس همه میدانستند مکتب نرفته و درس
نخوانده کسی چیزی تعلیمش نکرده یکدفعه برخاست
در میانه چنین قومی ادعا کرد از جمیع گذشتها
خبر داد که آدم چه کرد با حوا چه گفت حوا چه
گفت پسرهاش چه کردند بعد که رفتند دیدند
همان جوریکه خبر داده بود در کتابهای دیگر هست
خبر داد موسی چه کرد مطابق با کتابهای دیگر پس
کسیکه بیخبر بود از کتابهای دیگر از گذشتها خبر داد
مطابق کتابها از آینده‌ها خبر داد و از آن خبرها که
از آینده‌ها داد یکیش همین قضیه سید شهدا است
صلوات الله علیه

صلوات الله علیه همچنین از جمله خبرهائی که خبر داد گفت بعد از
من پیغمبری نمی‌آید معلوم است خبر داشت از
این دنیا که نمی‌آید و در دنیا دیگر بعد از او پیغمبری
نیست پس معجزی آورد در میان که شنیدنی نیست
دیدنی است نه یک تک خبر مجملی است که بگوئی موسی
عصا انداخت واژدها شد دیگر چه رنگ بود چه ترکیب
بود معلوم نیست و همچنین باقی معجزات سایر پیغمبران
لکن این معجز اینجور نیست خیر قرآن است والان در
میان است اولش را بخوان آخرش را بخوان می‌بینی
از قصه‌های گذشته خبر داده مطابق کتابهای دیگر
همچنین از آینده‌ها خبر داده در روز بروز می‌بینی آنچه
خبر داده واقع میشود پس این معجزی است در میان
مردم که از روی زمین برداشته نخواهد شد تا
قیام قیامت ببین امر خدا چه طور باید واضح باشد
بهمین جور عرض میکنم که بدان جمیع ادعیان نبوی
حق امرشان مثل این قرآن هست جمیع حدود

این بود که

وانس جمع شوند که ان مطلبی که آنها میگویند باطل کنند
یا حقش را بیاورند در قوه شان نیست چنانکه این قران جامع
خبر گذشتها است خبر آینده ها است اینها را عوام
هم میتوانند بفهمند پس مر پیغمبر و امر الهی در همه عالمها
اینجور است حالا ملتفت باشید ان شاء الله
بعد از انی که پیغمبر صلی الله علیه واله ابد و اینجور سخنان
که شنیده اید و نشنیده اید اورد و انها شنیدنی بود
و خبرش بشما رسید و بعد از این قران را اورد و
حجت خود را تمام کرد این پیغمبر چنین قرار داد که
انوقتی که میخواست ارتحال کند از دنیا پیغمبر رفت
و بمردم فرمود حلال خدا پیش از ان است که من
در یک مجلس انها را برای شما بشمارم و برای شما
بگویم حرام خدا پیش از ان که من در یک مجلس انها را
برای شما بشمارم و بگویم نمیشود تمام حلال و حرام
بیان کرد و گفت برای کسی پس فرمود حلال
خدا پیش از ان است که بیان کنم و حرام خدا
پیش از

پیش از ان است که بیان کنم و بر فرضی که حلال میبود
که همه را حفظ میتوانست بکنند بر فرضی که کسی حفظ
کند که پیغمبر بگوید و کسی حفظ کند خوب که فراموش
نکند که معصوم است که حافظ جمع میشود که انکه
روایت کرده سهو نکرده یادش نرفته کی گفت
من از میان شما میروم و حلال خدا بسیار است
حرام خدا بسیار است و انها همه اش در قران است
اما شما نمیتوانید همه اش را بفهمید من حضرت
امیر را خلیفه و جانشین خود میکنم من کنت مولاه
فهذا علی مولاه هر که من مولای اویم علی مولای
او است مولا است پیغمبر یعنی اقا است یعنی اولی
است از خود ما بما النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
پیغمبر اولی است بمؤمنین از نفسهای خودشان
دیگر اینها که عرض میکنم بکار خیلی جاها میخورد
پیغمبر اولی است از جمیع مؤمنین یعنی اینست

که اگر کسی پیغمبر را بخواهد بکشد و راضی شود که تو را
بعوض او بکشند در چنین جائی بر تو واجب است
که بروی تو را بکشند که پیغمبر کشته نشود بلکه اگر امر
دایر شود میان کشتن یک پیغمبر و کشتن تمام خلق
البته پیغمبر اولی است زنده باشد و تمام خلق را
زیر شمشیر برون کنند که پیغمبر کشته نشود و همچنین
غذائی باشد که جمیع خلق باید او را بخورند تا نمیرند
و فرضاً محتاج باشد آن پیغمبر بآن غذا غذای
باشد که تو اگر نخوری بمیری و پیغمبر بآن محتاج باشد
باید تو آن را نخوری و بمیری و او بخورد چرا که
او اولی است بتو از خود تو در احادیث و مخصّصه
اینها را فرمایش کرده اند میفرماید هر کس مرا از
خودش دوست تر ندارد از امت من نیست و همچنین
میفرماید هر کس ذریه مرا از ذریه خودش دوست تر
ندارد از امت من نیست هر کس مال مرا از مال
خودش

خودش دوست تر ندارد و بهتر حفظ نکند از
امت من نیست پس اولی است بجمیع مردم از
خود مردم از جانشان از مالشان مال او را
اولی است که حفظ کنند از مال خودشان پس خلیفه
قرار دهد که بعد از خودش اگر خلق مخیّر شوند
که حضرت امیر در میان باشد و زنده بماند و کشته
نشود و باقی مردم کشته شوند اگر چه خلق کشته شده اند
همه فدای امیرالمؤمنین باید یک سر مو کم نشود و از
سر او و باید محفوظ بماند همچنین آنچه را او محتاج است
اگر سایر مردم محتاج بآن باشند باید سایر مردم بمیرند
از تنگی و باید او را ترجیح دهند بر خودشان و
اینها را عرض نکنیم محض علم است که یاد بگیرید
والا حالا الحمد لله امیرالمؤمنین نیست در دنیا
و ریشان را بگیرد که بیائید چنین کنید حالا
نترسید اصل اعتقادتان اینها شد لکار

باید تمام مردم کشته شوند

قیامت تان می آید پس نبی اولی است از خود مؤمنین
از خود مؤمنین مال شما مال پیغمبر باشد بهتر است
تا مال خودتان باشد همچنین زنت را پیغمبر بگوید
مال او است کنیز او است تمام این مردم والله
جمیعاً کنیزان و غلامانند برای ایشان و در
خیلی از جاها اشاره هم کرده اند در اذن
دخولی که برای زیارت قبر هر امامی از امامان
است بخصوص هر در حرم سید شهدا میخوانی
عبدک وابن عبدک المقر بالرق والتارک
للخلاف علیکم اگر برد روشان میروی و این را
میخوانی اعتقاد نداری رو برو دروغ گفته ی
با ایشان ایشان هم پدر ادم را در می ارند برا
اینکه دروغ نمیشود پیش امام گفت خلاصه این
مردم جمیعاً کنیزان هستند و غلامان هستند
برای ایشان و والله او است اولی باموال
ایشان

ایشان از خود ایشان او است اولی بجان ایشان آنکه
از خود ایشان نمی بینی که حکم میکنند روند جهاد
کشته شوید و واجب است امتثال و کسیکه این
حکم با ایشان نشد اگر نمیرفتند مخلد در جهنم میشدند
پس اولا پیغمبر اولی است بهمه مردم از همه مردم
بعد حضرت امیر خلیفه رسول خدا است والله
اولی است بهمه مردم از خود مردم بعد از آن حضرت
امام حسن و امام حسین و تمام خلق که هستند اینها
اگر هلاک شوند بشوند و او سالم بماند این حکم خدا است
و همچنین هر امامی حالا که چنین باشد با ساختی نمیتوانی
مطلب را بفهمی حالا فکر کنید حضرت امام حسین جان
داد از جانب جمیع گناهکاران و فدا میکند
وجودی است که اگر او را یک سر تار از وی بگذارند
و جمیع خلق را غیر از جدش و پدرش و اینها
سر دیگر دیگر استثنا نمیکنم احدی را حضرت سید شهدا

صلوات الله علیه را در یک سر ترازو بگذارند و تمام
خلق را از جن و انس یک سر دیگر بگذارند باز او
سنگین تر است و در نزد خدا مقرب تر است
پس بدانید که او فدائی شده است برای تمام
خلق پس گانه تمام خلق کشته شده اند پس خدا
کفاره از شما گرفته و این را شفاعت برای
شما قرار داده حالا دیگر فکر کنید ببینید این
امر را چه طور واضح و بین و آشکار قرار داده
سید شهدا بر یهودی مخفی نیست بر نصاری
مخفی نیست بر گبرها مخفی نیست بر سنی مخفی نیست
بر شیعه مخفی نیست هیچ راه نقصی برای او
وجود شرف او بود که از جمیع جهات کمالات را
بخود گرفت که این جهات کمال برای پیغمبر و
حضرت امیر میسر نشد چرا که جدی دارد مثل
پیغمبر صلی الله علیه و آله پدری دارد مثل حضرت امیر
مادری

مادری دارد مثل فاطمه اولادی دارد مثل ائمه
طاهرین حالا یک نفر توی ملک خدا پیدا نمیشود
همچو حسب و نسبی داشته باشد آدم نوح ابراهیم
موسی عیسی حتی خود پیغمبر ندارد جدی مثل
جد آنحضرت حضرت امیر ندارد جدی مثل
جد او پدری که او دارد پیغمبر ندارد همچو پدری
حضرت امیر ندارد و همچو پدری بعکس همچو جدی را
و پدری ندارد و همچنین امام حسن اگر نقصی
دارد اولادی مثل اولاد امام حسین ندارد
وجودی که قطب عالم امکان بود و قلب عالم بود
و آله بی مثل بود بشد یک بود و بی نظیر بود از جمیع
جهات تمام بود با در میان گذارد و این امر را
قبول کرد و بعد از آنی که غصب خلافت شد
و مردم نمیدانستند حق با کیست دیگر بخصوص
که ظاهراً حضرت امیر تمکینی از خلفا داشت دیگر
بجواهی حالی همه مردم گفتند که این جبر بود و ظلم

نماند

چه قدر باید زور زد تا حالی کرد که تقیه بوده
کرده پشت سر اینها این توی گوش مردم نمود
لکن امر سید شهدا را ببینند چه قدر واضح بود
میخواهم عرض کنم که امری مثل امر سید الشهدا
واضح و بین در عالم نیست چنین ظلمی که بر او
شد بر اهل هر دینی عرضه کنی بگوئی پسر پیغمبری
بود که آن پیغمبر لعنتشان را خلع کرده بود
مگر او را و برادرش را گفته بود سیدی شباب
اهل الجنة معروف و مشهور بود که آن پیغمبر او را
دوست میداشت و هیچکس خلافی از او ندیده
بود آن را کشتند و خود اینها همه قائلند حتی یزید
حتی شمر هیچ خلافی از او ندیده بودند هیچ
خلافی از ایشان سر نزد خود سنیها اقرار دارند
که ایشان خلاف نکرده اند و همین طور حجت را
تمام کرد که بعد از آنکه من فرزند رسول خدا
باشم فرزند حضرت امیر باشم فرزند فاطمه
وهمه تان هم

وهمه تان هم قائل باشید که من هیچ خلافی هم نکرده ام
شما هم ادعا میکنید که امت پیغمبرید اگر اینها را
همه قبول دارید فبم تستحلون دمی چرا خون مرا
حلال میدانید امرش واضح شد بین شد آشکار
شد باز امر باین واضحی ظاهری آشکاری قبول
نکردند ریختند بر سر او و او را کشتند مردم همین جور بودند

باری وصلی الله علی محمد و آله

یا اباعبدالله الحسین

۱۲۹۹

مجلس هفتم ۳ شنبه ۷ شهر محرم الحرام سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
ونبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی
اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و
ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس
من الاولین والاخرین الی یوم الدین خداوند
عالم در کتاب مستطاب خود میفرماید ان الله اشتری

من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون
فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعداً علیه حقاً
فی التوریة والانجیل والقران ومن اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک
هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این ایه شریفه یعنی
بعضی از ترجمه‌اش این است که خداوند عالم
فرموده که بدرستیکه خداوند عالم خریده است از
مؤمنان جانهای ایشان را ومالهای ایشان را
پیشترها پیشتر از این دنیا است یعنی در عالم ذر
خریده است در عالم روز الست خدا خریده است
از مؤمنان جانهای ایشان را ومالهای ایشان را
وثمن این جان ومال را عوض این جان ومالها را
بهشت خود قرار داده ووعده کرده است که
باین معامله بهشت خود را عطا کند وعهد کرده است
از این معامله واز این وعده خودش تخلف نکند ومن
اوفی بعهده من الله وهیچکس وفا کننده‌تر بعهد خودش
از خدا نیست

وی
از خدا نیست ایا ملتفت شود وفا کننده‌تر از خدا
بعهد خود فکر کنید ان شاء الله هر کس عهدی کند
چیزی بکسی بدهد وعده کند قسمی بخورد اگر خدا
بخواهد ان عهد را میتواند وفا کند اگر خدا نخواهد
نمیتواند وفا کند لکن خداوند عالم کاری که عهد
بکند دیگر البته بجای نیست این کار پس حالا که
کرده است بهشت خود را بدهد بان جماعت که جان
شان را ومالشان را بخدا فروختند پس اگر چیزی را
وعده کرده باشد بکسی بدهد وعهدی بکند ان
البته خواهد داد پس هیچکس وفا کننده‌تر بعهد خود
از خدا نیست معلوم است که نیست وجمیع مؤمنان
که در راه خدا کشته نشدند چه بسیار واضح است و
هویدا که جمیع مؤمنان در راه خدا کشته نشدند
زمانهای گذشته چه حالا وهمچنین جمیع مؤمنان در
مالهاشان را در راه خدا نبردند پس این مؤمنین
این آیه همه مؤمنین نخواهند بود پس ان مؤمنانی که

جان و مالشان را بخدا فروختند و بهشت را در عوض
گرفتند نشانی دارند علامتی دارند نشان و
علامتشان این است که بعد از نزول قران
جنگ میکنند در راه خدا پس اصل معامله را
بزبان ملائکه بصیغه ماضی گفته که اشتری یعنی خدا
بیشتر خریده است و علامت انجماعت را
بصیغه استقبال بیان کرده و گفته بعد از این
جنگ میکنند در راه خدا پس بعد از نزول قران
جنگ میکنند در راه خدا و جمعی را میکشند و بعد
کشته میشوند و بعد اسباب و اموالشان را و
جمیع ما یتعلقشان را بغارت میبرند همان طوریکه
در روز الست وعده کرده اند وفا میکنند و
چنین واقعه را انسان عاقل که فکر کند می بیند
بعد از نزول قران هیچکس جنگ نکرد در راه
[illegible] جمعی را در راه خدا و بعد خودش هم
کشته

کشته شود در راه خدا بعد جمیع اسباب و اموال
او بغارت برود در راه خدا بعد زن و
بچه او را اسیر کنند و باسیری ببرند هیچکس همچو
کاری نکرد مگر حضرت سید شهدا صلوات الله
وسلامه علیه پس چه قدر واضح است کسیکه عقل
دارد یقین میکند که خدا وندا این روضه خوانی را
برای پیغمبر کرده گفت من چنین کاری کرده ام پس
بنده ام همچو معامله کرده ام همچنین کسی هست او را هم شناسا است
ملتفت باشید اسرارهای من و تمام بهشت من اینا
که شما هر کاری میکنید هر اعتقادی دارید از روی
بصیرت باشد از روی یقین باشد الخ شعور
نباشد والله این مردمی که می بینید هر بچه که در
میان هر طایفه که متولد شد دینش دین پدر و مادر
و خویش و قومش است هر بچه میان یهودی ها متولد
شد دینش چه چیز است زمان حالش این است

که انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون ما
پدرهامان را دیدیم دینی دارند ماهم اقتدا بانها
کردیم بچهائی که میان نصاری متولد میشوند بزرگ
که میشوند میشوند نصرانی بچهای بت پرستها
بزرگ که میشوند بت پرست میشوند بدانید اینطور
دین و مذهب دین خدا نیست واینطور دین و مذهب را
خدا رد کرده و خدا توبیخ وسرزنش میکند این جماعت را
که اینها حرفشان ودلیلشان این است که میگویند
انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون
که این جماعت کفار بی بصیرت و هرکس که بی بصیرت
است این ایه ردش میکند هرکس دینش این است
که اگر از او بپرسند چرا این دین را داری میگوید
پدرم این دین را داشت شما بدانید این قاعده را
خدا نمی پسندد چرا که خدا سرزنش میکند باین
جماعت

جماعت که اینها میگویند انا وجدنا اباءنا علی امة
وانا علی اثارهم مقتدون ما یافتیم اباء واجداد
خود را بر طریقه پس ما اقتدا کرده ایم باباء واجداد
خود اینکه دلیل نیست برهان نیست اولوکان
اباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون این آیه این
است که پدرهاتان مثل خودهاتان خر بودند
وچیزی نفهمیدند از پدرت هم که می پرسیدند
که چرا این دین را داشتی این دین را اختیار کرده
بودی میگفت پدرم این دین را داشت از اول
جدت هم که می پرسیدند همین جواب را میگفت
همچو نباید باشد پس دقت کنید انشاء الله
از روی بصیرت ببینید خداوند عالم چه دیده است
از مؤمنان جانشان را مالشان را زنشان را
بچه شان را فکر کنید خوب جانشان را خریده
مالشان را کف بغارت برند زنهاشان را اسیر

اسیر شوند بچهاشان از تشنگی بمیرند از گرسنگی بمیرند
چرا چنین کرده خدا ابا لاعن شعور خدا خواست
اینهمه صدمه و این همه مصیبت باینها برسد
یا تعمد کرده وقتی فکر کنی خواهی یافت که ان
کسی هم که گناهکار باشند یکخورده دقت کنید کفار
لیبارند در دنیا منافقین لیبارند در دنیا اگر
بجهت این است که کسی عمل بدی داشته باشد
باید اینهمه بلا بر سر او بیاید باز کسی هم که عمل بدی
داشته باشد اینهمه مصیبت بر سرش نمی آرند
سلاطین که خیلی جبر میکنند برعیت وقتی خدا
میگیرد ان سلاطین را اینقدر بلا بر سرشان وارد نمی آرد
حالا اینهمه بلا بر سر سید شهدا چرا باید وارد اید او با گناه
کار بود چرا باید بر سر یکنفر این همه مصیبت وارد اورند
وحال انکه شما و تمام اهل اسلام می دانید که حضرت
سید شهدا گناهکار نبود فاسق و فاجر نبود مرد
ظالمی نبود

با گناهی داشته که باید اینهمه صدمه بخورده

ظالمی نبود و بلکه شما میدانید که معصوم هم بود و از جمیع
انچه خدا رضا نبود همانجوریکه خدا خواست راه رفت
و همان طوری که خدا گفته بود کرد و تخلف از ان
نکرد و معصوم بود حالا چرا باید این همه بلا بر سر او
بیاید جانش را بگیرند مالش را بگیرند بغارت ببرند
چرا باید عیالش را اسیر کنند و شهر بشهر بگردانند
چرا باید بچهاش از تشنگی و گرسنگی بمیرند لیکن باید دانست
اینها نبود مگر انکه خداوند عالم میخواست از تقصیرات
جمیع گناهکارانی که مؤمنند بگذرد نه منافقین نه کفار
کفار را که خدا دشمن میدارد عذابشان هم میکند و دیگر
دشمنیش با منافقین هم سخت است ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و ان خلائی که زیر [illegible]
انجا اینها را جا میدهد خیلی بد جاها دارند منافقین
خیلی عداوت دارد خدا با منافقین لکن مؤمنین گناهکار
را خواست نجات بدهد و همچنین قرار داده بود

که هر کس عمل بد بکند بدی ببیند لا محاله فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره میفرماید هر کس مثقال ذره خوبی
بکند آن خوبی را خواهد دید هر کس مثقال ذره
بدی بکند آن بدی را خواهد دید این بدی بسته
باو است مالش است آن خوبی بسته باو است
مالش است پس تدبیری کرد خداوند عالم که این
گناهکاران را مثل کفار و منافقین هلاک نکنند و اینها
خودشان از عهده کار خود بر نمی آمدند و نتوانستند
کلیم خود را از آب بکشند چرا که ناقص بودند و کار
ناقص ناقص است کسیکه در درجه عصمت خلق
نشده البته عصمت را نمیتواند بکار ببرد از
این جهت هر عملی از او سر می زند ناقص خواهد
بود دیگر خورده دقت کنید ببینید هر چراغی که روغن
او روغن صاف است نور او درخشندگیش زیاد است
هر چراغی که روغن آن کثیف باشد و کدورت داشته
باشد

باشد درخشندگیش کمتر است دقت کنید ان شاء الله
عمل هر کسی نسبت باو مثل نور چراغ است نسبت
بچراغ کار هر کار کنی بسته است بآن کارکن مثل
آنکه نور چراغ بسته است بچراغ اگر چراغ روغنش صاف
است شمع گچی است شعله او براق است و صاف
و درخشنده و یک چراغش یک اطاق بزرگی را روشن
میکند اگر روغنش کدورت دارد اگر از این چراغ
هم روشنش کنی باز درست نورش واضح نمیکند [illegible]
حالات ان شاء الله وقتی دقت کردی خواهی یافت
که آن کسانی را که در درجه عصمت خلق نکرده اند
عملشان هم ناقص است و عمل ناقص را خدا نمی پذیرد
الا لله الدین الخالص دین خالص را از جمیع مکلفین خواسته
دین مشوب دین مشکوک دینی که دلیل ندارد برهان
ندارد آن دین را قبول نمیکنند همین طبعها است که خدا
در قرآن مذمت کرده ما حیدری هستیم یعنی چه

ما نعمتی هستیم یعنی چه همه مردم کارهاشان کارهای
حیدری و نعمتی است و این حکایت حیدری
و نعمتی مثل است می بینی ان مرد که بر می جهد
که من یهودی هستم ان پدرش بر می جهد که
من یهودی هستم این دلیل نمیشود ان مرد که بر
می جهد که من نصاری هستم ان مرد که دیگر بر می جهد
که من مجوس هستم بعینه مثل حیدری و نعمتی ما حیدریم
حیدر کیست نمیدانند ما نعمتیم نعمت کیست نمیدانند
حیدر که بوده نعمت که بوده دو نفر بوده اند
هیچ نمیدانند همین طور الخ شعور بر می جهد که فیل
اژدها یعنی آن حیدری است چیزی دیگر بگوید

فیل اژدها

نگوید در سر همین فیل اژدها جنگ هم میکنند مال یکدیگر را
میبرند خانه یکدیگر را اگر بتوانند خراب میکنند حالا
که نمیکنند از ترس سلاطین است که نمیکنند باری
پس ملتفت باشید ان شاء الله بدانید اینها
دین

دین خدا نیست اینها بازی است بچههائی هم که خورده
شعور دارند اینجور بازی نمیکنند ان بچههائی که
یک خورده شعور دارند بازیی که میکنند یک بازیی
میکنند که سر یکدیگر را نشکنند لکن این مردم را
ببینید که بقدر بچهها هم دین ندارند بچهها باز در
بازیشان یک خورده عقلی بکار می برند پس غرض
میگیم که درست فکر کنید ان شاء الله چرا باید سر یکدیگر
معصوم بوده هیچ خلافی خطائی در هیچ درجهٔ از
درجات برای او نیست از هر جائی که خلق شده
و نزول کرده و آمده در این دنیا تا میرود در آنجا در
هیچ درجهٔ در یک لمحهٔ هیچ وجه خلافی با خدای خود نکرده
پس خدا چرا این همه مصیبت بر سر او وارد آورده
ملتفت این معنی باشید که چون خدا ناقص خلق کرده
خلق را و عمل ناقص ناقص است عمل خود ماها کفایت
ماها را نمیکند والله ماها کلیم خود را نمیتوانیم از آب

بکشیم چون ما محتاج بودیم بشفیعی خدا از این جهت
شفیع آورد برای ما و معنی شفیع این است
که هنگامیکه آمد کسی کنار کسی ایستاد و برای او جفت
زد شفیع او شده یعنی جفت او شده شفیع
فارسیش یعنی جفت می آید کسیکه کامل است و
نقصی در او نیست و می ایستد پهلوی کسیکه ناقص
است میگوید این اگرچه ناقص است لکن تابع من
است دوست من است و من بر خود نمی پسندم
که دوست مرا بجهت نقصانی که دارد بجهنم ببری
من که نقصانی ندارم حالا هر صدمه که با او میخواهی
بزنی بمن بزن عوض آنچه با او میخواهی بکنی بمن
بکن باز ان شاء الله ملتفت باشید که صدمه
این همه مؤمنین که عصیان داشتند و بعضی از
پیغمبران و امامان اگر کسی بگوید معصوم نیستند که
اصلا خبر نشوند ردش میکنند لعنتش میکنند میگویند
تو در درجه

تو در درجه عصمت خلق نشدهٔ تو ادعای امامت
نمیتوانی بکنی تو سهو داری تو خطا داری تو معصیتهای
عمدی داری پس تمام کسانی که غیر از انبیا هستند
در درجه نقصان واقعند چون در درجه نقصان واقعند
محتاجند بشفیعی که آن شفیع کنار آنها بایستد عمل آنها را
نسبت بخود بدهد بار گناه آنها بایستد عمل آنها را
بدوش خود بکشد و آنها را شفاعت کند که گناه
اینها بر من است علیه ما عنتم در صفت پیغمبر نازل
شده آنچه شما بد میکنید کارهای بد شما علیه پیغمبر است
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم این پیغمبر
از برای مؤمنان بسیار رؤف است بسیار رحیم است
پس والله آن رافتی که از خدا وند عالم باید بخلق
برسد بواسطه این رحیم و این ودود میرسد و آن اسماء
اسماء الهی یکقدری دقت که کنید وحشتها تمام میشود
یکباره حیفها که انکار فضایل میکنند از اینها وحشت
میکنند شما ان شاء الله ملتفت باشید و عرض میکنم

که هیچ واجب نیست که شخص ضرب ضرب را خوانده باشد
خیر هیچ واجب نیست اگر واجب بود پیغمبر اول
مردم را عربی درس میداد نگفت اول عربی بخوانند
بلکه بطور خودشان با خودشان حرف میزند
بازبان خودشان حرف میزند باری پس ملتفت
باشید انشاءالله دین خدا دینی است که نقصان
بر نمیدارد والا لله الدین الخالص از همه کس دین
خالص خواسته است و اینهائی که در درجه نقصان
منزل آن است عمل خالص نمیتوانند بکنند حتی اینستی
نماز یکی نمازیکه عمود دین است شیعه و سنی حدیث را
روایت کرده اند الصلوة عمود الدین ان قبلت
قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها نماز که
عمود دین است و سعی میکنی که آن را درست
بجا بیاوری یعنی اینهائی که سعی میکنند که
درست کنند نمیتوانند حالا من و تو نکنیم کار
نداریم

نداریم اینهائی که سعی میکنند چنانکه نقل کرده اند
یکی از علمای بسیار بزرگ بود دیگر یا علامه بود یا
دیگری بود یک وقتی با خود خیال کرد که ما سالهای
بسیار از عمرمان گذشته دو رکعت نماز با حضور قلب
نکردیم یک نمازی نکردیم با توجه هر وقت رفتیم نماز
کنیم تا تکبیرة الاحرام گفتیم یا در زن بودیم یا در فرزند بودیم
یا در بچه بودیم یا در معامله بودیم دو رکعت نمازی که از
اولش تا آخرش با خدا حرف زده باشیم و از اول
تا آخر خیال دیگری نکرده باشیم از ما صادر نشده یک
عمری هم گذشت تا یکوقتی گفت خوب است برویم
به عتبات عالیات بلکه آنجاها خلوت است آنجا
عیالمان همراهمان نیست هم زیادی نداریم شاید
آنجاها که رفتیم معامله معاشرتی با کسی نداریم بتوانیم
آنجا دو رکعت نمازی بکنیم آن بر نهم برخواست رفت
کربلا دید اینجا و آنجا و آنجا هیچ دقت خلوت نمیشود دید

جای خلوتی نیست گفت اینجا که جای خلوتی
نیست کربلا نیامد که بتوانیم دو رکعت نماز با حضور
قلب بکنیم خوب است برویم نجف اشرف بخواند
رفت نجف انجا هم هر چه کرد که جای خلوتی گیر بیاورد
دو رکعت نماز کند گیرش نیامد فکر کرد گفت میروم
مسجد کوفه انجا خلوت است کسی انجا نیست رفت
انجا اتفاقا زوار هیچ نبود و خلوت بود کسی هم نبود
این ایستاد انجا دو رکعت نماز کند و این حکایت از
که برای مؤمن عبرت است حالا کسی در بندش هم
نباشد نباشد این رفت در مسجد کوفه انجا دید
خلوت است صدا و ندائی نیست رفت وضوئی
گرفت و با توجه هر چه تمام تر ایستاد نماز کردن
گفت الله اکبر همینکه گفت الله اکبر چشمش در این
بین افتاد بمناره مسجد که در پیشش بود دیگر یادش
رفت که نماز میکند بفکر افتاد که این مناره آیا
چند آجر برده چه قدر گچ برده چند عمله برده
چند بناء

چند استاد برده یک دفعه گفت السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته با خود گفت معلوم است ما امده بودیم نماز
بسازیم لایق ایشان و منکر شد و بر جواب نیست
خلاصه عمل ناقص است و تمام نیست از این جهت ناقص
مردم والله محتاج بودند بپیغمبری کامل لیس مردم
محتاج چند بیک شفیعی که ناقص نباشد و عملش کامل
باشد او بپرتو عمل خودش بتواند شفاعت کند
کسانی را که عمل ناقص دارند چراغی را روشن کنی روغنش
کدورت داشته باشد پیش چراغی دیگر هم روشن
شده باشد که روغنش کدورت نداشته باشد نورش معلوم
نمیشود بطوریکه انسان خیال میکند که این دو چراغ
یک نور دارند و می بینید ان شاء الله این مطلب را
بچشم خود لیس از اینجهت حضرت سید الشهداء اخوا بوده است
که شفاعت کند جمیع گناهکاران را یعنی پیغمبر جواب
شفاعت کند اسباب شهادت سید الشهداء اسد
دیگر بیش که چرا خودش شهید نشد چرا جمیع بلاها

بجان خودش نخرید و در عهده امام حسین ماند
بلکه باطنش را عرض کنم که والله بجان خودش
گذارده پس چرا بلاها را بجان حسین گذارد حکمت
آنکه حسین را دوست تر میداشت از خودش
صدمه که بامام حسین میرسید شدیدتر بود
برای او از صدمه که بخودش میرسید والله اگر یکی را
بطور آسانی خودش میکشتند و نمیتوانست ببیند حسینی
گرسنه باشد والله خودش لشکری را با تانی تحمل نمیتوانست
بشود و صبر کند ولکن نمیتوانست حسین را تشنه ببیند
ببیند والله خودرا الصدمه میتوانست ببیند از دو نمیتوانست
ببیند امام حسین را که غباری بموهای او نشسته باشد
پس بلاها را عمدا بجان او انداخت تا خودش
بلا بیشتر کشیده باشد واگر بلا بخودش رسیده بود
آنقدر صدمه نمیخورد که بلا برسید شهدا وارد آمده
بود اینکه باطنش است بحسب ظاهر عرض کنم
که ممکن نبود که پیغمبر خودش با در میان بگذارد
وکشته شود

وکشته شود و جانش را و مالش را بدهد و آنچه دارد همه
بدهد تا تمام شود این نشد چرا دقت کنید الله اعلم
فکر کنید ببینید پیغمبر آمده بود پیغمبر آخر الزمان باشد
وقت کنید ان شاء الله واز آن روزی که مبعوث
شد جمیع حلال و حرام خدا با وحی شد جمیع
آنچه را این خلق محتاج هستند بواسطه پیغمبر خدا
باید برای ایشان بگوید مردم جمیعا در عصر او
که حاضر نبودند چندی در میان مردم بود و از
میان مردم رفت پیغمبر این زمانهم که هست و دیگر
تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد دیگر فکر کنید
حالا اگر بنا بود پیغمبر از اول وهله چنین بنای
بگذارد که برود جنگی بکند وکشته شود در راه خدا
وجمیع آنچه دارد بدهد در راه خدا دیگر مؤمنی در
دنیا صدای اسلامی بگوشش نمیخورد که ایمان
بیاورد و بعد گناهکار شوند بعد شفاعتشان کند

پس از این جهت است و بسیاری از اسرار در همین
معامله پیغمبر است و اگر فکر کنی در دین خود بالبصیرت مشهود
پیغمبر چون میخواست امرش مشهور و معروف شود در
افاق و در همه شهرها برسد صداش میخواست و در
عصری صدای او بلند باشد و تا روز قیامت بجمیع
مردم روزگار صداش برسد پس لابد است و
ناچار که در دنیا چندی زیست کند تا امرش پیشرفت کند
اگر زودی کشته بشود دیگر صدای او بجای دیگر
نمیرسید مردم کسی آمد و ادعائی کرد و او را گرفتند
می گفتند
و کشتند و مغلوب شد و معلوم نشد نبوتش پس از
این جهت خودش کشته نشد و اموال خودش را
بحسب ظاهر نداد و اگرچه بحسب باطن اموالش را داده
همین اموال سیدالشهدا اموال پیغمبر است امت و مالک
لابیک در شرع ما همین طور است و قتی باطنش را
بیاید سیدالشهدا آنچه دارد مال پیغمبر است هر پسری
خود شود

خویش و مالش مال پدرش است حالا بعضی نمیدانند
معلوم است عصبات و خلاف کنی در دنیا لیعبار
است پس در شرع ما است امت و مالک لابیک
پس مال امام حسین مال پیغمبر است و در راه خدا رفت
این زنها که اسیر شدند این بچها که اسیر شدند
همه زنها و بچهای پیغمبر بودند که آنها را اسیر کردند
مگو پیغمبر خبر نداشت مرده بود چنین نیست والله
او شاهد است بر خلق آسمان و زمین و بود و می دید
والله در صحرای کربلا بظاهر هم دیدند او را حتی کفار
بعد از قتل سیدالشهدا دیدند سفید پوشی را مثل
آدم دیوانه هی میرود این طرف هی میرود
آن طرف خود را بزمین میزند مردم گفتند این
کیست دیوانه شده آن شخص گفت می بینم پیغمبر
خدا را انگشت بدندان گرفته با عمامه ژولیده
بر سر نفرین کند که احدی در روی زمین

باقی نماند از امام پرسیدند ان سفید پوش که بود
امام گفت این جبرئیل بود گهواره جنبان سید الشهدا بود
وقتی دید این طور شده این طور خودش را بر زمین میزد
پرسیدند از جبرئیل چرا خود را بزمین میزنی
چرا خود را چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم و حال
آنکه می بینم پیغمبر را که ایستاده و انگشت بدندان گرفته
و جبرئیل گفت که میترسم که الان نفرین کند و
دیگر کسی در روی زمین باقی نماند پس پیغمبر همه
اینها را با کمالت پس منکر فضایل باشند تنها
چه میشود پیغمبر والله می بیند بر سر امام حسین چه
آمد یک خورده دقت کنید ان شاء الله این حضرت
امیر خلیفهٔ پیغمبر و قائم مقام و جانشین پیغمبر است
هر جا برود پیغمبر استاده است همین حضرت امیر
هر که بمیرد بر بالینش حاضر میشود هیچ مؤمنی
هیچ کافری

هیچ کافری در مشرق و مغرب نمیمیرد مگر آنکه در وقت
مردن آنحضرت را می بیند یا حار همدان من یمت
یرنی من مؤمن او منافق قبلاً خودش فرموده
پس حضرت امیر بر سر هر محتضری حاضر میشود
می بینند حضرت امیر را لکن برای کفار و منافقین
بصورت مهیبی عجیبی ظاهر میشود امر میکند ملک الموت را
که جان این را بگیر بسختی ملک الموت هم بدترش را
در می آورد ظاهر میشود برای مؤمنین بصورت خوش و سفارش
میکند که این دوست من است با او مدارا کن و از
از روز والله ملک الموت با او مهربان میشود
مادر مهربان مهربان تر با ناز و نیاز با آنکه کلی
میدهد مؤمن بو میکند و بهمین طور جانش را در
نهایت مدارا میگیرد پس ملتفت باشید که در وقت
احتضار سید شهدا پیغمبر والله حاضر بود والله
امیر المؤمنین حاضر بود سر سه مردمی دیگر حاضر

مبتلا شوند برسد اولاد خودشان ابا حاضر نمیشوند
والله حضرت فاطمه حاضر بود و میدید که چه
کردند والله امام حسن حاضر بود و میدید که
چه کردند پس جمیع صدمها کانه بانها رسیده
ان شاء الله فکر کنید با شعور و ادراک هر چه تمام
تر ببینید مادر بسیار مهربانی باشد پدر بسیار مهربانی باشد
یا خیلی یک دوست مهربانی ببینید رفیق دوست مهربانی را
را بگیرند جائی که ببیند آن دوستش را می زنند ببینید او
ببیند اذیت کنند دقت دو دوست یکیش در بلا
باشد آن دوست دیگر طاقت نمی آرد که ببیند
دوستش در بلا است فکر کنید ان شاء الله دوستی
دوست دار این است که برابر دوست بایستد
بعوض او جنگ کند زخم بخورد خوشش در آن است
اینهائی که میگویند دوست نیستند ببین برادر
که گرفتار باشد چه طور بی اختیاری می دوی
از این طرف از آن طرف میگوئی شوم لفدای
برادرم

برادرم جانم لفدای برادرم حتی آنکه اگر بدانی اگر
اگر بروی کمک برادرت سلطان مملکتو و همه
ات میکنند میگوئی لفدای لفدای نیست پس اگر دوستی را
بگیرند جائی ببندند کسی ببیند دوستش را صدمه
میزنند البته آن دوست بیشتر صدمه میخورد
باری پس ببینید محمد و علی و حسن حاضر بودند
و می دیدند لکن یک طوری مانع داشتند. یا
مامور بودند از جانب خدا که صبر کنند و متحمل شوند و
کمک نکنند پس دستشان را قضا بسته بود والله
معصوم بودند مطهر بودند بسیاری خواستند
کمک آنحضرت کنند خود آنحضرت راضی نشدند و
اذن ندادند میخواست این واقع بشود از آنجمله
وقتی از مدینه بیرون آمدند جمع بسیاری از جن
طایفه چندی از جن آمدند خدمت حضرت جای
دیگر گویا در منزل دیگر بود شخصی بود کنیت او

ابا هرم بود عرض کرد یا بن رسول الله کجا میروی
چه باعث شد که از حرم جدت بیرون امدی
فرمودند دیدم مالم را می برند صبر کردم گفتم سهل
است دیدم فحش عرضی بمن میدهند اعتنا ها
کردند ... کتره گفتند صبر کردم اخر دیدم
خواستند خونم را بریزند فرار کردم باری منظور
این است حکایت نبود منظور ان حکایت بود
که وقتی از مدینه بیرون امدند جمعی از جن طوایف
چند از جن امدند خدمت انحضرت عرض کردند
احتیاجی نیست شما تشریف بیرون ببرید شما بر
گردید بمدینه ما کفایت دشمنان شما را میکنیم
انهائی که در مدینه هستند اینجا میکشیم انهارا انهائی
که در جاهای دیگر هستند میرویم انجا انهارا میکشیم
فرمودند من اگر چنین نکنی نکنم و شما بروید و دشمنان
مرا بکشید لیکن انجائی که مقدر شده من دفن شوم
که میخواهد
که بجای

کی بجای من دفن میشود جنها عرض کردند پس چه کنیم
فرمودند وعده گاه ما و شما در کربلا در روز عاشورا
دهم محرم بیائید انجا انهارا جواب کردند و انها
رفتند و عزاداری کردند و جنها عزاداری میکنند
مکرر شنیده شده که در شبها مردم از زمین صدا میشنیدند
و کسی را نمیدیدند که نوحه گری میکردند وقتی معلوم
میشد انها جنها بودند که هی نوحه میکنند و صدا شان
بلند است بگریه و زاری و خودشان می شنیدند
در منزلی دیگر بود هنوز مکه نرسیده بودند چهار هزار ملک
امدند بیاری انحضرت چهار هزار ملک بودند که هر وقت
پیغمبر جنگ میکرد جمعیت زیادی برداشت و بنا
بود وقتی پیغمبر شکست بخورند ان چهار هزار ملک می امدند
کمک مؤمنین میکردند و جنگ میکردند باز مردم
ملک را نمی دیدند همین قدر می دیدند سر ان کافر
بریده میشود دیگر کسی را نمیدیدند و انها چهار هزار

ملک هستند که پیغمبر را یاری میکنند در آیه قرآن
صریح است که فرموده انی ممدکم بخمسة الاف
من الملائکه آن پنج هزار ملک آمدند و عرض کردند
ما را خدا در مواطن عدیده برای امداد جد شما
فرستاده و او را با نصرت کرده و شما ائمه را قرار
داده که ما یاری کنیم شما را قرار داده هر یک اند
شما که در ورطهٔ افتاده باشید ما شما را کمک کنیم
حالا آمده ایم یاری شما را کنیم اذن بده یاری
تو کنیم فرمودند خیر باز وعده گاه ما و شما کربلا
بیائید آنجا باشید چهار هزار ملک که منصور ملک سرکرده
آنها بود آمدند و آنجا ماندند پس ملائکه آنجا هستند
شعثٌ غبرٌ با موهای گرد آلود و غبار آلود بدن
چشمهای اشک آلود و دائم بعزاداری مشغولند
خلاصه مطلب اینها نیست مطلب این است که خدا
میخواست چنین امری واقع شود و باید واقع
شود

شود میخواست شفیعی خلق کند که شفاعت همه
مؤمنین را بکند مگوئید شفیع خود پیغمبر است اخر
شفیع اسباب میخواهد او صانع میخواهد باز حدیث است
که ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها بله خدا
میتواند عالم را روشن کند بی آفتاب حالا که
روشن نکرده خدا میتواند آنجا را ظلمه کند اما حالا
که نکرده وقتی بخواهد شب کند باید قرص آفتاب را
پنهان کند دیگر با این قرص شب نمیکند قرص
باید پائین برود که زمستان شود قرص که بالا آمد
تابستان میشود منظور این است که خدا همه کار را
با اسباب میکند شفاعت هم اسبابی دارد حالا
بخواهی بدانی اسباب شفاعت پیغمبر چه چیز است
حضرت امام حسن اسباب شفاعت است بروید
در احادیث نگاه کنید ببینید وقتی جبرئیل نازل
شد و بشارت آورد که خدا مولودی مکرم معظمی

که چنین است و چنان است بتو عطا میکنند نما
کرد تعریف سید شهدا را کردن اگرچه از
عهده بر نمی آمد عرض کرد خدا ﷺ مولودی
از صلب علی و شکم فاطمه بتو عطا خواهد کرد چنین
و چنان بعد عرض کرد که همین مولود را امت
تو بظلم و ستمی که بخیال کسی خطور نکرده او را خواهند
کشت بچه ذلت و خواری پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمود من چنین فرزندی احتیاج ندارم چنین
فرزندی با این کمالات که تو میگوئی برای او
هست با چنین ذلت و خواری او را میکشند
من این فرزند را نمیخواهم جبرئیل عرض کرد
چرا چنین میگوئی تو این فرزند را نخواه لکن
دعا کن که خدا این فرزند را از آن بلا نگاه دارد
و آن بلا را رفع کند از او و دعای تو مستجاب
است لکن سری در این کار هست و آن
این است

این است که این باید کفاره گناه جمیع امت تو
بشود تو بتوانی بان عملی که او کرده شفاعت کنی
جمیع گناهکاران عالم امکان را اگر این نشود
خود ت معظم مکرم محترم اهل بیت تو معظم
مکرم محترم در رضوان در مقامات عالیه و درجات که دارید خواهید بود
لکن گناهکاران بجهنم خواهند رفت فرمودند
این است سرش تا حالا دیگر راضی شدم بعد
عرض کرد بلی فرمودند
همین فرمایش را بحضرت امیر فرمودند خدا را
چنین چیزی بتو خواهد داد چنین و چنان کمالات
دارد و او را خواهند کشت حضرت امیر هم فرمودند
من چنین فرزندی نمیخواهم آنوقت فرمودند
آیا نمیخواهی تو ساقی حوض کوثر باشی من شفیع
گناهکاران امت باشم امامت در فرزندان
تو باشد عرض کرد چرا فرمودند اگر این امر واقع
نشود اینها نخواهد شد لکن این امر باید واقع بشود

بعد همین جور خبر را بحضرت فاطمه دادند او هم
اول بنای گریه و زاری گذارد که من چنین فرزندی
بکارم نمی اید عرض کرد میخواهم چه کنم چنین فرزندی
با این همه کمالات که میگوئی و دشمنان این خواری و ذلت
او را بکشند من نمیخواهم چنین اولادی را این است
که خدا خبر داده حملته امه کرهاً و وضعته کرهاً وقتی
خبرش دادند حمل برداشت بسیار کراهت داشت
وقتی هم بدنیا امد کراهت داشت بعد از انی
هم که بدنیا امد وقتی او را بر میداشت از روی
کراهت بر میداشت وقتی او را میگذاشت از
روی کراهت میگذاشت همه اینها از اینجا بود
یادش می امد که این کشته میشود گریه میکرد حملته
امه کرهاً و وضعته کرهاً و حمله و فصاله ثلثون شهراً
حملش شش ماه بود شیر خوردنش دو سال بود و این
سی ماه و هیچیک از ائمه این طور نبودند که حملش
و شیر

و شیر خوردنش سی ماه بشود همین حضرت امام حسین بود
که حملش و فصالش ثلثون شهراً شد و خدا خبر داده
است از این حکایت باری پس ملتفت باشید
انوقت حضرت امیر با حضرت پیغمبر امدند پیش
فاطمه که یا فاطمه مگر تو نمیخواهی شفاعت کنی
زنان امت پدرت را اما نمیخواهی شوهرت
شافع حوض کوثر باشد اما نمیخواهی من شفاعت
کنم گناهکاران امت را فاطمه دید لابد میشود باین
جهت راضی شد پس بجهت امر بزرگی بود
این مصیبت را تمکین کردند و خود پیغمبر نکرد چنین
کاری را اگر خودش میکرد دیگر اسمش بجمیع شهرها
نمیرفت دار عصر خودش تجاوز نمیکرد بما ها نمیرسید
و ببینید از وقتی که خدا ادم را خلق کرد و فرستاد
روی زمین از وقتی که بنا شد که ادم اولاد داشته
باشد پیغمبرش کرد و خدا نمیگذارد حقی در روی

زمین نباشد فرموده انی جاعل فی الارض خلیفه
واین صفت اوست که خلیفه قرار میدهد در روی
زمین آن خدائی که خیال کنی پیغمبر ندارد و حقی ندارد
در روی زمین یا حقی دارد روی زمین و واضح
واشکار نیست یا کوهی حق مغشوشی قرار داده
خدا نیست قدری فکر کنید خود را خبر کنید هر دف
که خیال کنی که دین خدا در عصری معلوم نیست و در عصری مغشوش است
و واضح نیست هر دفعه همچو خیالی کردی بدان
هنوز خدا نشناخته بجهت آنکه خدا همیشه دینش واضح
است ظاهر است آشکار است ان الله بالغ امره
یا بالغ امره خدا میرساند امرش را و میرسد بامرش
و امر خدا واضح است این خدا تا خلق را خلق میکند
در میان مردم یک امر واضحی بیّن آشکاری بی
و شبهه قرار میدهد دیگر کسی میخواهد قبول نکند نکند متحمل
جهنم پس پیغمبر صلی الله علیه واله خودش این امر را
نشد

اگر خدا را چنین خیال میکنی بدان چنین کس

نشد بجهتی که اگر خودش کشته میشد امرش نمیشد بلند
خودش همتش این بود که صداش در عالم بلند
شود نبد این نبود که مؤمن را از منافق جدا
کند این بود که هیچ بروز نداد که من میدانم کی
منافق است بجهتی که ابتدای کارش بود ابتدا
کار میخواهد کاری بکند که صدا بپیچد در عالم مردم بشنوند
پیغمبری آمده در عالم معجزه آورده معجزه اش شق القمر
و بیایند و تصدیق کنند دیگر هر کس می آمد
مسلمان اسلام آورد دم از او قبول میکرد اگرچه در دلش
منافق هم بود تصدیق میکردند یؤمن للمؤمنین بود
و اگر غیر از اینجور میکرد و بنا میگذارد که مؤمن را قبول
کند کفار را وا بزند منافقین را اینجور دراه ند باید یک روز
نمیگذاشتند ترقی کند میخواهد بیاید ادعای نبوت
کند میخواهد جمیع طوائفی که روی زمینند همه بگوید
فرمانفرمای شما منم بگوید رسول خدا منم این است که

در قران است فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم قسم بخدای تو ای محمد که ایمان نیاورده
اند تا آنکه هر اختلافی که درمیان ایشان پیدا
میشود حکمان و حاکمان تو باشی اگر این طور
نباشند مؤمن نیستند حالا اگر بنا را بر این بگذارد
پیغمبر که منافق را بخود راه ندهد همان سه نفر
میماند برای او یا چهار نفر یکی سلمان بود یکی ابا ذر
بود یکی مقداد بود یکی عمار بود غیر از این چهار نفر
دیگر کسی نماند ببینید ایا میتوانست پیغمبر با این چهار
نفر اکتفا کند انوقت دعوتش هم دعوت عام باشد
که تمام مردم را دعوت کند مردم این چهار نفر را
هم از یک لقمه شان بود میگرفتند تلف میکردند
و دیگر کسی نمی ماند فکر کنید و شما که شیعه اید باید
باید بتوانید بفهمید بعد از پیغمبر کسانی که بودند همه
با امیر المؤمنین نگرویدند و ایمان نیاوردند بغیر از
ان

ان چهار نفر دیگر باقی مردم همه شان والله مرتد
بودند همه منافق بودند منافق فی الدرک
الاسفل من النار است پیغمبر هم اگر اکتفا میکرد بهمان
چهار نفر هیچ امرش بجائی نمیرسید حتی در همان شهر
نشناختند نمیشد پس از این جهت واجب است در حکمت
که اول با منافقین مدارا کنند و هر پیغمبری هم همین
نحو بوده اول که می اید غنیمت میدانست همینکه
بیایند و اظهار اسلام کنند دیگر تجسس کنند و منافق را
بیرون کنند نمیکردند اینکار را از این جهت که
بعد از هر پیغمبری امتحان در است او حتم است
و حکم که واقع شود این است که امت موسی
بعد از موسی هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه شان
برحق بود هفتاد فرقه شان منافق بودند اهل
جهنم بودند یک فرقه شان اهل نجات بودند
امت عیسی بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند

یک فرقه شان برحق بود باقی ان هفتاد و یک
فرقه دیگر اهل جهنم بودند همان یک فرقه شان
اهل نجات بودند امت پیغمبر ما صلی الله علیه و اله
هفتاد و سه ۳ فرقه شدند یک فرقه اش اهل
نجات و اهل حقند و هفتاد و دو فرقه دیگر منافقند
و بجهنم واصل میشوند پس پیغمبر لابد است و ناچار
و حکمت الهی در این است که منافقها را بخود راه
بدهد بحکمتهای چند که بعضی از حکمتهایش این است
که ان چهار نفر که واقعا ایمان دارند و ایمان اورده
اند درمیان این جمعیت زیاد محفوظ بمانند
جمعیت که زیاد شد خودش محفوظ میماند انها هم
که ایمان اورده اند محفوظ میمانند حال انها منافقند
بجهنم منافق باشند بدرک اسفل جا شان است
پس راه داد بخود منافقین را بعد از خودش
حضرت امیر لیثا را کرد اند و می بینید که کرد اند

اخوانی

اخوانی حضرت امیر بود که هر وقت میرفت بجنگ
هر قشونی بود فرار میکرد در جنگ احد تماما رفتند
مگر خود پیغمبر و حضرت امیر این جمعیت کفار
را تن واحد میزد و میکشت و می انداخت
اخر هم فتح کرد و پیغمبر را از میان لشکر در برد
چنین شجاعی که شجاعتهای ظاهری این بود شجاعتهای
باطنی هم که داشت که یکه در خیبر را بکند و بکتف
نگاه دارد و انهمه لشکر روی او ایستاده باشند علاج
نبود از رفع این منافقین پس حضرت امیر و ا
تمام ارسال رسل برای ان چهار نفر بود ان چهار نفر
هم بدستش که امده بود اوازه پیغمبر هم که پیچیده بود
انهای دیگر که بودند همه منافقین بودند اسمشان
مسلمان بود میرفتند در مسجد پیغمبر جمعیت میکردند
ظاهرا هم ابابکر امامت میکرد خلیفه هم که بود جای
پیغمبر نشسته بود و هر کس از خارج می امد نگاه میکرد

می دید کوه تا کوه جمعیت مسلمانان عالم را فرا گرفته

عمر هزار و یک شهر در عصر خود مفتوح کرد و پیغمبر
اینهمه جنگ نکرد پس وقتی حضرت امیر سستی که
کرد والله نتوانستند آن دو روباه بار بهار را بکشند
اگر سستی نکند حضرت امیر کی عمر جرأت میکند که
بند شمشیر بگردن حضرت امیر بکند و حضرت را
بکشد بمسجد ببرد پس خود حضرت سستش کردند
والله که اینها را چی کردند بجهت آنکه اینهائی
که غصب خلافت کردند منافقین بودند و
حضرت میخواست منافق را مؤمن را بخواست
اینهائی هم که تابع ابابکر شدند سستی اند از جهت
بجهت آنکه حضرت امیر بخصوص آمده بود که
نعمة الله علی الابرار ونقمة علی الفجار باشد
وخداوند قرار داده بخصوص وجود حضرت امیر را

باب

باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب باشد
والله جهنم از سطوت حضرت امیر خلق شده
و جهنم غضب او است حضرت امیر آمده اینها را
بجهنم ببرد پس چون حضرت امیر عمدا یکپاره
سستی کرد امر را باین جهت نتوانستند غصب
خلافت کنند یکپاره سنیها ایراد میکنند بر شیعه و
خیلی از شیعه هم نتوانستند درست جواب بگویند
میگویند حضرت امیر خودش خلافت را واگذارد
اگر حق او بود چرا گذاشت حقش را غصب کنند
مگر نمیتوانست حق خود را از اینها بگیرد پس باشیخ حق
بکار ببرد یا نفسی بکشد حال آنکه هیچ کاری نکرد نفسی
نکشید پس معلوم است بامامت ابوبکر راضی بوده
بخلافت عمر راضی بوده سنیها این طور بحث میکنند
بر شیعه و خیلی از شیعه نتوانسته اند جواب بگویند
پس والله حضرت امیر بکارش نمی آمد نفاق اینها
همه شان منافق بودند مرتد بودند فی الجمله هم

حضرت سست کردند عثمان را انها رفتند مسجد شان
را گرفتند بگیرند پس انهائی که ارسال رسل برای
انها شده بود و خدا و رسول میدانستند مومن
درست انها هستند رسول باید حلال بیارد
که مؤمن حلال بخورد حرام بیارد که مؤمن ترک
انها را بکنند مستحب بیارد که مؤمن انرا بکند و مکروه
بیارد که مؤمن انرا واگذارد مباح می آرد که وسعتی
برای مؤمنین باشد خدا دلش برای کفار نمیسوزد
پیغمبر دلش برای کفار نمیسوزد خدا عداوتش با
با کفار بیش از همه کس است در دعا میخوانی اللهم ایقنت
انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمة
واشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمة برای
کفار اشد معاقبین است چنانکه نسبت بمؤمنان
خدا ارحم الراحمین است از پدر مهربان مهربانتر است
از مادر مهربان مهربانتر است از پیغمبر مهربانتر است
از امیر المؤمنین مهربانتر است این خدای
مهربان است
مهربان ا

مهربان است که چنین مهربان رسولی را برای
مردم بفرستد چنین مهربان امامی برای مردم
بفرستد لکن همین خدا خدائی است که اشد
المعاقبین است فی موضع النکال والنقمة در
ان موضعی که باید نقمت بکار ببرد در انجا
خدا بیش از همه کس با کفار عداوت دارد
شما ها حالا گاه هست که چرا ان میگیرد از اینها که
انها با شما عداوت میکنند همان قدر که شما از
انها بدتان می اید بدانید خدا بیشتر بدش می اید
حالا مهلتشان میدهد میخواهد گناهشان بیشتر
بشود عذابشان بیشتر کند این صفت الهی در
جمیع پیغمبران و مؤمنان بروز کرده صفت پیغمبر است
که اشداء علی الکفار رحماء بینهم میان خود مؤمنین
رحیمانند ذلیلانند خفض جناح برای انها میکنند
برای کفار صلبند سختند سخت میگیرند این صفت
الهی است بروز کرده در ایشان بارئی پس پیغمبر

بحسب ظاهر لابد بود که منافقین را دور نکنند رسوا شان
نکنند راهشان بدهد پس از این جهت وقتی
طلوع کرد بعضی بجهت طمع مال امدند دور او
می بینید کسی طلوع کند و بنا کند بمردم بتازد و
اگر غلبه کند بر جائی جمیع اسباب و اموالی که اینها
دارند برد حتی القفس اینها را مالک شود پیغمبر که دعوا
میرفت وقتی غالب میشد تمام شهر مالش بود
او همه اش همه کنیز و غلامش بودند مردها غلامش
بودند زنها کنیزش و مسلمانان میگرفتند حتی گردنه
خود آن شهر هم ملکشان بود حالا وقتی جلبی بنا را
بگذاری منافق طالب دنیا همچو جائی ببینند فکر
کنید ببینید چه طور جنگ میکنند از جان و دل
شمشیر میزنند حالا هم یک لوطی پیدا شود که بر خیزی
میتواند بهم بیند دورش جمع میشوند و از جان
و دل برای او شمشیر میزنند پس جماعت بسیاری
این طمع

باین طمع امدند که این همه شهرها تسخیر میکند مال شود
مال ما و همه اش میشود غلام و کنیزها این سلاطین
وقتی غالب شدند بر مملکتی بر شهری اهل آن شهر را
میکشند او مثل این سلاطین نبود وقتی غالب میشد
بر اهل شهری حیفش می امد اینها را بکشد میرفتند
اینها را میگرفتند و اسیرشان میکردند و مردهایشان
غلام بودند و زنهاشان کنیز بودند باین طورها
پیغمبر کارشان پیش رفت بعد حضرت امیر مامور
بود از جانب خدا و سیدانست اصل ارسال رسل
برای مؤمنین است نه برای کفار بلکه لابد نه
و ناچار بجهت اینکه صدا بجد منافق را راه ندهد بیند
پس منافق را راه بخود نمیدهند حضرت امیر چون منافق را
نمیخواست از این جهت اکتفا کرد بهمان سلمان و ابا ذر و
مقداد و عمار پس سست کرد امر او همین سست شد
امر و بعد از اول دومی آمد بعد از ثانی ثالث امد
و اینها سلطان بودند و حضرت امیر رابع بود و در غیبت
بود نهایت چون مدارائی میکرد با اینها اینها هم مدارا

میکردند با او همچنین این امر همین طور بود تا بعد از
آنکه عثمان رفت بارها که رفت آنوقت باز
بهمان قاعده که سنیها داشتند که هرکه بیعت
میکردند باقی مردم باید همه بیعت کنند بعد از
عثمان کسی نبود که نفس کش باشد لابد شدند سنیها
با حضرت امیر بیعت کردند همان جور که با آن
بیعت میکردند بیعت کردند همان لشکر خود حضرت
امیر تعظیم و تکریم از سنیها میکردند صلوات بر خلفای
رسول میکردند میفرستادند حالیشان هم نکردند که اینها
غصب خلافت مرا کرده بودند از همان لشکر خود شان
تقیه میکردند در یک وقتی در وقت حضرت امیر چون
در ماه مبارک یک نماز بدعتی را عمر اختراع کرده
بود که خدا و پیغمبر نگفته بودند نماز تراویح اسمش بود
از بدعتهای عمر بود و ابوبکر هم نمیکرد این نماز را
وقتی لشکر حضرت امیر این نماز را میکردند حضرت
خواستند

خواستند بردارند این بدعت را تا رفت همچو کاری را
بکنند واعمراه بلند شد از لشکر حضرت فرمودند
خیر خیر بروید همان نمازتان را بکنید اینها هم رفتند
نماز تراویحشان را کردند امر باین طور مغشوش بود
که گانه حق و باطل از میان رفت بجهت آنکه
سلمان و اباذر و مقداد و عمار که میدانستند حق را
باقی دیگر نداننند باقی دیگر حق نمیخواهند چه
کنند اینها بعد از پیغمبر همه مرتد شدند خیال میکردند
که امر پیغمبر امر دولتی است امر پادشاهی است هر کسی
پادشاه باشد پادشاه است همینکه پادشاه شد و نظم
و نسق درست در مملکت داد دیگر او پادشاه است
حالا یکوقتی ابابکر بود او پادشاه بود و خلیفه پیغمبر یکوقتی
عمر بود او پادشاه شد و خلیفه پیغمبر یکوقتی هم عثمان
خلیفه شد یکوقتی هم حضرت امیر پادشاه شد و خلیفه
پیغمبر حالا دیگر معاویه تمکین نکرد نکنند تا آخر هم نکرد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

یا اباعبدالله الحسین ادرکنی

سنه ۱۲۹۹

مجلس هشتم عاشنبه ۸ شهر محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا
محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم
ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری
فضائلهم من الجن والانس من الاولین والاخرین الی یوم
الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب خود میفرماید
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعداً
علیه حقاً فی التورات والانجیل والقران ومن اوفی
بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به
وذلک هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این آیه شریفه
این است که خداوند عالم فرموده که خدا خریده است
از مؤمنان جانهای ایشان را ومالهای ایشان را
بهشت ما خریده است در عالم ذر خدا خریده است از
مؤمنان

مؤمنان جانهای ایشان ومالهای ایشان را در عوض
این جان واین مال بهشت خود را وعده فرموده وعهد
کرده بهشت خود را بعوض این جان ومال عطا کند و
کسانیکه خود را وجان ومال خود را فروختند چونکه همه مؤمنان
هستند چنانکه واضح است که جمیع مؤمنان کشته نشدند
در راه خدا جمیع مؤمنان جمیع اموالشان بغارت نرفت
چون چنین بود خداوند عالم علامت کسانی را که خود را
وجانشان ومالشان را فروختند علامت آنها را بیان
فرموده توی همین آیه فرموده آنها کسانی هستند که بعد از
این جنگ میکنند در راه خدا ان شاء الله ملتفت باشید
خدا تصریح فرموده که نه این است که مؤمنان همقدر که گفتند
که ما جانمان مال خدا ومال مان مال خدا فروخته اند وجلدیهم
خدا قبول کرد تصریح کرده که باین طور نیست بلکه علامت
آنها این است که آنها کسانی هستند که بعد از این یعنی بعد از
آمدن پیغمبر صلی الله علیه وآله وبعد از نزول قرآن وهمین آیه
یقاتلون گفته بصیغه استقبال گفته یعنی بعد از این جنگ

یقاتلون فی سبیل الله
[illegible]

میکنند در راه خدا و جمعی را میکشند در راه خدا و که کشته میشوند
در راه خدا و بعد اموال و اسباب ایشان بتاراج خواهد
رفت در راه خدا و چه بسیار واضح است که بعد از پیغمبر
صلی الله علیه و آله هیچکس جنگ نکرد در راه خدا که در آن جنگ
بکشد جمعی را و در آن جنگ خودش کشته شود و در آن
جنگ اموال و اسباب و اوضاع او بغارت برود
بغیر از حضرت سید شهدا صلوات الله علیه بهمین
قدر واضح است و بس که خداوند عالم روضه خوانی
حضرت سید شهدا را پیش از این واقعه برای پیغمبر
کرده و برای پیغمبر گفته چنانکه باز تصریح فرموده که این را
در تورات هم گفته در انجیل هم گفته برای جمیع انبیا
گفتند برای آدم گفتند برای نوح گفتند برای موسی
گفتند برای عیسی گفتند پس انشاء الله گمان نکنید که امر
حضرت سید شهدا مثل امور دنیائی است که اتفاق
بیفتد یک کسی با یک کسی جنگ کرد و اتفاقا بکشتن هم مشغول شدند
و دوستان

و دوستان مغلوب برادر گریه میکنند پس این قدرها نیست
از خدا و بایست چنین معامله بشود که اگر این معامله نشده
بود خدا بهشتی نداشت که مؤمنین را بان بهشت ببرد
و نجات بدهد بجهتی که بهمین معامله ساخته شد در عالم ذر بهشت م
ذر بهشت و بواسطه همین معامله بهشت را ساختند و ملتفت
باش که در حدیث خاصی هم همین طور بیان کرده
خداوند عالم این آفتاب را که می بینی از نور حضرت امام
حسن آفریده و والله حسن بهتر است از آفتاب و بعد فرماید حسین
خداوند عالم بهشت و حور العین را از نور حضرت سید شهدا
آفریده و والله حسین بهتر است از بهشت و حور العین
معلوم است هر چیزی از نور خودش بهتر است و معلوم است
هر کار کنی از کار خودش بهتر است ملتفت باشید چه عرض
میکنم پس این معامله را در عالم ذر خدا کرد و بعد آنها شدند بهشت
جماعتی که این معامله را کردند و از تأثیر این معامله
ساخته شد و بهشت مملوک ایشان شد چنانکه می بینند هر اثری

بسته است بهوش خودش کار هر کسی بسته باو است حرکت
تو بسته است بتو در هیچ جای ملک خدا حرکت تو نیست
مگر بهوش تو ولو باید ان را احداث کنی ببین چه
قدر واضح است تو اگر ساکن شوی این سکون تو
فعل تو و کار تو است بسته بتو است در تمام ملک
خدا سکون تو بهیچ جا نیست کار هر کسی را خدا حقیقی
قرار داده مال او و مملوک او باشد و او صاحب اختیارش
باشد ببین نور چراغ کار چراغ است بسته است
بچراغ چراغ را می بری جائی نورش همراهش میرود
چراغ را ساکن میکنی نورش هم ساکن میشود چراغ را
حرکت میدهی نورش هم حرکت میکند اگر خود چراغ را
نبری بجائی و اورا حرکت ندهی اگر تمام خلق
جمع شوند بخواهند نور چراغ را حرکت بدهند او را
نمیرسد ملائکه هم بیایند جبرئیل بیاید نمیتوانند ان را
حرکت بدهند ملتفت باشید خدا است تدبیر محکم

کرده

کرده و هر فعلی را بفاعلش قرار داده و فعل بسته است
بفاعل و فعل هر کسی مال خود او است و مال کسی دیگر
نیست دیگر حرفهای ما یک جهتش روضه خوانی است
یک جهتش مسئله جبر و تفویض است که باین حرفها حکمت
حل میشود یک جهت دیگرش سر آوردن شیخ است
عوض خیلی چیزها توش است دیگر هر کسی بقدر فهم
خودش از این حرفها چیزها میفهمد پس ببین کار تو
کار تو است دیگری نمیتواند ان کار را بکند تمام
عالم روشنائی باشد و تو چشم بهم بگذاری و تمام
چشم باشد و همه ببینند خودشان دیده اند تا
تو چشم وانکنی تو روشنائی ندیده باز این هم یک
مثلی است که عرض میکنم و خیلی چیزها توش است
فکر کنید که چرا خدا ارسال رسل میکند چرا انزال کتب
میکند هی میگوید عمل کنید خدا احتیاج ندارد بعمل
کسی خدا نه منتفع میشود از طاعت کسی نه متضرر

نمیشود از معصیت کسی بلکه خدا بود صاحب جود و کرم
این خدا خواست بتو چیزی بدهد پس روشنائی
را آفرید و چشم از برای تو بساخت که با آن
میتوانی رنگها را و روشنائی ها را ببینی و می بینی میخواهی
ببینی رنگها و روشنائیها را که چه طور چیزی است
چشم باز کن ببین تو وقتی نظر می کنی و می بینی خدا
بتو نمایانیده روشنی را و رنگ را و همچنین خدا
نعمتها آفریده در عالم و ذائقه بتو داده و بتو
میگوید بخور میخواهی بدانی طعمها چه طور چیزی است
باید شیرینیها را بخوری تلخیها را بخوری و از آنها گذاره
کنی پس وقتی تو میخوری خدا بتو خورانیده آن
طعم را بتو چشانیده تو اگر بخشی با که خدا کریم است و بگویده
بمن حلوا بده حلوا بتو داده خدا اینجور کریم است
که ذائقه بتو رسیده حلوا هم بتو رسیده بتو هم
میگوید بخش وقتی چشیدی خدا بتو داده دیگر
خدا کریم است

و هیئت را
خدا کریم است اگر تورا توی دیگ حلوا بیندازند و تو
باز نکنی و نخوری هیچ نمیدانی دیگ حلوا است یا قابلی
دیگ پس این است که باید عمل کنند تا بخبر با رسند و این
است که تا عمل نکنند مالک چیزی نمیشوند و تو هی
دنیا هم همین طور است آخرت طوری دیگر نیست آخرت
که اینطور است بدان آخرت هم
هم مثل دنیا است تو چشم باز کن ببین رنگها را تو طعمها
روی ذائقه بگذار تا تمیز بدهی تلخی و شیرینی را تا
گوش بصداها بده تا حکمت را از لهو و لعب تمیز بدهی
برهان را از جهل تمیز بدهی تو شامه خودرا باز کن تا
بوهای خوب و بد را تمیز بدهی دنیا و آخرت یکجور است
خودش فرموده ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت
فارجع البصر هل تری من فطور تو یکخورده فکر کن
ان شاء الله و ملتفت باش از همین راه اشاره است
که میتوانی بفهمی مسئله جبر و تفویض را که حکمای بزرگ
بزرگ بزرگ در آن درمانده اند و زحمتها کشیده اند

هنوز هرش را از برش تمیز نداده اند یا جبری شده اند
یا تفویضی حالا ان شاء الله شما بفهمید این
آسان بهمین قاعده که عرض میکنم ببینید که خدا
وند عالم کار تورا بتو واگذارده که تکی تا واشته باشی
تو وقتی دیدی خدا بتو نمایانید رنگها را وقتی تو
چشیدی وخوردی رزق را خدا بتو داده خدا بتو
چشانیده وعطا کرده رزق خود را وقتی بتو گوش
داد و تو گوش دادی تو عمل کردی و کار خود را
کردی و گوش دادن کار تو است تو که گوش
دادی وشنیدی خدا بتو شنوانیده صداها را
تو که تحصیل علم میکنی خدا تورا عالم میکند تو اگر در
خانه بنشینی و هیچ تحصیل علم نکنی که خدا مرا عالم کند
جاهل خواهی ماند لیس با ما نیکم در خانه نشستن و عالم
شدن چنین چیزی را خدا مقدر نکرده پس وقتی
تو تحصیل علم میکنی خدا بتو میدهد علم را تحصیل علم
نهی کنی

نهی کنی خدا هم نمیدهد مثل اینکه وقتی تو رزق
میخوری خدا روزی بتو داده همچنین در هر کاری
دقت کن وقت که میکنی می بینی کار کسی را بکسی
دیگر نمیتوان واگذارد محال است جبر وتفویض هم
محال است دیدن تورا بهر کس بگویند ببین نمیتوانند
ببیند لکن او خودش دیده تو ندیده تو دیدنت را
نمیتوانی بغیر واگذاری ان غیر هم دیدنش را بتو
نمیتواند واگذارد او برای خودش می بیند تو برای
خودت هر کس میشنود برای خودش میشنود تو برای
خودت میشنوی هر کس چیزی میخورد برای خودش
میخورد تو برای خودت میخوری بهمین طور هر کس
حرکت میکند برای خودش حرکت میکند هر کس
ساکن میشود برای خودش ساکن میشود وفعل کسی را
بکسی دیگر نمیشود واگذارد محال است واگذاردن
پس لا جبر ولا تفویض همین جور خدا هم کارش را
نمیشود بخلق واگذارد یعنی خلقت خلق را خدا میکند

لا غیر رزق را خدا میدهد لا غیر حالا ببینید ما
چه طور توحید میکنیم خدا را و چه نسبتها بما میدهند
یکپاره جهال یکباره حرفها میزنند و نمیفهمند
میگویند علی وکیل کارخانهٔ خداست این حرفهای
از روی جهالت است علی بنده خداست کارهای
علوی باید از دست علی جاری شود کارهای خدا
باید از دست خدا جاری شود کار آتش از دست
آتش جاری میشود کار آب از دست آب همان
طور کار علی هم از دست علی جاری میشود کار
خدا از دست خدا پس ملتفت باشید ان شاء الله
خدا کارش را باحدی از مخلوقات وانگذارده
هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من
شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء هیچ خالقی
هیچ رازقی هیچ محیی هیچ ممیتی بجز خداوند عالم
نیست جل شانه این حرف که خدا کارش را بخلق
واگذارد

واگذارد مثل این است که بگوئی خدا خلقی را مثل
خود کند یعنی خدا کند آیا میشود خلقی خدا شود
این محال است پس خدا نمیشود کارش را بکسی
واگذارد و کسی هم کارش را بکسی دیگر نمیتواند
واگذارد پس لا جبر و لا تفویض بل امر بین
الامرین پس خدا کار خدائی میکند خلق کار خلقی خلق
هر یکی کار خودشان را باید بکنند تا دارا شوند
مالک شوند تو اگر نگاه نکنی بچیزی نمیدانی رنگ
یعنی چه اگر چه تمام عالم رنگ باشد و روشنائی
تو اگر گوش ندهی بچیزی نمیدانی صدا یعنی چه
اگر چه تمام عالم صدا باشد تو نخوری نخورده
اگر چه تمام عالم خورند کان باشند همچنین است
بلا تفاوت هر عملی من یعمل سوء یجز به ان احسنتم
احسنتم لانفسکم کاری میکنی آن کار را داری نمیکنی
نداری سیجزیهم وصفهم لیس للانسان الا

ما سعی و ان سعیه سوف یری باری دیگر اینها را
نمیخواهم تفصیلش بدهم تفصیلش زیاد است مقصود
این است که در عالم ذر خداوند عالم در همان
روز خواست که مؤمنان را نجات بدهد و
قرار داده بود که هرکس همان کار خودش و عمل خود را داشته باشد
و تمام کارهاشان کاری نبود که ایشان را نجات
بخشد باز بهمان قاعده که کار هر کسی کار خود کسی است
هر کاملی کارش کامل است هر ناقصی کارش نقص
است و کسانیکه معصوم نیستند ناقصند کارها
شان هم کارهای نقص است آدم ناقص نمیتوانند
کار تمام بکنند وقتی روغن صاف شد دوده
و کثافت ندارد چراغش که روشن شد اشراق
است و لمعانش زیاد است خود روغنی که کثیف
شد چراغش کم نور است اگر کسی توقع داشته
باشد که نور براقی داشته باشد اطاقی را روشن
کند

دیگر از این چراغ

کند نمیکند اگر میخواهی نورش براق و لمعان
کند روغن را باید صاف کرد روغن تا صاف نور
ان البته کدورت دارد لیکن تمام مؤمنانی که در
علم خدا بودند بغیر از ائمه طاهرین و انبیاء و مرسلین
تماشان تمام مردم ناقصند و تمام مردم البته
عملشان ناقص خواهد بود و همین مطلب را باز
اشاره کرده ام بکوررده فکر کنید شما ببینید بهترین
عملهای ما نمازهای ما است و الصلوة عمود
الدین اذا قبلت قبل ما سواها و اذا ردت رد
ما سواها حدیث است که سنی و شیعه همه قبول دارند
همه روایت میکنند یعنی نماز ستون دین است
اگر قبول شد باقی اعمال قبول است اگر رد شد
باقی اعمال رد میشود لیکن این نماز که بهترین عباداتمان
است وقتی میخواهیم نماز کنیم هر فراموش شده‌ای
نماز بیادمان می اید چیزیکه در نماز بیادمان نمی اید!

خدا است دیگر همه ما هم که اهل خبره هستیم هر روز سی آیه
هر خیال بدی که داریم توی نماز بیاد مان می آید
حالا یا خیال میکنی که این نماز ترا نجات میدهد
والله اگر خدا بعدل بگیرد اگر نماز نکنی اینجور خیلی
بهتر است صرفه مان در آن است که نکنیم بلی چه
قدر قبیح است در حضور خدای جبار با لیتی و
اول ادعا کنی که با تو تکلم میکنیم از تو استعانت
میجوییم باز بانت اینها را بگوئی و خودت برای
خودت یکدفعه معلق میزنی میروی دزدی میکنی
زنا میکنی دیگر هر کس از خیال خودش بهتر خبر دارد
همچو نمازی البته نجات نمیدهد صاحبش را و خدا
میداند که نجات نمیدهد الا یعلم من خلق و هو
اللطیف الخبیر خدا میدانست ناقصین را در درجه
نقصان خلق کرده است و نمیتوانند ناقص نباشند
و میخواست ناقصین را نجاتشان بدهد بی آنکه عوض
ندارند

ندارند مرض ندارند اینها را میخواست نجات بدهد
از این جهت یک کسی را شفیع اینها قرار داد که
این ناقصین اگر اقرار بوجود او کنند او بفضل
عمل خودش تکمیل کند اینها را و بدرجه بلندی که خواهد
برساند والبته تا قدری هم باو بدهد نمیتواند که
ناقصین را بدرجه کمال برساند و این کار را هر جا
باشد بیجائی خواهد کرد پس از اینجهت خلق تماما
شفیع ضرور داشتند از این جهت خدا محمد را
صلی الله علیه واله شفیع کل گناهکاران قرار داد و
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی حدیث است که شیعه
و سنی همه قبول دارند از این است که شفیع کل شفیعی
و خداوند عالم چون قرار داده هر کس عملی کند جزای
آن عملش باو برسد لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب
من یعمل سوء یجز به هیچ با آرزوهای شما نیست کارهای
خدائی بلکه کار الهی اینجور است که هر کس خوب کند بال

خودش باشد هرکس بد کند مال خودش باشد فمن
یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال
ذرة شراً یره مگر اینکه کفاره قرار بدهند از
برای عمل و تلافی کنند عمل بد را و عوض کردن
آدم ناقص باز تلافیش هم ناقص است چون
ناقص است میخواهد نماز کند نمازش هم ضایع است
نافله میکند که آن نافله جبر کسری بشود آن نافله
اش هم ناقص است و اگر این نماز را قبول نکند
باقی اعمال را قبول نمیکند خدا خواست جوری
کفاره برای گناهان قرار بدهد که تلافی درستی بشود
تدبیری برای این کار کرد و آن تدبیر این است
که شفیعی قرار داد که او بعوض گناهکاران کفاره
بدهد که شما اگر گناهی بکنید که کفاره آن این
باشد که مال شما بتاراج برود او مالش را بتاراج
بدهد عوض مال شما و مال را هم باید بطوری بدهد که از
روی رضا باشد حتی این معامله را بطور کراهت
نکرده باشد

بدهد م

نکرده باشد تا خدا هیچ تنگی در دل او از این معامله
نبیند بجهت آنکه هر معامله را خدا چنین قرار داده
که اگر یکطرفش کراهت داشته باشد میگویند باطل
است خودش هم اگر معامله کند با کسی و او کراهت
داشته باشد کسی چیزی با او بفروشد و در دل
تنگی بیابد خدا هم نمیخرد میگوید این معامله باطل است
خدا اگر معامله با کسی میکند باید از روی رضا
و رغبت باشد که اگر چنین نباشد میگوید معامله
باطل است پس ببینید این مؤمنین ناقصین اولاد
که مالشان را در راه خدا نمیدهند آن تنگی هم که نمیدهند
چه قدر تنگی در دل خود می بینند شما ببینید این
زکوتی که خدا قرار داده که ده یک مال است دائم هم
نصاب قرار داده برایش بیشتر از مردم زکوة نمیدهند
مردم وقتی هم که میدهند اگر بدهند چه قدر تنگی در
دل خود می بینند پس مردم اگر زکوة بدهند تنگی در دل
خود می بینند از دادن زکوة خمس اگر بدهند تنگی
در دل خود می بینند پس ملتفت باشید که آن کسی که

جان و مال خودش را فروخت بخدا از روی اشدّ رضا
و رغبت فروخت و در این معامله اشاره گذارده
خداوند عالم برای روشنائی چشم مؤمنان برای
اینکه آقایان خود را بشناسند در اینجا نکته ایست
عرض کنم تا ان شاء الله بر بصیرت باشید عرض میکنم که
ایمان بخدا آوردن دخلی ندارد باینکه کسی خود را بخدا
بفروشد مردم باید تماماً ایمان بخدا داشته باشند
که خدائی دارند که اینها را خلق کرده و پیغمبران فرستاده
رسولان که می آیند میگویند ما آمده ایم و حلالی آورده
ایم حرامی آورده ایم و بدلیل اینکه ما معجزی می آریم خارق
عادت می کنیم و شما نمیتوانید شما هم ببینید که
عاجزید از آن کارها ایمان بما بیاورید اینها دخلی
بمعامله ندارد معامله در جائی است که صاحب متاع بد
متاع خود را دارد و می آورد بفروشد و اگر بخوا
بفروشد نمیفروشد مختار است و همچنین مشتری
آن ثمنی که

آن ثمنی که دارد مالش است اگر بخواهد متاع او را
بخرد نمیخرد حتم نشده در معاملات که حتماً بخرند
یا بفروشند و والله همین جور خداوند عالم معامله
کرده است و والله آن طلبی که طلب اصل است آنکه
توحید باشد که اقرار برسالت باشد اقرار با:
آورده باشد اقرار بدادن زکوة باشد حج خانه خدا
باشد جهاد فی سبیل الله باشد نماز باشد روزه
باشد این کارها که تمام ائمه سیدائید کرده اند
بطور کمال در همین زیارت حضرت سید الشهدا است
در زیارت سایر ائمه هم هست در زیارت حضرت
سید الشهدا میخوانی اشهد انک قد اقمت الصلوة
واتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت
عن المنکر واطعت الله ورسوله حتی اتیک الیقین
یکی از معنیهاش همین است که آنچه خدا گفته بود
و از تو میخواست کردی حالا دیگر معامله هم

شت

خدا بکنند و خیلی با این بدارد لیس والله نه خدا طلبی دا
از خدا سید شهدا که بگوید من میخواهم این مردم را
نجات بدهم تو بیا جان و مال خود را بفروش
تا کفاره گناهان اینها بشود نه مردم طلبی از او داشتند
خدا طلبی نداشت اگر امام حسین میخواست معامله
کند نمیکرد لیس نه خدا طلبی داشت از امام حسین که
بگوید تو بیا جان و مال خود را و هرچه داری بده
که ما میخواهیم مردم را بهشت بریم نه مردم طلبی داشتند
که بیا این معامله را بکن که ما میخواهیم برویم بهشت هیچ
طلبی نداشتند از اینجهت هیچ حتم نبود این معامله
چنانکه باز اشاره کرده ام که در آن وقتی که حضرت
سید شهدا در روز عاشورا گرم شده بود جنگ
میکرد و از هر سمتی که رو میکرد اینها مثل اینکه
شیری در میان رمه افتاده باشد اینها روی
هم می ریختند و زیر دست و پای یکدیگر خفه میشدند

و خیلی شان

و میکشت

و خیلی شان را بضرب شمشیر از پا در می آورد و میبرد
و میریخت مثل برگ خزان که یک دفعه آن عهدنامه
از آسمان آمد و در آن نوشته بود که یا حسین
اگر این جور جنگ میکنی که تمام روی زمین کشته
خواهند شد تو عهد کرده که کشته شوی اگر نمیخواهی
اگر نمیخواهی کشته شوی ما که حتم نکرده ایم بر تو شهادت را
ما با تو معامله کرده ایم اگر نمیخواهی اقاله میکنیم و در
شرع خدا اقاله قرار داده که اگر کسی خریدی کرد
فروشی کرد غبنی هم نداشته باشد همین طور یا بایع
یا مشتری رالیش قرار بگیرد آن معامله را بر گرداند مستحب
است قبول کردن در این معامله هم خدا اقاله
میکرد گفت تو اگر نمیخواهی شهید شوی من اقاله
میکنم هیچ کشته مشو من ترا از درجه خود نمی اندازم
و تعجب این است که فرمود تو آن درجه که باید
داشته باشی بجهت توحیدی که کرده خدا را بجهت

آن نمازی که کرده‌ای بجهت آن روزه که گرفته‌ای بجهت
کارهای خوبی که کرده‌ای آن درجه را بتو خواهم داد
لکن اگر این کار را نکنی تمام مؤمنین خاک بر سرشان
است همه هلاک میشوند همه معصیت کارند خودتان
فکر کنید ببینید هر کدام هر روزی چه قدر معصیت
از شما سر میزند پس عرض میکنم پیغمبر واله شفیع
کل امت است و ابی الله ان یجری الاشیاء الا
باسبابها و اسباب شفاعت پیغمبر صلی الله علیه واله
حضرت سید شهدا است او باید انجام بدهد این
شفاعت را چرا که خود پیغمبر اخر الزمان بود باید
باشد در دنیا و خودش نفس نفیس خودش کشته
شود و بماند در دنیا و امرش عظمی بکند تا جمع
کثیری دورش جمع شوند و امرش بشنوند شود
تا اینکه خبر او بشهرها برسد و از عصر خودش تجاوز
کند در جمیع اعصار خبر او بجمیع شهرها برسد و امر
او ملتشر شود و تا قیامت بماند اسم او و این صدا
در عالم بپیچد

در عالم بپیچد که هیچ پیغمبری امده اگر پیغمبر خودش
کشته میشد در همان جائی که بود دیگر خبرش
بشهرهای دیگر هم نمیرسید چه جای اینکه بشما
برسد پس از اینجهت خودش مناسب نبود که
نفس نفیس این معامله را بکند و از این جهت هم بود
که پیغمبر همتش بر این بود که اسمش بلند شود در دنیا
دیگر هر چند ان در بند این نبود که کی در بیت امامت
اورد که منافق است هی مردم را دور خودش جمع
میکرد هی تطمیعشان میکرد که اگر جمع شوید سلطنتها
خواهید کرد و خیلی ها بجهت این دورش جمع شدند خیلی
بجهت طمع می امدند یک جنگی میکرد یکدفعه شهری را
میگرفت تمام اهل ان شهر را مردش را و زنش را
اسیر میکردند میبردند می فروختند اهل ان شهر تا وقتی
مقابل ایستاده بودند با انها جنگ میکردند و انها را
میکشتند وقتی مسلمان میشدند تمام شهرهاشان میشد از -

کوچک و بزرگ و حیوان و انسان دنیا و ذرات عالم
همه ملک ان بود چنانکه پیداش این بود هنوز این
سلاطین راه نبرده اند و نمیتوانند هیچ جنگهای نکنند
این بود که پیش میبرند کدام طماع است که
نیارد تمام اینها که دو پیغمبر بودند از دور سپاهی
لشکری داشتند که سلاطین وقت نظر میکردند می دیدند
بادشاهی او کمتر از خودشان نسبت بردیت
سلطنت برخواسته و جمع کثیری هم دور او
جمع شده اند و هر جا هم میروند فتح با ایشان
واقعاً بیشتر رسیدند پس ظاهراً در خارج که نظر میکردند
مردی بود با اوضاع و اسباب و جمعیت و مهیا
و روز بروز هم فتح میکردند هزار و یک شهر را هم
شهر گرفت پس سپاهی لشکر خیلی بود باری لطف
باشید ان شاء الله پس پیغمبر هیچ وارثی نبود
که جدا کنند منافق را از مؤمن و همه از برای همین
بود که

بود که چون پیغمبر بود از وقتی که مبعوث شد
تا قیامت باید تدبیری کند که صدای او بماند
در عالم باینجهت هر که آمد پیش او دیگر منافق
براست بدروغ بهر طور امد همینکه اقرار کرد
که تو پیغمبری قبول میکردند و حال انکه ارسال
رسل نشد مگر برای مؤمنین نه تنها خدا بر سر
مؤمنین دارد منتی برسد کفار و منافقین ندارد
تمام ارسال رسل برای نجات مؤمنین شده که اینها
بروند بهشت تمام انزال کتب برای مؤمنین شده
تمام راههای خیر و شر را برای مؤمنین گشوده اند
تا با بصیرت باشند حالا پیغمبر لابد با چار بود با منافقین
راه برود و نظم عالم چنین است و همه پیغمبران
اینطور بودند ابتدا که می امدند کاری میکردند
مردم را دورشان جمع میشدند و حتی این پیغمبر که
می آمد میرفتند و از دور او می باشیدند پس چون:

امر منتقل شد بحضرت امیر حضرت امیر دید انها منافقند
وکار سست انداخت امر را منافق را نمیخواست
کفار را نمیخواست میتوانست اقلاً خودش سر جای
پیغمبر بنشیند و نگذارد امر بدست ان منافقین
باشد حالا فضایل باطنش باشد که قادر بر هر چیزی
بود در اینکه خیلی قوت داشت که کسی نمیتواند
وصف داشته باشد قضایای یهودی منی فنی
همه این را میدانند که خیلی قوت داشت همه دیده
بودند وخبر شده بودند که در خیبر را کنده و در دست
نگاه داشت و همه لشکر روی ان می امدند و او در را
میبرد انطرف لشکر را توی قلعه میبرد و در را باز می اورد
ولشکر دوباره می امدند روی در باز می برد انطرف
حالا حضرت امیر با این قوت زیاد اما نمیتوانست
یک هی بزند با نها که انها غصب خلافت نکنند
والله میتوانست و اگر میزد همه حساب کار خود را
کرده بودند عمداً نکرد و سست انداخت اگر یک
هی

هی میکرد همه دورش جمع میشدند ابابکر می امد عمر
می امد همه ان منافقین می امدند دورش جمع میشدند
عمداً نکرد بجهت انکه اگر صدا باید بلند بشود که از
دور صدا بلند هست انهائی که در خارجند می بینند
ومیشنوند که اینها هم دولتی هستند و اوضاعی دارند
حضرت امیر دید منافقین را بخود راه بدهد امری است
بی فایده و این سلطنت ظاهری را هم که در بند نبود
و ان کسانیکه ارسال رسل برای انها شده بود مثل
سلمان و اباذر و مقداد و عمار انهاکه حقیقت حضرت
امیر را میدانستند او را امام مفترض الطاعه میدانستند
انهاکه بودند دور او و هرچه میخواست با نها بفرماید
میفرمود باقی منافقین را که والله بیزار بود از رؤیت
نحس نحسشان بلی محض اینکه اسم اسلامی ببرند مسجدی
اباد کنند اذانی بگویند صدائی بلند کنند اذان میگفتند
اسم رسول اللهی می بردند برای اینکه نشد امری
بشود باین جهت ها انها را مهلت داد و الا خودش

خبر از حالت اینها داشت پس غصب خلافت شد والله
همین سستی که کرد خودش عهدی بود معهود از رسول
الله که شمشیر مکش جنگ مکن مسامحه کن و باین سستی
مأمور بود از رسول خدا پس بعد از آنی که غصب خلافت
شد اولی رفت دویمی آمد جانش نشست باز
مسامحه کرد تا سیمی که رفت دیدند دیگر کسی که
قابل این باشد که بیعتی با او بکنند ندارند نوبت
چهارم هم که شد که بر تخت خلافت نشست باز
حضرت والله با آن امامتی که از جانب خدا بود نتوانست
سلوک بکند اینها هم که بیعت کردند نه از آن باب
بود که او را الله ولی الله امام دانستند و شیعه شدند
لکن نبود میانشان یک صاحب استخوانی که دست
بدستش بدهند لابد شدند که دست بدست
بدهند حضرت امیر دادند معاویه اش هم که باعث
شد امر که باین طور شد حالا وقت که می آمد سنی
خدا ختم کرده سید شهدا این کار را بکند تا خلق نجات

با حضرت امیر بیعت کردند

نجات یابند والا خلق هلاک میشدند وقتی کار اینجور
شد که حضرت امیر ظاهراً با اینها مدارا کند
بنماز جماعتشان حاضر شود ابابکر پیش می ایستاد
و حضرت بدنبال او عمر پیش می ایستاد حضرت
دنبال عمر عمر حاکم بود و حضرت مثل رعیت هر حکم
که میکرد میگفت بروید علی را بیاورید ابو الحسن را
حاضر کنید مبادا قضیه که ابو الحسن در آن حاضر نباشد
اینها را هم میگفت لیکن بر این نظم بود عالم تا وقتی
که حضرت از دنیا رفت و امر افتاد بدست معاویه
و امر امام حسن هم که هیچ پیش نمیرفت چرا که هیچ
سعیی نداشت یاوری نداشت حرکت بکند هیچ
هم که نتوانست بکند دو دسته قشونی هم که برایش
بود و بجنگ میفرستاد همان وقت که میفرستاد
خودش میگفت که اینها میروند و بمعاویه ملحق میشوند
و رفتند و ملحق هم شدند هیچکس را نداشت از تخت لابد

شد ناچار شد صلح کرد حالا در توی این کارها بگوزده
فکر کنید وقتی مردم توی این کارها نظر میکنند
چنین خیال میکنند که امر امامت یا امر نبوت
پیغمبر آخرالزمان یا امر خلافت پیغمبر مثل سلطنت
این دنیاست هر کس شمشیر میکشد و میتواند ریاست
کند ریاست مال اوست سلطنت مال اوست
امّا دیگر خلیفه پیغمبر باید خبر بداند شد بداند علل حلال را
بداند حرام خدا را بداند اینها را دیگر مردم نمیفهمند اگر
حضرت سید شهدا این کارها را نکرده بود مردم
خیال میکردند دولت اسلام را مثل سایر دولتها در
دولتها یکشان که زور دارد شمشیر میزند مسلط
میشود دولت مال اوست پس چون امر بدین
منوال گذشت اگر سید شهدا با زبیعت میکرد
مثل امام حسن مسامحه میکرد و آن جنگ را نمیکرد
کشته نمیشد بطوریکه طرف مقابل را رسوا کنند پس

جمیع

جمیع طوایف پیش جمیع ملل پس تعمد کرده بود که رسواشان
کند پس حضرت سید شهدا دید حالا دیگر نباید نشست
اعوان و انصار هم دارد قلّة هفتاد و دو نفر دارد
والله حضرت امیر هفتاد و دو نفر باور نداشت یک
وقتی براهی تشریف میبردند و یکی از اصحاب عرض میکرد
چرا شما اظهار امر خود را نمیکنید فرمودند بعدد آن بزغالهها
اگر من باور داشتم خانه نمی‌نشستم راوی رفت و شمرد
گفت هفده بزغاله بیشتر نبود پس حضرت امیر هفده
نفر باور نداشت چنانکه همین طور نقلها کردند بحضرت
صادق و فرمود اگر من بعدد این بزغالهها داشتم
کسی را که حرفم را بشنود خانه نمی‌نشستم پس آنحضرت هم
آنقدر باور نداشت پس حضرت سید شهدا دید
که هفتاد و دو نفری شده اند این بود که جنگ کرد
و اگر جنگ نمیکرد و این امر واقع نمیشد والله ماها
نعوذ بالله سنی بودیم مُنی بودیم خیال میکردیم دین
اسلام مثل سایر دولتهاست دیگر خدائی و پیغمبری

حرفهاء

وجلالی وجمالت اینها از میان میرفت هیچ بود پس
از این جهت لابد شد که حضرت سید شهدا
باین عملی که کرد و تعهد کرده باینجور کار از هر جهتی از
جهات کاری کرده که باین جهت شهره آفاق
شده که هر کس بشنود تعجب کند که مگر این همه ظلم را
میشود کسی متحمل شود و تمام ظلمهائی که باو رسید
وادعمداً صبر کرد و متحمل شد نه خیال کنید که او
ظاهراً عاجز بود والله در ظاهر هم نه بقوت امامت
انحضرت خیلی پهلوان بود در تفسیر امام حسن عسکری
که کتاب معتبری است حدیثی است که یکوقتی حضرت
امام حسن کشتی میگرفت با حضرت امام حسین و
هی بحضرت امام حسن میگفت که امام حسین را بگیر و
بر زمین بزن حضرت فاطمه هم تشریف داشتند
این را که دید عرض کرد ای پدر بزرگ را تحریص
میکنی بکوچک که اورا بزمین بزند فرمود ای فاطمه
جبرئیل اینجا ایستاده و بحسین میگوید بگیر حسن را بزمین
بزن

بزن منهم بحسن میگویم او را بگیر بر زمین بزن اما تو مترس
هیچ کدام نمیتوانند یکدیگر را بر زمین بزنند و در همین
کشتی گیری میفرمایند اینها اینقدر قوت بیکدیگر
زدند که اگر تمام عالم تمام خلقی که خدا خلق کرده
جبرئیلش و میکائیلش حتی آن روح القدسش قوتشان
را روی هم میگذاشتند و با امام حسین کشتی میگرفتند
همه شان بزمین میخوردند یا با امام حسن کشتی میگرفتند

بزمین میخوردند

پس اینجور بود کشتی گیریهاشان پس خیلی پهلوان بودند
خیلی قوت داشتند پس والله اگر میخواست جنگ کند
والله ظاهراً هم اگر این طور که میخواست شمشیر میکشید
کسی را زنده نمیگذاشت ولکن خودش میخواست کشته
شود علاوه براین که قوت داشت فکر کنید آیا
ظاهراً تو نمیدانی که مستجاب الدعوه بودند مستجاب
الدعوه بودن ایشان امری باطنی است که نمیتوانی بگوئی
ایشان همه جا حاضر نیستند اگر در مسجد بودند در
خانه نبودند پس چنین خیال مکن که دعاشان مستجاب نمیشد

سنی هم این حرف را نمیزنند نمیتوانند بزنند اصلش انسان
مرتد میشود اگر همچو اعتقادی داشته باشد امام
مستجاب الدعوه است پیغمبران مستجاب الدعوه اند
همین هائی که بودند خدا میدانند اگر بجهاشان گیرند
شان دعا میکردند مستجاب میشد گاه گاهی نفرینی میکنند
دستی خشک میشد گاهی نفرین میکردند عقرب انسان
را میزد و میکشت حالا ببینید در همه این مصیبتها
یک نفرینی نکشیدند دفع بلائی از خود نفرمودند چشمی
نکشیدند نفرینی نکردند فکر کن ببین عجب ظاهر اما
صاحب معجز بودند اما نمیتوانستند معجز نمایند
را دست کشند اب بیرون آید بیاشامند اما
معجز یک ابری بیارند که بببارد چنانکه پیغمبر خیلی از
جاها اینجور کارها را میکرد پیش ایشان طولی نداشت
این کارها همین امام حسن همین امام حسین از جا بیشان
بیرون امدند باران می بارید ابر بالای سرشان
انجائی که راه میرفتند عبورشان بود نمی بارید وراه م

یا اینکه

با اینکه جائی میرفتند افتاب بود ابری پیدا میشد سایه
بر سرشان می انداخت اینها که معجزات ظاهری حسب
را قبلاً گفتم مستجاب الدعوه بودند از اینها همه قطع نظر که اند
بکنید فکر کنید که اینهمه مصیبتی که بر سر اهل بیت
خدا آمد دید خدا چرا صبر کرد خدا که ارحم الراحمین است
برای این است که میخواسته شما را نجات بدهد که گرین
همه جا بشنوند گریه و زاری کنند و خیلی منت
خدا را باید داشت خدا چرا صبر کرد که تیر بگلوی علی که
بزنند والله میخواست اطفال شما شیر بیاشامند
راضی شد چرا باید اطفال بسیاری از تشنگی بمیرند
انهائی که کشتند جدا است بسیاری هم از تشنگی مردن
صغیر هم میته العطش اینهمه مصیبت که بر سر ایشان
آمد خدا است ارحم الراحمین بر اینها همه صبر کرد و تعمد
کرد از برای نجات مؤمنان که تمام این مصیبتهای شما
که باید بواسطه معاصی بر شما وارد اید بر صغیر و کبیرشان
وارد اید از برای اینکه شما را میخواهد نجات بدهد تمام
مؤمنین که تا روز قیامت می ایند باید این مصیبت را

بیاد بیاورند و محزون شوند و والله همینقدر که محزون
شدند تمام گناهانشان امرزیده میشود والله این
مصیبت یک ثواب هنئ اهنائی که بی جهت حزن
داخل قلب میشود والله پیش از جاری شدن اشک
گناهان شخص امرزیده میشود حالا وقتی حزن
بر سید شهدا کفاره نمازهای باطل باشد کفاره
روزهای باطل باشد کفاره باقی گناهان مؤمنان
باشد پس بدانید حضرت سید شهدا والله بدون
اینکه شما از او طلبی داشته باشید و بدون اینکه
خدا طلبی داشته باشد محض اینکه بخود نمیپسندید
که دوستانش هلاک شوند بجهتی که دوستان او
بود دید او شما را میشناخت که گناه میکنید و هیچ
نمیخواست که شما هلاک شوید و جانش را و مالش را
جرخش را ناموسش را بچه کوچکش را بچه بزرگش را

در راه تو

در راه تو داد که تو نجات بیابی ان شاء الله
درست فکر کنید دقت کنید که گریه های شما
از روی معرفت باشد خدا وند عالم هیچ عملی را
خالص قرار نداده مثل ان سروری که از سرور ان
برای مؤمن حاصل میشود یا حزنی که بایشان میرسد
بواسطه حزنی که بایشان رسیده هیچ عملی ثوابش
اینقدر نیست دل که محزون شد این دیگر ریا
نیست سمعه نیست نماز را میشود برای ریا کرد
مد و لا الضالین را هم خیلی کشید برای اینکه مردم
بدانند این مقدس است میشود نرم راه رفت
ابسته هم حرف زد لبها را هم خشک نگاه داشت
که مردم بگویند این روزه است لکن حزن توی
دل ریا برنمیدارد سمعه برنمیدارد طبعا ان
بر این سرشته شده است دوستان سید شهدا صلوات الله علیه

ببینید اگر

که هر وقت بشنوند مصیبتی بر آن بزرگوار وارد آمده
بی اختیار محزون میشوند کسی شما بگوید که من حکایتی
از حکایات سید شهدا را برای تو میگویم اما تو محزون
مشو زورت نمیرسد محزون نشوی پس محزون
میشوید خالصاً لله حضرت سید شهدا صلوات الله علیه
چون حق بود و او را کشتند تو برای او گریه میکنی
والله مردم را بسیار کشته اند در دنیا چرا برای آنها
گریه نمیکنی برای اسفندیار چرا گریه نمیکنی برای
پهلوانانی که در دنیا بوده اند و کشته شده اند گریه
نمیکنی گریه میکنی برای امام حسین که امام بحق بوده
از جانب خدا بوده این باید مکرم باشد معظم باشد
حالا از آن جهتی که ستم بر او وارد شده تو محزون
میشوی و گریه میکنی والله از جمیع عملهائی که خیال
کنی این عمل بهتر است فکر کنید ببینید هیچ عملی را
سراغ داری

سراغ داری که بگویند که مثلاً اگر فلان روز را روزه
بگیری خدا جمیع گناهان تو را می آمرزد یا اگر دو رکعت
نماز کنی فلان طور خدا می آمرزد جمیع گناهان تو را
لکن در مصیبت حضرت سید شهدا میفرمایند اگر بقدر
بال مگسی اشک از چشمت بیرون آمد خدا جمیع گناهان
تو را می آمرزد اگر چه بقدر کف دریاها باشد بلکه
میفرماید خدا می آمرزد جمیع گناهان تو را پیش از آنکه
اشک از چشم بیرون آید میفرماید نفس المهموم لظلمنا
تسبیح میفرمایند پیش از آنکه اشک جاری شود خداوند
عالم می آمرزد جمیع گناهان او را پس ببین بهترین عملها
و ثوابها همین است عملی است که همیشه باید کرد
والله وقتی برایش قرار داده اند برای اینکه تو هر وقت
محزون شوی این ثوابها برای تو بنویسند گناهان
تو را بیامرزند و نه از جهت اینکه امر مستحبی است و دقت
قرار داده اند برای آن ملتفت باشید که این امر بسیار

عظیمی است بزرگی این امر را میخواهی بدانی چه قدر است
فکر کن ببین گناهان تمام مردم از اول دنیا تا آخر
دنیا چند جور است و چه قدر است و همه اینها را
باید کفاره داد و جمیع این صدماتی که بآن گناهکاران
باید برسد باید در عوض اینکه برسد بصاحبان این
گناهان بآنکسی میرسد که کفاره میدهد حالا جمیع
این صدمات که باینها باید برسد بسید شهدا رسید
والله از حوصله بشر بیرون است که بتوانند همین
یکی را بدانند که چه قدر تشنه بود چه قدر تشنه بود را
نمیتوانند خیالش را بکنند بقدریکه تمام خلق تشنه باشند
این یکنفر تشنه بود تشنگی چنان بر آن حضرت علیه
کرده بود که تمام عالم دود شده بود پیش چشمش و دیگر
چشمش جائی را نمی دید باز او است که میتواند طاقت
بیاورد همچو تشنگی را غیر از او کسی طاقت نمی آورد
پس ان شاء الله فکر کن و بدان که امام علیه السلام وجود
او وجودی است

او وجودی است که اولی است از تمام مردم حتی آنکه
خداوند عالم چنین قرار داده فرموده النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم پیغمبر اولی است بتمام
مؤمنان از انفس مؤمنان مثلاً اگر جائی باید
پیغمبر کشته شود و تمام روی زمین کشته شوند
که حضرت پیغمبر کشته نشود باید تماماً کشته شوند
حتی آنکه حضرت امیر باید کشته شود که حضرت
پیغمبر کشته نشود هر که ایمان دارد باید کشته شود
تا او جانش بسلامت در برود و فرمودند در
این آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم که هر کس مرا
از خودش دوست تر ندارد از امت من نیست
هر کس ذریه مرا از ذریه خودش دوست تر ندارد
از امت من نیست هر کس مال مرا از مال خودش دوست تر
ندارد و بهتر حفظ نکند از امت من نیست و هر
پیغمبری نسبت بامتش چنین طور است لیکن پیغمبر

سر ترا زد تمام خلق از حضرت امیر فدا دون بکسر دیگر
ترا زد اگر او باید جانش برود تکلیف شرعی هر کس
این است که جانش را تلف کند که او جانش سلامت
باند بهمین طور حضرت امیر بعد از پیغمبر اولی است
بتمام مؤمنین چرا که حضرت پیغمبر فرموده من کنت
مولاه فهذا علی مولاه و او است قائم مقام پیغمبر و
خلیفهٔ پیغمبر نوبت باو که رسید دیگر از خدمت
امام حسن گرفته تا جمیع کسانیکه ایمان باو دارند
اگر جائی مخیر شوند که او کشته شود یا تمام اینها باید تمام
اینها جان خود را تلف کنند که حضرت امیر جانش
بسلامت در برود باز وقتی که امر بامام حسن
میرسد بهمین نسق باید تمام خلق کشته شوند
که او سلامت باشد همین طور امر که بامام حسین
که میرسد تما باید تمام خلق کشته شوند که او کشته
نشود اما حالا که کشته شده است و حال آنکه
اگر

اگر تمام روی زمین کشته میشدند که او کشته نشود
جا داشت حالا که او کشته شده است پس کانه او
که کشته شد جمیع مؤمنین کشته شدند و بهتر از
تمام مؤمنین کشته شده بجهته وجود او را اگر
سر ترا زد بگذارند تمام خلق را اگر سر ترا زد بجب
ظاهر او زیادتر است پس باید همه هلاک شوند
او سالم باند پس حالا که او هلاک شده امر عظمی
است و نفس عظمی است که کشته شده این است که یکی
از تفسیرهائی که بسیار لطیف است برای این آیه تا حالا
ملتفت باشید که فرموده من قتل نفساً بغیر نفس او
فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها
فکانما احیی الناس جمیعا هر کس بکشد آن نفس عظمی را
کانه تمام مردم را کشته و هر کس ایشان را احیا بدارد
که کسی مثلاً بخواید پیغمبر را بکشد و کسی بیاید و نگذارد
کشته شود یک کاری کند که او کشته نشود این کانه

شیرفه این شده

تمام خلق روی زمین را احیا کرده و یک کسی که باعث
این شود که ایشان کشته شوند کانه تمام روی
زمین را کشته این یکی از تفسیرهای این آیه است
همین طور اند ائمه طاهرین سلام الله علیهم اگر
ایشان کشته شدند تمام روی زمین کشته شده
ان شاء الله دقت کنید حالا مؤمنین معصیتی کرده
اند که باید کشته شوند چنین را کشت که کفاره آن
گناه شود ملتفت باشید ان شاء الله دیگر طول
کشید مجلس لکن چون بنای سخن باینجا رسیده
لابدم اشاره بشود یکباره خبرها همین سید الشهدا
وقتی رسیده بود هنوز بکربلا در منزلی دید شخصی
خیمهٔ بلندی دارد پرسید این جا در کیست توقف
کردند مال فلان است شخصی بود دولتی داشت
پیغام برای او دادند که تو گناه زیاد کرده در
درگاه خدا معصیت زیاد داری بیا یاری مرا بکن
تا خدا تو را

تا خدا تو را بیامرزد منظور از ذکر این حکایت این بود
که تو بدانی هر کس کشته شد در رکاب آنحضرت خدا او
ع را می آمرزد و هر که هر که را کشت آنکه کشته شده
هر چه گناه دارد بگردن آن قاتل است چنانکه صریح
آیه است که وقتی قابیل خواست هابیل را بکشد
هابیل باو گفت لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا
بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله
رب العالمین انی ارید ان تبوء باثمی واثمک فتکون
من اصحاب النار تو اگر مرا می کشی من دست بسوی
تو دراز نمیکنم تا تو مرا بکشی که گناهان من بگردن تو
باشد و تو بجهنم بروی هر کس هر کس را کشت تمام
گناهش میرود بگردن آنکسی که او را کشته لیکن کانه
امامی که کشته شد جمیع خلق کشته شده اند بطوریکه
شد گناهان جمیع خلق بگردن آنهائی است که کشته
اند آن امام را لکن الحمد لله گناهان شماها تماماً بگردن

ان اولی و دومی است گناهان شما بکردن یزید است
گناهان شما بکردن شمر است بکردن ابن زیاد
است بکردن عمر سعد است بکردن ان کسانی
است که در کربلا بجنگ سید شهدا امدند و با
او جنگ کردند و این تدبیری است از جانب خدا
وند عالم و اگر حضرت سید شهدا صلوات الله علیه
کشته نمیشد و اله مؤمنین کفارهٔ گناهان هیچ وجه
نداشتند و اگر این امر واقع نمیشد و اله شما
دیگر نمیدانستید امام یعنی چه دیگر امر امامتی
کفاره گناهان امتی در کار نبود و حالا مؤمنین
در دنیا نبودند قرار این بود که هر کس در اسلام
زورش زیادتر بود و تسلطش بیشتر بود او
باید امام باشد و پیشوای امت و ما باید اطاعت
او را بکنیم چنانکه در اول زور داشتند و خود را
خلیفه پیغمبر شمردند و مردم هم خیال کردند
که باید

که باید اطاعت اینها را کنند و حالا هم در میان
سنیها همین قاعده است پس حالا دیگر بخوان
فقره زیارت را و بدان که نمازهای شما را او
حفظ کرده بلکه همه نمازها را او کرده همه زکوتها را
او داده همه روزهها را او گرفته اشهد انک قد
اقمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف
و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله حتی
اتیک الیقین شهادت میدهم که تو نماز را برپا کردی
و زکوة را دادی تو امر بمعروف کردی
تو نهی از منکر کردی تو اطاعت خدا و رسول کردی
یعنی اگر تو این امر را قبول نکرده بودی هیچ از
اینها در میان مردم نبود پس همه اینها را تو کرده
و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

مجلس نهم ۵ شنبه ۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا

محمد وآله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و
مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم
و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین
الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب خود
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون
وعداً علیه حقاً فی التوریة و الانجیل و القران و من
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به
و ذلک هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این آیه شریفه
یعنی بعضی از فقراتش را ترجمه [illegible] خداوند عالم

عرض کنم ترجمه فارسی
آیه این است که

خریده است پیش از این از مؤمنین جانهای
ایشان را و مالهای ایشان را و در عوض این جان
و مال وعده فرموده است بهشت خود را و عهد
کرده است این وعدها را وفا کند و معلوم است خدا
وند عالم وفا کننده است بوعده خودش بطور
یقین

یقین و خلق هر قدر قوت داشته باشند همینکه بخواهند
عمل و وفا کنند بوعدهٔ خود نا خدا نخواهد نتوانستند
این است که ان شاء الله باید گفت در کارها لکن خدا
وند عالم دیگر شنیدنش موقوف بچیزی دیگر نیست
و همینکه گفت وفا میکنم البته وفا میکند و من اوفی
بعهده من الله و این بیع و شرا را عرض کردم محض
لفظ نیست که خدا بگوید بمؤمنان من جان شما را
خریدم اینها هم بگویند جان و مال خود را فروختیم و
مال تو باشد اینطور نیست یعنی در این آیه شریفه
این جا عینیه جان و مال خود را فروختند اینها محض
لفظ نیست بلفظ اکتفا نکرده اند و علامت این را
خداوند عالم بیان کرده فرموده این است علامت
اینها که بعد از این جنگ میکنند در راه خدا نه همینکه
بیعتی کنند و بروند بیعت هم خالی خالی میکردند
اینهم نمونه بود و اصلش آن کاری است که سیدالشهدا

کرده باری ملیفر باید علامتش این است که این جماعت
جنگ میکنند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و که
گفت یقاتلون فی سبیل الله و بصیغه مضارع گفت
یعنی بعد از این جنگ میکنند در راه خدا و میکشند
جمعی را در راه خدا و کشته میشوند در راه خدا و
بعد از کشته شدن مالشان هم بغارت باید برود
همانجوریکه جانشان بظلم گرفته میشود همینجور مالشان
را بظلم و ستم میگیرند نه اینکه اینجور باشد که اگر اقرار
کنند که مالهای خود را فروختیم و خودشان انفاق
کنند مال خود را غیر بظلم و ستم مالشان گرفته شود
این علامت اینهاست و سبب این است که
در عالم ذر خداوند عالم خواست که جمیع مؤمنان
که ناقصند و گناهکارند و خود گلیم خویش را نمیتوانند
از آب بکشند خواست اینها را نجات بدهد بجواست
اینها را هلاک کند و اینها اگر باید بعملهای خودشان از

از عهده کار خود بر آیند نمیتوانستند پس از این جهت
شفیعی او شد برای اینها که او از عهده کار اینها
بر آید و عرض کردم خیال میکنید که یکنفر چه طور میتواند
کفایت کار چندین هزار نفر را بکند انشاء الله
فکر کنید خداوند عالم چنین قرار داده بود در هر دوره
که آن پیغمبری که هست مطاع کل خلق باشد و آن
پیغمبری در عصری که هست مقرب ترین جمیع خلق
باشد پیش خدا و هر پیغمبری همین طور است پیغمبر خود ما هم
فرمود ما کنت بدعا من الرسل پس پیغمبر مقرب است
در نزد خدا از جمیع خلق این است که آن فیضی که باید
بخلق برسد اول باو میرسد بعد او میرساند
بباقی مردم مسائل دین و مذهب را اگر پیغمبر نگفته بود
اما شما خودتان نمیدانستید که چه باید بکنید و اگر
شک بکنید چه جور باید عمل کرد پس پیغمبر باید بگوید شما
باید اطاعت کنید مثل اینکه باز بحسب ظاهر اگر جبرئیل

نمی آمد خبر از برای پیغمبران نمی آورد وحی برای اینها
نمی آورد اینها نمیدانستند مراد خدا را پس خداوند
عالم چنین قرار داده است که فیضی که بخلق برسد
بطور طفره نرسد پس هر کس نزدیکتر است باو
او میگوید بزیر دست خودش او میدهد بزیر دست
خودش فیض اول باید برسد بانکسی که متصل است
بهمه و بخدا بعد از او برسد بسایر خلق حال که
چنین است آن خلقی که در مرتبه پائین واقع شده
اند آنچه خدا بخواهد جاری کند در عالم پائین بواسطه
او باید جاری کند چنانچه در صفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله حضرت امیر فرمایش میکنند در خطبه خودش
بقوله اقامه مقامه فی سائر عوالمه فی الاداء
اذ کان لاتدرکه الابصار و لاتحویه خواطر الافکار
ولاتمثله غوامض الظنون فی الاسرار چون خدا را کسی
نزدیک او نمیتوانست بشود چنانکه کسی دور از او
نیست

نیست و خدا را کسی نمیتوانست ببیند و بشناسد پس اقامه
مقامه فی سائر عوالمه فی الاداء پس قائم مقامی
از برای خود آفرید و او پیغمبر است صلی الله علیه و آله
در تمام عالمهائی که خدا دارد و خدای آن عالمها است
دیگر ملتفت باشید ان شاء الله که هیچ انحو پیچها
دخلی باین حرفهای مطلق و مقید ندارد فکر کنید
ببینید ما خدائی داریم و ببینید که همه میفهمید این را
هیچ حکیمی هم نمیتواند و انکار می بینیم که خودمان خودمان
را نساخته ایم یک کسی ما را ساخته این کس اما پدر ما نیست
مادر ما است می بینیم پدر ما نمیتواند سهل است
اگر سر مادر درد بگیرد او نمیتواند رفعش را بکند چه قدر
پولها بطبیب میدهد چه قدر خرجها میکنند که سر ما درد
نکند پس ما خودمان خودمان را نساخته ایم و وقتی
ما که آن نیم نتوانیم خود را بسازیم سهل است نتوانیم
یک حیوانی خلق کنیم و ببینید اگر جمیع انسانها جمع شوند
که یک پشه بسازند نمیتوانند جمیعشان جمع شوند

نیست

که یک مورچه بسازند نمیتوانند در قوه شان
سهل است جمیع انسانها جمع شوند حکیم و غیر حکیما
و تدبیرها کنند که یک گیاهی برویانند یک گیاهی
بسازند در قوه شان نیست خدا است مخرج نبات
خدا است خالق حیوان و انسان و جمادات
که در احسن تقویم خلق شده و خلقنا الانسان
فی احسن تقویم در باره او گفته شده و تدبیر وجود او از
جمیع خلق بیشتر است عاجز باشد که خلقی خلق کنند
کجا مهما نمیتوانند که خلق کنند انسان را جمادات
که دیگر بر واضح است که نمیتوانند خلق کنند اما
معقول است که اب خودش انسان خلق کند و
اینهمه حکمت بکار برد سری دستی پائی روحی
عقلی براش درست کنند همین بدن تنهاش را
سرش را کجا قرار بدهد چشمش را کجا قرار بدهد گوشش را
کجا قرار بدهد هر عضوی را سر جای خودش عقلای
دنیا عاجزند که حکمتش را بر خورند چه جای اینکه
بتوانند

بتوانند بسازند پس یک کسی ساخته اینها را اگر کسی که ساخته
آن خدای این ملک است و او صدق نمیکند اسم بعض
بر این خلق و اینها خدا نیستند و عرض میکنیم بیچ
حکیمی نمیتواند اینها را بسازد خدا آن خدائی است که
گفته هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ملتفت
باشید این کلم هم که میفرماید یعنی انسان در زمین ظاهر
و باطن دنیا و آخرت هیچیک از این مخلوقات نمیتوانند
رزق بدهند تمام مخلوقات تمامشان جمع شوند
یک شیئی نمیتوانند خلق کنند و با وجود این قوه را ندارند
میرسند لیس فی جنتی سوی الله میگوید خوب است به
یک کسی ریش این مرد که را بگیرد و ازو بپرسد که خدا را
شیئش توی بدنت هست خبر نداری که چه طور شیئش را
خدا بسازد عقلش نمیرسد که چه طور شیئش در بدن
پیدا میشود و با وجود این نامربوطها را میگوید بلکه در
جبه من وجود هست این چه شد در پوست سگ هم

فکر نمیکنید

وجود هست در فضلهٔ سگ هم این وجود هست
ان شاء الله خدا است خالق کل شی و این
خدا کسی نزدیک باو میشود کسی دور از او هست
کسانی که دورند از او خبر از مرادات او ندارند
لکن نزدیک باو هر کس باشد خبر دارد از مرادات او
ان شاء الله یکخورده فکر کنید عقلتان را بکار برید
ببینید اگر پیغمبران نیامده بودند در میان
این خلق این خلق هیچ نمیدانستند این خدا چه
اراده دارد و از اینها چه میخواهد جاهل محض بودند
پس انبیا امدند در میان خلق گفتند خدای شما
فلان را خواسته فلان را نخواسته فلان را حرام
کرده فلان را حلال کرده و گفتند این حرامش را
که حرام کرده باو ضرر نمیرسد ضررش بخود مردم میرسد
حلالش را که حلال کرده نفعی باو نمیرسد نفعش بتو
میرسد باری پس چنان خدائی خدا است
خلق خود را

خلق خود را که مؤمنان هستند خواست نجاتشان
بدهد و ایشان را در درجهٔ عصمت خلقشان نکرده
همه را پیغمبر خلق نکرده بود و وحی بهیچیک از اینها
نکرده بود در درجه پست تر خلق شده بودند و
خواست نجاتشان بدهد از اینجهت یک نفری که پیش
او خیلی مقرب است چنین قرار داده که ان مقرب را از
جمیع کسانی که از درجه او پست ترند مقرب تر نزد و
البته انکه نزدیک باو است مقرب تر است محبوب
تر است تو اگر پسری داشته باشی بلا تشبیه و
این محض مثل است که نزدیک بمطلب بشوی پیش
یک نفر پسر داشته باشی و تمام روی زمین گوسفندان
باشند همه هم مال تو باشد تمام این گوسفندها پیش تو
عزیزترند یا پسرت اگر تو مردد شوی در دوران
پسرت در هلاکت پسرت یا هلاکت جمیع گوسفندها
البته کسیکه شعور داشته باشد از سر تمام گوسفندها

مقربان
میگذرد که پیش سالم باید بلاتشبیه عرض میکنم
درگاه الهی اگرچه یکنفر باشد وانها که غیر مقربند
اگرچه صدهزار هزار نفر باشند ان یکنفر عزیزتر است
در پیش خدا از تمام انها واز این است که فرموده
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم پیغمبر اولی است
بمؤمنین از خود مؤمنین ودر تلو تفسیر این ایه
ملحوظ باید پیغمبر خدا صلی الله علیه واله که هرکس مرا
از خویش دوست تر ندارد هنوز از امت نیست
بداند که از امت من نیست وهرکس ذریه مرا از
ذریه خویش دوست تر ندارد از امت من نیست
پس ان یک پیغمبر اگرچه یکنفر است لکن چون پیش
خدا مقرب است از تمام خلق عزیزتر است پیغمبر اخر الزمان
جان یک وجود مبارکش والله عزیزتر است از
ادم گرفته تا روز قیامت هرچه خلق هستند اگرچه

عدد

عدد انها خیلی باشد وپیغمبر یکنفر باشد پس ان یکنفر
پیغمبر مقابلی میکند با تمام خلقی که خدا خلق کرده باز
الطاف ترازو سنگ می ماند تمام خلق یکطرف
باشند بار پیغمبر سنگین تر است الطافی که یک
پیغمبر نشسته روی زمین خواهد ماند والطافی که
تمام خلق نشسته اند سبک خواهد ماند واگر
کسی تتبع داشته باشد هویدا اند نمونه این
حکایت را بسیاری از پیغمبران کرده اند ونموده
اند باری پس از این است ملتفت باشید انشاء الله
که اگرچه این خلق ضرور داشتند که یک کسی شفیع
ایشان باشد تا جمیع نقصانی که در هر درجه
در هر علمی دارند بتمامیت ان تمام تمام بشود پس
محتاج بودند بشفیعی پس خدا شفیع افرید برای ایشان
واگر در بند اینها نبود وهمینجواست اینها را کاری
بد بد ملتفت باشید که چه میگویم عرض کنم بلیا

ازمردم بزرکی خدارا که بشنوند ان قهاریت خدارا
ان علم خدارا که بشنوند دیکر بخصوص که بعضی
از اسمهای او بشنوند یا متکبر یا جبار یا قهار
خیال میکنند خدارا مثل پادشاه بسیار بزرک و
معلوم است این پادشاهان لطف عنایتشان
دایم بوزرا وندماست دیکر اگر مهتری در طویله
صدمه بخورد نفهمد یا بفهمد ادبیر یا کیش نیست اعتنائی
ندارد خبرهای پست تحمل لطف سلطان نیست بانها
اعتنائی ندارد خدارا هم همچو خیال میکنند همین طورها
خیال کرده اند شما فکر کنید خدای شما خدائی است
عظیم خدائی متکبر لکن همچو ریکه لطف عنایت بمقربان
درکاه خود دارد همان طور لطف بضعفا دارد
چنانکه لطف عنایت دارد بمبتدی همان طور لطف
عنایت دارد بمنتهی و والله چنانچه لطف دارد بمعتبران
خودش

خودش برعیتها لطف عنایت دارد چنانکه بر معصومین
ومقربین درکاهش لطف عنایت دارد والله بکناه
کاران لطف عنایت دارد خوشش می اید از
کناهکاران دوست میدارد کناهکاران را
ببیند اگر ~~خدا عنایتی~~ اگر خدا عنایتی بما نداشت
کسیکه روزی بخدا نداشت که بیا فلان کس را
خلق کن پس چون خلق کرده پس اعتنا دارد
پس میخواهد خدا شمارا و دلیل ترحم خدا بر شما همین
که خلقتان کرده و میخواهدتان و دوستتان میدارد
نه اینست که تکبر میکند او اعتنا نمیکند خدا مثل
سلاطین نیست که خلق را نخواهد خدا هرچه را بخواهد
خلق میکند هرچه را نخواهد خلق نمیکند این است که
دوست میدارد مؤمنین را اگرچه ضعیف باشند
اگرچه شعورشان کم باشد از شما البته فکر کنید
و عبرت بگیرید که از انبیائی که مقرب الخاقان

خدا نیند و مثل پیغمبر آخرالزمان پیغمبری که متصل است
با او سبد خلق است و دیگر خلقی معظم تر
و مکرم تر از او در نزد خدا نیست ببینید خدا
چه قدر شما را دوست میدارد که این پیغمبر با شرف
بزرگی و جلال را پیش شما می آرد که با شما
بنشیند با شما غذا بخورد پس ببینید که خدا
در بند شما هست و اعتنا بشما دارد و لکن چنین
قرار نداده که آنچه را که خواسته تو سعی نکنی
و خواه تو عمل کنی یا نکنی ※ نجات باید از در اینجور
بیان مطلبی دارم چیزی عرض کنم و خیلی از
شبهات تان بآن رفع میشود پس ابی الله
ان یجری الاشیاء الا باسبابها و خدا هر
چیزی را سببی قرار داده گرمی را قرار داده از
آتش باشد پیش آتش بروی و بخواهی گرم بشوی

خائب

خائب و خاسر خواهی شد نور را بجعل آفتاب
قرار داده تو پیش آفتاب بروی و بخواهی روشن
بشوی روشن نخواهی شد پس هرچه را بخواهی
باید همان بابی را که خدا مفتوح کرده تو هم و
از آن باب بروی حالا بر همین نسق انبیا و اولیا را
خلق کرده برای نجات خلق تو بخواهی خود سری
کنی که من خدائی دارم چه احتیاج دارم به پیغمبران
اینها را از تو نمیشنوند اینها را خلق کرده و وسیله
خود قرار داده برای مردم یکسر ریسمان را خود
گرفته و یکسر دیگر آن را میان خلق فرستاده هم
پیغمبران و حجتهای خدا عروة الوثقی هستند ریسمانی
هستند محکم که یک سر این ریسمان بدست خدا است
و این را سر از زیر کرده و سر دیگرش را بدست شما
داده این سرش که بدست شما است شنیدن

دشعبش بعد مخلوقات است گفته تو این را
چنگ بزن تقدریکه زورت میرسد نگاه
دار قرار داده این ریسمان از پیش خودش برای
آمده باشد تا پیش تو بدون دعای تو و تمنای
تو این حبل را خودش قرار داده این حبل الله
المتین را میفرستد پائین سرهاش را هم شاخ
شعبه شعبه قرار داده بعد دیگه خلق خلق کرده لی
این را که اوبزان کرده آنوقت بتو میگوید که تو
بقدریکه قوتت میرسد بروبش این شاخه که تا
پیش تو آمده دچنگ بزن آن را آنکه دار بقدریکه
تو زور داری بیش از آن از تو نخواسته ام ان
قدریش که تو زورت میرسد من خودم آن را برای
تو نگاه میدارم پس هر حجتی که از جانب خدا نزد
تو آمده است حبلی است ممدود و آن حبل الله
یکسرش

یکسرش در دست خدا است و یکباره شئون و شعب دارد
که میرود و زیر پای تو ترا بلندت میکند و بالا را میکند
حالا تو انقدری که میتوانی گفته چنگ بزن این قدر را
که میتوانی چنگ بزنی که خدا خودش مرا انکشید بالا بست
دست هم داری شاخه ان ریسمان تا پیش تو
هم آمده دچنگ نمیزنی که خدا خودش مرا بکشد بالا
دیگر این نشد وقتی ریسمان را کشیدند بالا تو
تو اینجا می مانی روی زمین و انهائی که چنگ زده اند
دگرفته اند میروند بالا این است که فرموده وان منکم الا
واردها تمام خلق را در روی این خاک خلق کرده و تمام
از این خاک سر بیرون آورده اند حیوانات سر از این
خاک بیرون می آورند انسانها تماما از خاک سر بیرون
می آورند ابوالبشر را از این خاک آفریده لیکن تمام در
این عرصه بلا هستند کان علی ربک حتما مقضیا
ثم ننجی الذین اتقوا لیس نجات میدهد انهائی را که

تقوی پیشهٔ خود کرده اند یعنی اینهائی که با این ریسمان
که خدا آویزان کرده می چسبند و میگیرند آن را
همیشه گرفتی خدا نجات میدهد و روزی بدو
هم نمیخواهد او سخت نگرفته است میفرماید لا
یکلف الله نفساً الا وسعها وسع یعنی بتمام
از طاقت بیرون انسان طاقت داردن که تمام
عمر روزه بگیرد لکن خدا است ترحم میکند بر بندگان
میگوید در سالی یک ماه روزه بگیر میشد خدا به همین قرار
بد باید که سرهم نماز کنی قرار داده پنج وقت نماز
کنی میشد قرار بد باید هر ساله حج خانهٔ خود را
لکن یکبار نه واجب کرده یرید الله بکم الیسر و لا یرید
بکم العسر این عسرها هم از امت محمد صلی الله
علیه و آله بخصوص برداشته باری ملتفت باشید
ان شاء الله این سر ریسمان را که آویزان
میکند خدا برای تو بتو بقدریکه میتوانی چنگ
بزنی

بزنی باید چنگ بزنی دیگر تو نشینی که همه اش را
خودش خدا بکند و ترا در دلوی بگذارند بالا
بکشند تا خودت دست نزنی خدا نمیکند خلق
کاری بله مگر دست نبوند چشم نبوند باید
انوقت توی دلو هم میگذارند و بالا هم میکشند
اما با اینکه چشم داری و ریسمان را می بینی آویزان
است با اینکه دست داری میتوانی چنگ بزنی
و آن را بگیری دیگر انقدر را هم نمیکنم و تنبلی میکنم که
خدا کریم است خدا اگر کریم است حکیم هم هست اگر
دست نزنی و نگیری وا میگذارد ثم ننجی الذین
اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا ظالمان در جهنم می مانند
در زمین می مانند در بلا می مانند پس از این
سر ملتفت باش ان شاء الله که اگرچه خدا قادر
همه کار بکند و قادر است که انبیای خود را طوری

مسلط کند که بطور قهر و غلبه و جبر و زور مسلط شوند
بر مردم و هیچکس نتواند تخلف از امر ایشان
کند همچنانکه این سلاطین ظاهری را قوت تن
میدهد مهلت می دهد هیچکس هم نمیتواند تخلف
از امر آنها بکند اگر خدا چنین میخواست بله میکرد
حالا می بینی که نکرده پس نخواسته که بطور باشند
که کسی نتواند تخلف از اینها کند زلیمان را اذیت
میکنند میگوید تو جنگ بزن تا تو را بکشم بالله
تو اعتنائی نمی کنی و جنگ نمی زنی التماس هم
میکنند موعظات هم میکنند می ترسانند
که میگیریم می بندیم میزنیم آتش میزنیم باز تو
اعتنا نمی کنی معلوم است او هم ول میکند بی
از اینجهت است که انبیا علیهم السلام بطور قهر و
غلبه ظاهر نشدند در این دنیا از آدم تا خاتم
بقهر و غلبه

بقهر و غلبه نیامدند دعوت کنند و مردم را
بدلیل و برهان دعوت میکنند و از اینجهت
است که اگرچه خدا میتواند نصرت کند یعنی نصرت
ظاهری و الا نصرت باطنی را کرده چنانکه می بینید
پس خدا میتوانست نصرت کند سید شهدا را
صلوات الله علیه و عمداً نکرده پس خدا میتوانست
آب برساند بلکه بیت عمداً نرسانید که اهل
بیت تشنه باشند که کفاره گناهان شما بشود
میتوانست کاری کند که گرسنه نباشند بسیاری
از اوقات میشد که مائده بهشتی برای ائمه از
آسمان می آمد بلکه در همین صحرای کربلا فضه رفت
و دعا کرد و مائده برای اطفال نازل شد چنانکه
برای عیسی بن مریم مائده از آسمان نازل شد
جبرئیل میتواند نازل کند مائده برای اینها و عمداً
نمیکنند و اذنش نمیدهند برای اینکه اینها گرسنه باشند

وقتنه باشند و هلاک شوند از تشنگی و خبرش بتو
برسد و تو دلت بسوزد اند و بکنی شوری
گریه بکنی نجاتت بدهند چرا که خدا اعتنا
بتو دارد و دیگر تو بند نباشی و اعتنا نکنی معلوم
است وقتی خدای کریم عظیم جلیل اعتنا
کند مثل توی گردن شکسته و تو با این عنق
شکسته اعتنا باو نکنی اگر وقتی وات لذات
دیگر حجتی برات نیست میگویدمن که راه را
نمودم چاه را نمودم امرم را رسانیدم و باز تو
براه من نیامدی که من غارم می اید و نهی ایم
حالا که غارت می اید باش خذلان میکنم
تو را لیس خدا میتوانست نگذارد و اهل بیت
سید شهدا تشنه باشند میتوانست ایشان
برساند عمداً آبشان نداد تا تشنه باشند عمداً
غذاشان نداد تا گرسنه باشند والله همان
یکنفرش

یکنفرش هم که تشنه شد همان کفایت میکرد چرا که
حضرت سید شهدا ابتهال یکطرف و تمام روی
زمین یکطرف پیش خدا آن یکنفر عزیزتر است
از همه اینها اینها همه بمیرند او سالم باشد خدا او را
عزیزتر میدارد او را اگر سید ترازو بگذاری و تمام
خلق یکطرف آن پله که سید شهدا است سنگین
تر است حالا همان یکنفر که والله تشنه شد کفاره
جمیع گناهان جمیع مردم خواهد شد لب او تشنه
شد که شما سیراب باشید والله او گرسنه شد که
شما ها سیر باشید او خود را ببلا ها انداخت که شما ها را
از بلا ها نجات بدهد بلکه انبیا را نجات بدهد بلا ها انبیا
وقتی در بلا ها مبتلا شدند توجه میکردند با ئمه
چنانکه با مام حسین میرسید قلبشان میشکست و محزون
میشدند و خدا آنها را نجات میداد دلیل جیلی مقدر

کرد خدا که ایشان تشنه شوند برای نجات شما
پس ان شاء الله گمان نکنید بعد از اینکه اتفاق
افتاد و کیرا مدللا بد شد آب نداشت نخورد
تشنه ماند چنین نیست والله آب داشت و نخورد
اگر نداشته باشد نخورد کاری نکرده آب داشته
باشد و نخورد خیلی کار است وقتی اصحاب زیاد
تشنه شدند ریختند بر سر حضرت که ما از تشنگی
هلاک شدیم حضرت شصت مبارک را بر کف دست
گذاردند و آب آمد و جاری شد آب از بین
گوارائی و تمام اصحاب خود را از انگشت مبارک
آب داد فکر کنید ان شاء الله این کارها را میکردند و
لکن با وجودیکه تمام ملک در تصرفشان بود و
تحت قدرتشان بود مع ذلک آب نخوردند
در رفع تشنگی خود را نکردند کسیکه مأمور است از
جانب خدا که بطور اسباب ظاهر آب تحصیل کند
نه با سبابی که قدرتی بکار برد دعائی کند
که ابری

که ابری بالا بیاید و بر ایشان ببارد و همین جور یکه
جمع کثیری را با ابهام خود آب داد خودش
آب نخورد و فکر کنید ببینید آیا نمیشد قوی و همین
علی اصغر انگشت خود را بگذارد و او را سیراب
کند مگر نمیتوانست خیر میتوانست و نکرد و
عمداً نمیکرد لکن ملتفت باشید ان شاء الله
این کارها را میکنند چرا که مشیت چنین قرار گرفته
که بطور ظاهر کسی برود و امداد کند و آب بطور
ظاهر باید تحصیل کند پس میروند کنار آب اگر
شد آب بر میدارند و نشد و تیر بر دهانش
زدند پس ملتفت باشید که این امر لامحاله باید
بشود چرا که تمام خلق را خدا میخواست نجات
بدهد و اسباب نجات همین بود و این بود که در
حضرت روز بکربلا می آمدند جنهای لباری آمدند
خدمت حضرت عرض کردند تو بدون زحمت

برو درخانه خود بخواب دشمنان ترا هلاک کنیم
یزید را میکشیم شمر را میکشیم و اگر جنها بنا باشد
کاری بکنند معلوم است خفه میکنند هر کس را
بخواهند وقتی این عرض را کردند فرمود اگر
شما جنیان کاری بکنید در حضرت من که دفن میشود
کی بجای من خواهد خوابید ملائکه دسته بدسته
می امدند هی التماس میکردند تو اذن بده
ما کفایت شر دشمنان را از تو میکنیم میخواست بجبرئیل
نجات بدهد شما را والله هیچ احتیاجی نه بجبرئیل
داشت نه بمیکائیل داشت نه بروح القدس
نه بهیچ ملک مقربی والله محتاج نبود خودش
قدرتش بیش از تمام ملائکه بود وان ملوک مانند
الملائکه لخدامنا و خدام شیعتنا اینها خادم ما شند
نوکر انند صادر از امر ایشان هستند والله در
شرق عالم در غرب عالم هیچ ملکی قدم از
قدم

قدم بر نمیدارد مگر اینکه ایشان بخواهند و بکم
تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن والله هر جنبنده
که جنبنده ایشانند که حرکت میدهند از اراده همه
هر که ساکن میشود ایشانند که ساکن میکنند از اراده ایشان
پس چه احتیاجی بجن دارند یا بملک خود
اگر بخواهند از عهده بر ایند مگر نمیتوانند که لکن
سترش همه همان است که خدا چنین مقدر کرده
تو کاری کنی که مال خودت بشود ببین خدا میگوید تو
بخش و بخور تا بدانی طعم چه چیز است تو اگر
نخوری از حلواها و طعامها و متاعهای این دنیا
نخوری و هی بگویی اللهم ارزقنی خداوند
عالم رزق را چه طور بتو بدهد نمیشود بتو بخورانند
بر فرضی که شکم ترا بشکافند پر از گندم کنند
پر از نان کنند پر از پلو کنند تو که نفهمیدی

ببین اگر چشم تورا ببندند گوش تورا ببندند پنبه
بطپانند بینی تورا بگیرند دهان تورا ببندند
تورا توی پوستی بپیچند توی صندوقی کنند
انوقت تورا برند توی باغی که نه هوای
ان باغ ببدن تو بخورد نه بوی گلهای باغ
بدماغ تو برسد نه طعم میوه‌های باغ را بچشی
نه رنگ گلهای باغ را ببینی نه صدای بلبلها را
بشنوی تورا بباغ برده اند و عقلای عالم
بفهمند که برده اند در باغ کسی را میبرند که توی
باغ برود و بفهمد کسیرا در صندوق بگذارند
و دران صندوق را ببندند و آن صندوق را تورا در صندوق کنند
در پوست محکمی بپیچند که هیچ روزنی برای او
نباشد که گوش تو هیچ صدائی را بشنود بو را طعم شامه و ذائقه تو
میوه‌ای انرا نفهمد هوای باغ ببدن تو بخورد
وانچه چشم تو رنگ این باغرا ببیند صندوق را
بردارند

بردارند ببرند توی باغ جهال میگویند که این
شخص را بباغ بردند و همچو خیال میکنند که این
شخص بباغ آمده لکن خدا و رسول و حکما و
علما میگویند فلانکس را بباغ بردند بوی باغ
بمشام او نرسیده هوای باغ را نفهمیده
گرم است یا سرد و صدای مرغهای این باغرا
نشنیده و بگذار پس چه طور بباغش برده اند
اورا بباغ برده اند حالا دیگران شامه ذائقه
ملتفت باش لب بهشت هم همین طور است وقتی
نرفتی بهشت بهشت را نمی بینی لب این چشمی که داری
بگشا وقتی گشودی حالا بباغ رفته تو بوی سنبلهای
باغ و گلهای باغ را استشمام کن انوقت بباغ
بوها رفته همچنین پنبه از گوش برون بیار آوازه
بلبلان را بشنو از میوه‌های باغ بچش ذوق بکن
داخل هوای باغ بشو این کارها را که کردی حالا توی

تا دانا را
باغ رفته پس خدا خواست بندگان عمل کنند
شوند و نمیشود غیر از این طور دارا شد جبر برا
پس حالا دیگر بدان که انبیا از روی حکمت
امدند و امر کردند بعمل کردن بمثل اگر تمام عالم
چشم باشد تمام عالم کوشش روشنائی باشد و تو نگاه
نکنی نمیدانی روشنائی یعنی چه تمام عالم طعم باشد
و تو چیزی نچشی و نخوری نمیدانی طعم یعنی چه
پس وقتی نخوری بتو نداده اند رزق را و بگذارند
پس فکر کن ان شاء الله چون خدا خواست بتو بدبد
گفت عمل کن غیر از این طور اگر میخواست بد بد
محال بود ولیس فی محال القول حجة پس لیس بامانیکم
ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به من یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة
شرا یره پس خدا قرار داد که در روی زمین
پیغمبران بعد از انی که حقیقت خود را ثابت
کردند دیگر بعضی احتیاج بمعجزه هم ندارند چرا که
اگر

اگر پیغمبر دیگری که معجزه دارد بگوید که فلان
پیغمبر است مثلاً موسی بگوید هارون پیغمبر است
دیگر هارون احتیاج نیست معجزه بیاورد
درباره اهل بیت که پیغمبر خیلی چیزها گفته بود
و علاوه بر آنها
ان شاء الله شما میدانید که خودشان هم معجزه
داشتند حتی بعد از کشتن ان بزرگوار سر مبارکش
تکلم میکرد حرف میزد قران میخواند وقتی یزید
گفت که غلبه با که بود جواب میداد که سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس بدانید که
زنده اند در مردگی شان زنده بودند مثل انکه
حضرت امیر ان قتیلنا اذا قتل لم یقتل وان
میتنا اذا مات لم یمت والله ایشان در مردگی
کار میکنند مثل انیکه در زندگی کار میکردند وقتی
کشته شدند والله کار کنند مثل همان وقتی که کشته
نشده اند پس اثبات بند قدرت خدا اینها

اول مخلوقات چون قدرت خدا بینند عاجز نمیشوند
لکن مامورند از جانب خدای خود که بلباسها بیرون
بیایند لباسها بخود بگیرند و در میان این مردم
راه بروند و بطوریکه عادت این خلق است
راه روند پس مردم میخورند اینها هم میخورند
مردم می‌آشامند اینها هم بیاشامند مردم
تشنه میشوند اینها هم تشنه شوند مردم گرسنه
میشوند اینها هم گرسنه میشوند مامور بود از جانب
خدا که جان و مالش را بطور مقهوریت و مظلو
میت بدهد خود سید شهدا فرمود اگر تمام
روی زمین نصرت من کنند تماشان فردا
کشته خواهند شد شب عاشورا بود جمع کرد
اصحابش را فرمود حالا تاریکی شب عالم را
فرا گرفته اینها کسی را که میخواهند زنده او را
بیرون اورند منم و اگر برمن ظفر یابند دیگر با هیچ
کاری

کاری ندارند من بیعت خود را از گردن شما بر
داشتم تاریکی شب عالم را گرفته هرکس میخواهد
برود برود این است که سکینه میفرماید وقتی
پدرم این فرمایش را کرد دیدم یک دسته دسته
قشن ما پدرم را تنها گذارند و میروند و جبان ترس
ما را گرفته بود که مثل جوجه مرغ می‌لرزیدیم معلوم
بچه بودند اما که نبودند زن بودند بچه بودند
خواری ندیده بودند ذلت ندیده بودند عزیز
مردم بودند شاهزادگان بودند پیغمبر وقتی امد
میان مردم زحمتها کشید گرسنگیها خورد تا امرش
پیش رفت حضرت امیر زحمتها کشید و صدمه‌ها خورد
تا قوامی گرفت کار و محکم شد اما دیگر امام حسن که
بدنیا امد با ناز بزرگ شد و خیلی عزیز بود دا لمه
وقتی زینب توی کوچه‌های کوفه عبور کرد احدی
جرأت نداشت انجا بایستد قرار میکردند که از این

کوچه زینب عبور میکنند نباید کسی اینجا باشد پس
اینها همه با ناز بزرگ شده بودند و هیچ ذلت ندیده
بودند هیچ صدمه نخورده بودند هیچ خواری ندیده
بودند هیچ تشنگی ندیده بودند هیچ گرسنگی نکشیده
بودند تا آن وقتی که حضرت اذن داد در شب عاشورا
که هر کس هر جا میخواهد برود و اینها دسته دسته
بعضی می آمدند و وداع میکردند و میرفتند بعضی وداع
نکرده میرفتند زنها بنا کردند بلرزیدن بجهت آنکه
خیال میکردند که اینها اگر باشند دیگر صدمه نمیخورند
بعد از آنی که رفتند آنچه رفتند با آنهائی که باقی ماندند
حضرت باز اصرار کردند که شما هم بروید حالا ببینید
علی اکبر را وقتی باو بگویند برو آیا میرود یا هر چه اصرار
هم بکنند نمیرود تا آنکه بغض کردند و هیچ نتوانستند
اصلا جواب بدهند و همچنین حضرت قاسم جواب عرض
نکرد عباس جواب عرض نکرد چرا که نمیتوانستند
جواب عرض کنند سرهاشان بزیر افتاده بود
دبغض

دبغض کرده بودند ولکن بعضی از آنهائی که قدری
دور بودند عرض کردند که ما باید رد اگر ما ترا وا
واگذاریم و برویم بعضی گفتند اگر ما ترا واگذاریم
و برویم ما جواب خلق را چه بگوئیم که بگویند اینها
بزرگتر خود را بردند در میان دشمن گذاردند
و خودشان کنار رفتند بعضی عرض کردند آیا ما برویم
بر سر راه بنشینیم که آیا کسی از زمین کربلا می آمد
از او بپرسیم که شما را بخدا بگوئید که بر سر آقای ما چه آمد
خاک بر سر ما ما راضی هستیم هزار بار دفعه کشته شویم
و زنده شویم و باز کشته شویم تا اینکه ما را با آتش
بسوزانند و از تو دور نشویم حضرت دیدند اصحاب
خود را که ثابتند فرمودند حال که چنین است حالت
شما سر خود را بالا کنید و جاهای خود را در بهشت
ببینید و می نمودند بآنها که ای فلان آنجا جای
تو است ای فلان آنجا جای تو است و اینها را امام

ان شب فرمودند بانها که شما خواه بمانید یا نمانید
هیچ بحالت من تفاوت نمیکند اگر تمام روی زمین
بامن بیایند و همه کمک من کنند همه کشته خواهند شد
حالا که ثابت ماندید ان جای تو ان جای تو
وان جای تو این بود که در روز عاشورا وقتی
جنگ میکردند بهشت میگرفتند هر تیر که هر چه
بانها تیر میخورد نیزه میخورد شمشیر میخورد باکشان
نبود بجهت انکه نظرشان بانچه در بهشت دیده بودند
بود و نه این بود که این ضربتها که ببدن ایشان
میخورد بدنشان درد نمی آمد بلکه وقتی انسان
از روی شوق و ذوق بجائی میرود چون شوق
دارد و گرم است با انکه شمشیر میخورد احساس
الم نمیکند دیگر حالا معنی ضربت پیغمبر را ملتفت شدی
پیغمبر دید از بس صدمه بانها میخورد از خدا خواهش
کرد که خدا یا حدید را از انها بردار خدا هم
اهن را

اهن را از انها برداشت اینها بادشان بود
بهشت میدانستند از این پل که میگذرند زندان
طرفش راحت است این بود که هر چه زور داشتند
میزدند و جنگ میکردند و هر چه هم زخم بانشان
میخورد باز مشغول کار خود بودند و صلی الله علی محمد واله

سنه ۱۲۹۹

یا ابا عبدالله الحسین

مجلس دهم جمعه اشهد محرم الحرام یوم عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
ونبینا محمد واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم
ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والاخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب
خود میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران

ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این
آیه شریفه بعض از فقرات را مکرر عرض کرده ام
که خداوند عالم میفرماید که خدا خریده است پیش از
اینها یعنی در عالم ذر از مؤمنان جانهای ایشان را
ومالهای ایشان را در عوض این جان ومال
بهشت خود را قرار داده و وعده فرموده وعلامت
آن جماعت که فروختند بخدا جان ومال خود را و
بهشت را گرفتند این است که جنگ میکنند در راه
خدا و میکشند جمعی را و کشته میشوند واز قراری که
مشهور است روز عاشورا روز جمعه بود المقتول فی
یوم الجمعه او الاثنین در چنین روزی در چنین
اوقاتی بود بجهتی که نماز ظهر را کرده بودند و آن
وقتی که خاک بر سر همه عالم شد بعد از ظهر بود
گویا همین وقتها بود چون امروز صبح طالع شد
وافتاب

وافتاب قدری بلند شد بنای جنگ شد وحضرت
سید شهدا در دور خیمهای خود خندق کنده بودند
برای اینکه میشناختند این بیمروتها را میخواستند
تا زنده هستند حفظ کنند عیال خودشان را از
این جهت در دور خیمها خندق بکنند وامر کرده
بودند که در آن خندق آتش بیفروزند که اقلاً
جنگ از یک سمت باشد واز آن سمت حمایت
کنند قدری آفتاب بالا آمد امر فرمودند که آتش
اوردند و آن هیزمهائی که در آن خندق ریخته بودند
آتش زدند و دیگر شما میدانید که روزی که آفتاب
گرم باشد خصوص در عربستان آتش هم بکنند
یک خندقی را دور خیمه آتش کنند ومعلوم است این
خندق هم خیلی دور نبود از هفتاد قدم یا کمتر در تا
مدت قلیل با این تعجیل نخواهند خندقی بکنند
نمیشود دایره اش وسیع باشد پس بری دور
از خیمگاه نبود آن خندق هفت هشت زرعی
بخیمگاه مانده بود حالا ببینید حرارت چه قدر تاثیر

میکنند این آفتاب گرم که تابیده بود و خیمه‌ها را گرم
کرده بود و آن آتش را هم که کرده بودند حالا ببینید
که چگونه عطش غلبه میکند آنوقت بود که اهل
بیت فریاد واعطشاشان بلند شده بود العطش العطش
این بود که حضرت سید شهدا ع عرض کرد که (عباس آمد خدمت حضرت)
واقع این است که سیر شده‌ام از زندگانی دنیا
و بیش از این طاقت ندارم که زنده باشم
و چشمم باز باشد و ببینم این اوضاع را تو طاقت
داری ع اذن بده من بروم جانم را قربانت (من آن طاقت را ندارم)
این بکنم حضرت فرمودند تو معروفی در میان
لشکر که علمداری تا تو هستی لشکر من پشت و پناه
دارند تو را هم که کشتند پشت لشکر من میشکنند
اینها دیگر خوب خاطر جمع میشوند و هر چه میخواهند
میکنند تو مرو حضرت عباس خیلی اصرار کرد که
من طاقت ندارم دیگر نمیتوانم برادران و یاوران را
کشته ببینم

کشته ببینم فرمودند خوب حالا که چنین است پس برو
بلکه یک کوزه آبی برای این اطفال بیاوری که خیلی تشنه
گی پس بعد از آنکه یک یک اصحاب آمدند و اذن
گرفتند و رفتند بآن تفصیلهائی که شنیده‌اید
مگر همه شهید شدند و خودشان ماندند وحید (الفرده)
و تنها آنوقت آمدند خودشان در برابر این
لشکر ایستادند و باز پیش از آنکه یاوران او
کشته شوند آمدند در میان میدان و در برابر آن
قوم ایستادند فرمودند آیا میشناسید مرا همه گفتند
بلی میشناسیم فرمودند آیا میدانید جد من رسول
خدا است پیغمبر آخرالزمان است همه گفتند اللهم نعم
فرمودند آیا میدانید پدر من حضرت مرتضی علی است
و او اول کسی است که ایمان آورده بخدا او اول کسی است
که نصرت کرده پیغمبر را و خدا مؤید کرده پیغمبر را
باو گفتند اللهم نعم فرمودند آیا میدانید مادر من

فاطمه دختر پیغمبر شما است و سیدهٔ نساء عالمین است
عرض کردند بلی میدانیم فرمودند آیا میدانید
که خدیجه جده من است که بواسطه دولت او
اسلام برقرار شد عرض کردند بلی فرمودند
آیا میدانید حمزه سید شهدا عم من است عرض
کردند بلی فرمودند آیا میدانید که این شمشیر
رسول خدا است که بر کمر من است عرض کردند
بلی فرمودند آیا میدانید که همین عمامهٔ رسول الله است
که بر سر من است و منم وارث او و عمامه اش
بمن رسیده عرض کردند بلی میدانیم فرمودند
آیا هیچ حلالی را حرام کرده ام گفتند خیر تو هیچ
خلافی نکردهٔ فرمودند آیا هیچ حرامی را حلال
کرده ام گفتند خیر آنوقت حضرت فرمودند
فبم تستحلون دمی پس بچه سبب بچه جهت خون
مرا حلال میدانید هیچ موعظه و نصیحت با اینها
اثر

اثر نکرد مگر همان حر که متنبه شد و آمد و جان
خود را فدا کرد پس بعد از آنکه خود را وحید
یافت خود را بر صف این لشکر زد و میکشت
میریخت و رو بهر سمتی که میکرد مثل برگ خزان
سر و دست میریخت که در آن وقت ظاهرا
یک رقعهٔ از آسمان فرود آمد که در آن نوشته
بود که یا حسین تو اگر باینطور جنگ میکنی اگر تمام
اهل روزگار با تو برابری کنند همه مغلوب خواهند
شد همه را خواهی کشت پس تو چه طور کشته بشوی
حالا اگر واقعا میخواهی شهید شوی ما قتل را از تو
حتم نکرده ایم معاملهٔ بود کردیم میخواهی اقاله میکنیم
این بیع را بر هم بزنیم حضرت آنوقت ذوالفقار را
در غلاف کردند و عجب باطن از بس صدمه بآنحضرت
رسیده بود از بس زخم خورده بود از بس عطش غلبه
کرده بود حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت
فاطمه و حضرت امام حسن از برای او ظاهر شدند

فرمودند یا حسین تا کی صدمه میخوری و تا کی نمی آئی
لیوی ما لیس است دست از جنگ بکش شاید کسی
ان شاء الله بکو رده فکر کنید امام علیه السلام کسانیکه
از دنیا رفته اند می بینند ارواح غایبه را مشاهده
میکنند امام ملائکه را می بینند جن را می بینند مرده ها را
همه می بینند با ایشان حرف میزنند چنانکه حضرت
امیر از کوفه بیرون تشریف بردند ابن عباس
میگوید تا جنتهای مدینه حضرت سر پا ایستادند در
وادی السلام بقدریکه من خسته شدم و هی حرف
میزدند من از بس خسته شده بودم هی نشستم و
برخاستم تا خیلی طول کشید تا آن آخر رفتم خدمت
حضرت عرض کردم چه میکنید این همه خود گوئی
میکنند حضرت فرمودند اینجا با ارواح مؤمنین
حرف میزنم منظور این است که ملتفت باشید که امام
علیه السلام کسانی را که مرده اند و از دنیا رفته اند می بینند

و وقتی

و وقتی که رمق از بدن رفت و ضعف پیدا شد
همه مردم حالتشان این است که مرده ها را می بینند وقتی
بدن زیاد ضعیف شد چشم باطن باز میشود
از برای همه کس همین طور است چنانکه کسانیکه بر محتضر
میشوند عزرائیل که یکی از ملائکه است می بینند و با
عزرائیل حالا می آید و میرود ما نمی بینیمش وقتی که
شخص محتضر شد آنوقت می بیند عزرائیل را
بسیار اتفاق افتاده که محتضرین خبر داده اند
که فلان مرده آمده پیش ما و چه میگوید بسیاری اتفاق
افتاده که محتضرین خبر رسیده اند که ائمه آمده اند
حضرت امیر حاضر میشود بر سر هر مرده خواه مؤمن
باشد خواه کافر که بر سرش حاضر میشوند نهایت
برای مؤمنین بصورت بسیار خوبی ظاهر میشوند
برای کفار بصورت بدی ظاهر میشود لیکن بر
بالین همه حاضر میشود و امر میکنند و نهی میکنند

زیاد از برای بدن

عزرائیل

و بدستور العمل او عزرائیل حرکت میکند و عزرائیل
خادمی هست از خادمهای ایشان بلکه در تفسیر
امام حسن عسکری حدیث فرمایش میفرمایند که
جمیع ائمه حاضر میشوند بر سر محتضر حضرت پیغمبر
و حضرت امیر و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین و جمیع ائمه حاضر میشوند بعضی از انبیا
هم حاضر میشوند و انسان اینها را می بیند منظور
این هست که وقتی بدن ضعیف شد ارواح
غیبیه را می بیند حالا فکر کنید وقتی این همه خون
از بدن مبارکش جاری شده بود و ضعف
مستولی شده بود و عطش غلبه کرده بود آن همه
بر حرکتها و اسب و اینها که کرده بود ضعف
او غالب شده بود این بود که محمد و علی و فاطمه و
امام حسن ترحم بر او کردند و ظاهر شدند برای
او و اشاره کردند که دیگر بس است بسوی
ما بیا این بود که دست از جنگ کشید و این

باطن

جبین

باطن این رقعه بود که از آسمان آمد وقتی
شد ذوالفقار را غلاف کرد و ایستاد وقتی
که از این طرف و آن طرف میرفت و می آمد
تیرها بود که بر بدن شریفش میزدند و زخم بسیاری در
بر داشته بود و تعجب این بود که تمام این جبهه ها زخم
سینه مبارکش تا ناف مبارکش بود از پشت
نداشت چرا که پشت بجنگ نکرده بود لیس وقتی
که ساکن شد یک تیرانداز حرامزاده دید حالا
خوب میشود تیر انداخت تیری انداخت که
آن تیر آمد بر پیشانی مبارکش خود حضرت تیر را
کشیدند خون جاری شد و روی چشمهای
حضرت را خون گرفت و بر سر و صورت خود را
و بر عمامه خود می مالید و میفرمود خدا و جدم را
ملاقات میکنم در حالیکه خون آلوده باشم چون
شدت کرد دامن زره را بالا کردند که برای

بالا بیارند که خون را پاک کنند از پیشانی و چشم خود
انوقت که از زیر زره پیراهن را بالا اوردند
یک کسی مانند وزدان ازان دور یک تیر سه شعبه
بچله کمان گذارد وان تیر را انداخت ان
تیر امد و بر سینه مبارک انحضرت خورد چنان
صدمه ازان تیر بر انحضرت وارد آمد که هر چه
قوت کردند که بان قوت حسینی ان تیر را
بکشند ازین سمت کشیده نشد حضرت دست
کردند از پشت سر ان تیر را کشیدند انوقت
بهیئت سجده بر زمین افتادند و از سمت
چپ خود را بر زمین انداختند و طرف راست را
بر زمین گذاردند چون قربانی بود و خود را
قربانی خدا میکرد و قربانیها را میدانید که
بسمت چپ میخوابانند خودش بسمت چپ افتاد

و این بجهت این بود که
انحضرت

بعد از

بعد از انکه بزمین افتاد لشکر نمیدانستند حضرت
کجا بزمین افتاده چرا که شما میدانید وقتی که
زمین خشک باشد رطوبتی نداشته باشد و
اسب زیادی روی این خاکهای نرم بدوانند
گرد و غبار چه میکنند اقلاً سی هزار نفر که بودند
بروایتی بیشتر هم روایت شده اقلش
سی هزار که بودند وقتی سی هزار سوار در بیابان
در هیجان باشند این خاکهای داغ شده و نرم شده
چه قدر گرد و غبار خواهد شد ببینید خاکستری که خیلی
داغ باشد چه طور زود گرد میشود و اسب دوانی هم
که زیاد بود غبار گرفته بود میدان را آن حضرت را
لشکر کم کردند اسبها را از هر سمتی می تاختند که
حضرت را پیدا کنند در این بینها با وجودیکه حضرت
حیات داشتند بدن مبارکش در زیر دست و پای
اسبان پامال شد دیگر اسب که نمیدانند

که کجا دست میگذارد کجا پا میگذارد مگر سیب فکر میکند
که انجا دست بگذارم اینجا پا بگذارم ادم که نیست
گذشته از این ان اسبها هم بد اسبهائی بودند
اسبهای این منافقین منافق بودند چنانکه
خودشان بد ذهن خلق بودند مالهاشان هم بدرنگ
مالها بود اسبها را میدوانیدند اینها هم که ذرهٔ نمیکو
نمی یابند که کجا پا میگذارند پس ضدمهای این
اسب دوانی هم در حیات با نحضرت رسید با خورده
خورده این غبارها نشست انوقت حضرت را
پیدا کردند دیدند افتاده ان شجاعتهای حسینی
که دیده بودند وقتی دیدند حضرت میان
میدان افتاده شجاعان امدند حلقه زدند بر
دور او لکن میترسیدند حلقه نزدیک بزنند
مثل روباه میترسیدند مبادا الشتنه همان وقت
هم بهمان حالت اگر شمشیرش حرکت بدهد احدی را
باقی نگذارد

باقی نمیگذارد از دور حلقه زده بودند و ایستاده
بودند و هر یک بدیگری تحریص و ترغیب میکردند
که تو برو بکش او را ان میگفت تو برو بکش ان
یکی میگفت تو برو بکش هر یکی میخواستند خدمتی
بیزید کرده باشند اسمی توی دنیا بلند کرده باشند
از این جهت بود که متعدد آن شجاعان
نزدیک می امدند همینکه چشمشان بچشم انحضرت
می افتاد بدنشان بلرزه می آمد و میترسیدند
و بر میگشتند پس بعضی خواستند بتدبیری که از
رمقی که دارد کمتر بشود تا جرأت بکنند و پیش بروند
ملعونی رفت بالای سر انحضرت و با این بدن
مجروح و با این همه زخم که در بدن مبارکش بود
فرود اورد چنانکه
شمشیری بفرق مبارکش با شمشیری بفرق انحضرت
زد که حضرت نفرینش کردند که از این دنیا
نخوری و نیاشامی سنان ابن انس آمد نیزه

بر پهلوی آنحضرت زد که پهلوی مبارک آن بزرگوار را شکافت
و آنحضرت را برو در انداخت کم کم جری شدند و هر که می آمد
یک زخمی بر بدن مبارکش میزد یکی شمشیر بران بدن نازنین میزد
و همچو یکی نیزه بران بدن شریف میزد یکی سنگ میزد
یکی چوب میزد آن قدر بر آن بدن مجروح جراحت های
جراحت وارد آوردند که از رمق افتاد بعضی از آن ظالمان
که بقول خودشان رقت میکردند بر آن بزرگوار ترحم
میکردند میگفتند بگذارید این مرد را براحت بگذارید تا کی
اذیتش میکنید یعنی او را بکشید تا فارغ شود آسوده شود
آه آه که تا می توانستند اذیتش میکردند وقتی خسته می شدند
و رقت میکردند رقت آن جماعت بیحیا این بود
که تعجیل در بریدن سر آن بزرگوار میکردند و یکدیگر را
تحریص و ترغیب بر این عمل میکردند و همینکه دیدند امام
از رمق افتاده دیگر رمقی در بدنش باقی نمانده قصد
کشتن آنحضرت را کردند اما باز کسی جرأت نمیکرد
پیش بیاید هر قدر خود را تشجیع میکردند جرأت نمیکردند

در این میانه شمر حرامزاده قدم پیش گذاشت و گفت ای قوم
شما چه باشید یعنی در پیش عبید الله ابن زیاد شهادت
بدهید که من میروم و او را می کشم و حال آنکه پیغمبر خدا
اول پیش آمد و واویلاه با همان چکمه نحسی که در پا داشت
سرپائی بر بدن مبارک آنحضرت زد که ای حسین پیغمبر
آب برایت آورده اند تو میگوئی پدرم ساقی حوض کوثر است
بگو آب بدهد — و در روز قیامت تشنگان را آب میدهد بابا فدای حالت آن
بزرگوار شویم که باین طور شماتت از آن ظالم بیحیا می شنید
صبر میکرد و متحمل می شد پس آن حرامزاده آمد و بر سینه
در بر داشت — مقدس آن بزرگوار بالا رفت چه سینه آن سینه که [illegible]
که [illegible] نور خدا را در آن جا گرفته بود اسماء و صفات خدا
و خزانه علم خدا بود [illegible] میخواهید بدانید بر کدام سینه
بالا رفت بر همان سینه که از بس زخم بران زده بودند
جای درستی در آن باقی نمانده بود آمد و بر آن سینه نازنین
نشست دیگر چه کرد چه بگویم و خبر با از آن وقتی که آن
ملعون دست آورد و آن ریش مبارک را که جلال و
جمال خدا از آن پیدا بود گرفت چون حضرت شمر را دید

که بر بالای سینه ایشان بالا رفته تبسمی فرمودند و فرمودند
ای شمر آیا مرا می‌کشی و میدانی من کیستم عالم بحق من هستی
و شأن مرا میدانی و مرا میکشی یا نمیدانی عرض کرد بلی
عارف بحق تو هستم و شأن تو را میدانم میدانم مادر تو
بهترین زنان عالمیان فاطمه بتول است میدانم پدر تو علی بن
ولی خدا و پسر عم پیغمبر ما است میدانم جد تو بهترین خلق خدا پیغمبر است
و میدانم خونخواه تو در روز قیامت خدای ما است با وجود
اینها همه ترا میکشم و باک ندارم پس آن حربه خود را بر
گلوی مبارک آنحضرت گذارد ~~و سر مبارک آنحضرت~~ و مشغول شد امام
~~از بدن جدا کرد~~ حالا خیال کنید همین بود که تا شمر نه ضربه
سر حضرت را از قفا جدا میکرد اما آنچه حالت واضح است
که کشتن امام امر آسانی نیست و انگهی آن شقی هم که آثار
بزرگوار دیده بودند رعب از آنحضرت در دل داشتند
آن ملعون هم رعبه داشت مضطرب بود دست کشش
میلرزید نمیتوانست آن حربه را آنطوریکه میخواست
پس آن شمشیر را مناسب طور قصد بالا برد گردن آن بزرگوار میزد
یکی برای اینکه دست کشش میلرزید یکی دیگر همه تا این دانیه

تا دادن

که در گردن چه قدر استخوانهای سخت هست ملعونه میدید که
ان استخوانهای با آن سختی و کلفتی با خنجر بریده نمیشود
عجله هم داشت پس خنجر را مناسب طوری بلند میکرد و بر
قفای آن حضرت میزد و هی میزد تا اینکه سر مطهر
آنحضرت را از بدن جدا کرد قدری متفکر باشید و
ببینید که چه قدر طول میکشد که آنهمه استخوان بریده شود
تا اینکه بحلقوم برسد و جان از بدن بیرون رود و
ملعون اگر از راه حلقوم سر را بریده بود آنقدر صدمه نداشت
و آنهمه اذیت وارد نمی‌آمد بجهت اینکه تا حلقوم بریده شد
جان از بدن بیرون میرود و شخص را آسوده میکند از این است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده که حیوانات را از حلقوم ذبح
کنند برای اینکه زودتر جانشان بیرون برود که چندان احساس
الم کار را نکنند اما از پشت سر آن همه پوست و گوشتها و رگها
و پیها و استخوانها باید بریده شود و صدمه همه آنها باید وارد
بیاید تا آن آخر کار بعد از همه آن صدمات حلقوم
بریده شود پس بعد از این همه صدمه سر مبارک آنحضرت را
از بدن جدا کردند و آنرا بر بالای نیزه کردند که
همه لشکر ببینند و بدانند که حسین کشته شده دیگر خوف

واضطراب نداشته باشند اهل بیت در خیمه نشسته
بودند و خبر از جائی نداشتند که یکدفعه دیدند صدای
شیهه ذوالجناح می آید گمان کردند که امام از میدان
برگشته با سر و پای برهنه همگی از خیمه بیرون آمدند دیدند
ذوالجناح بی صاحب آمده با زین واژگون با یال پر از خون
با بدن مجروح با حالت پریشان بر در خیمه ایستاده دانستند
امام شهید شده و ذوالجناح آمده خبر شهادت امام را
برای ایشان آورده آنوقت بنای نوحه و گریه و زاری را
گذاردند و هر یک بنحوی با ذوالجناح سخن می گفتند یکی میگفت ای
ذوالجناح چرا زینت واژگون است یال و کاکلت پر از خون است
و بدنت مجروح است یکی میگفت ای ذوالجناح برادرم را چه کردی اورا
در کجا بر زمین انداختی یکی میگفت چرا اورا بردی و نیاوردی
یکی میگفت وقتی بمیدان رفت تشنه بود آیا کسی اورا آب داد
و دست بر سر و صورت و یال ذوالجناح میمالیدند و هر یک
بقسمی نوحه گری میکردند آن زبان بسته که اینحالت را دید
انقدر بر در خیمه سر خود را بر زمین زد که روح از بدنش
بیرون رفت الا لعنة الله علی القوم الظالمین اللهم العن اول ظالم

[illegible]

۱۲۹۹

مجلس یازدهم شنبه یازدهم شهر محرم الحرام سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و
نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و
مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و
منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین
الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب خود میفرماید
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً
علیه حقاً فی التوریة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو
الفوز العظیم مکرر عرض شد ترجمه فارسی این آیه شریفه این است
که خداوند عالم فرموده بدرستیکه خداوند خریده است
از مؤمنان جانهای ایشان را و مالهای ایشان را و
در عوض این جان و مال بهشت خود را قرار داده

وبطوریکه اشاره کردم وبعضی ملتفت شده اند
بهمین معامله بهشت ساخته شد چراکه تعمیر بهشت را
باید باعمال بشود وچنین نیست که خیال کنند بهشت
مثل باغهای این دنیا که خودش سبز بشود خودش
بروید وساخته شود بلکه از عمل باید ساخته شود
این عمل در عالم ذر شده وقتی این تکلیف را خدا ساخته
کرد آنکسیکه قبول کرد اینمعامله را بهمان قبول او
شد بهشت وچه بسیار واضح است که در معامله خدا
وند عالم قرار داده رضای طرفین را این دیگر خوب
واضح میشود از آن بطور یقین جزم میکنند که این
آیه مخصوص معصومین است کسیکه معصوم نیست باو
بگویند بیا جانترا بده درراه خدا مالت را بده
درراه خدا این بطور رضا ورغبت رو برش نمیرسد
ونمیتوانند چنین کاری بکنند ببینید زکوة را اینهمه اصرار کرده اند و مانعش را هم
دراخبار بجهت تأکید کافر هم خوانده اند اینهمه اصرار
وابرام

وابرام فقرا هم هست اینهمه اصرار وابرام علما هم هست
با وجود این می بینی زکوة نمیدهند مگر احاد ناس
اینها هم با هزار شقت ده یک مالشان را نمیدهند
پس چه قدر واضح است که آنی که جانش را بدهد
درراه خدا وخدا قربانی اورا قبول میکند کسی است
که اکراهی وتنگی در دل خود نمی بیند وراضی است و
کسیکه مالش را میدهد درراه خدا باید راضی باشد و تنگی غیراز
در دل خود نباید کراهتی نداشته باشد چنین
معصوم این معامله در قوه اش نیست وچون خدا
میدانست مؤمنین در قوه شان نیست چنین معامله
بکنند امرشان هم نکرده مؤمنین را امر نکرده جهاد بکنند
جهاد در رکاب امام باید باشد مؤمنین خودشان برضای
خود جهاد نمیکنند مگر آنکه امامی درمیان باشد آنوقت
چون مناسبتی باآن امام دارند آن مؤمنین وچون
امام خود را دوست میدارند وبهتر از خود دوست میدارند

آنوقت که میشنوند که امام خود را بمهلکه انداخت آنوقت
اینها هم راه خبر میکنند و میروند جهاد میکنند و
چون میدانند مال امام تلف میشود راضی میشوند
مالشان برود و این تدبیری است که خدا کرده که
مؤمنان راضی شوند تمنا کنند که کاش ما هم بودیم
جانمان را می دادیم در راه آن بزرگوار مالمان را
میدادیم جان ما و مال ما که عزیزتر نبود از جان و مال
آن بزرگوار این طور دین اینها را باینواسطه حفظ میکنند
پس ملتفت باشید ان شاء الله پس اصل این معامله مؤمنین
معامله ایست که تمام جان و مال را دادن
در قوه شان نیست ابتداءً این کار را بکنند از
اینجهت جهاد را بطور استقلال بر گردن ایشان نگذاشتند
مگر اینکه امام حاضر باشد و امر کند بجهاد باز عرض میکنم
تمام جان را تمام مال را تمام عرض را تمام ناموس را

دادن

دادن والله انبیا هم نمیتوانستند از عهده برآیند
اینست که این جهاد اگر را از گردن اینها هم برداشت
هیچکدام جرأت نکردند بر این امر اقدام کنند مگر حضرت
سید شهدا صلوات الله وسلامه علیه پس ملتفت باشید
ان شاء الله چون اصل این معامله برای کفاره گناهان
گناهکاران بود نه از برای خلاصی خود صاحبان معامله
برای خلاصی صاحبان گناه بود از این جهت بود
ایشان را بانواع بلاها گرفتار کردند تا جمیع مؤمنین همه که
منصدم شوند همه محزون شوند همه دلشان بشکند چرا که
مؤمنین مختلفند چنانکه می بینید چه بسیار کسان هستند
که از کشته شدن باک ندارند مردمانی که بر دم بارند
و سفرها دیده اند و جنگها دیده اند وقتی میشنوند
کسی کشته شد بری صدمه از این نمیخورند میگویند
مردان است که کشته شود کسی در رختخواب بیفتد
و بمیرد این کار مردان نیست پس بری منصدم

نمیشوند از اینکه کشته نشوند کسی کشته شد ولکن همین کشتگی باکی
از کشته شدن ندارد وقتی بشنود عیال کسی را
خوار کردند ذلیل کردند اسیر کردند منصدم میشود
چه بسیار کسان هستند که وقتی بشنوند جوانی
باشد رشید باشد برود جنگ بکند و بکشد
جمعی را و بکشندش از این بری منصدم نمیشود
اما اگر بگویند طفل صغیر شیرخواری را بی تقصیر کشتند
دلش بدرد می اید و مضطرب میشود از این جهت
بود که انواع مصیبتها را بر سر ایشان وارد آوردند
تا انواع مؤمنین هر یکی که از جهتی فکر میکند از جهتی
دلش نمیسوزد از جهتی دیگر دلش بسوزد و منصدم
شود این است که مصیبتهاشان مختلف است بعضی عموم
دارد همه کس دلش میسوزد زیاد دلها را میسوزاند بعضی
پست تر است هر کس از مصیبت منصدم میشود ملتفت
باشید ان شاء الله ببیع مصیبتی بدتر از آن
مصیبتهائی

مصیبتهائی که یکدفعه بر انسان وارد می اید صدمه
با انسان نمیزند خبرهای هولناک را متعارف است
میان مردم که یکدفعه کسی بکسی نباید بدهد خورده
خورده اطراف آنخبر را میگویند تا اینکه کم کم بگوش
او برسد یکدفعه وارد شد انسان با فجأة فوت میکند
سکته میکند میمیرد و بجهت اینکه همیشه نفس عاقل
است و خبرها یکدفعه وارد میشود صدمه زیادی میزند
یکدفعه وارد می اید حالا ملتفت باشید ان شاء الله
اگرچه تمام وقایعی که بر سر حضرت سید الشهدا امد از
ابتدائی که از مدینه بیرون آمد بمکه رسید و امد رو
بکوفه انها جمیعش صعب است و سخت است انتهایش
که زیاد صدمه زد باهل بیت کدام مصیبت بود اهل
بیت علیهم السلام هر قدر که صدمه کشیدند هر چه بر سرشان
امد مادامیکه ان بزرگان درمیانشان بود
برهمان قاعده که خودمان داریم که وقتی انسان

بزرگش درمیان است و زنده است دل انسان
محکم است خائف نیست ترسان نیست اگرچه صدمه
زیاد وارد اید این است که تا حضرت خودشان
درمیان بودند صدمهای زیادی که بایشان
میرسید چندان صدمه نمیزد تا وقتی که این صدمه
بعد وارد شد و دیدند که صاحب شدند و آن
صدمه صدمه ایست که مافوق آن متصور نیست باز
ملتفت باشید کسیکه صدمها دیده و صدمها دنیا
خورده باز چندان اثر نمیکند با کسیکه زحمتها کشیده
است و بلندی دنیا را دیده این هر قدر مصیبت و
زحمت وارد براو شود چندان اثر نمیکند که سختی براو
خیلی چیزها دیده لکن کسیکه صدمه نخورده دولت دیده
خواری نکشیده عزیز باشد یکدفعه ذلیل شود یکدفعه
نوکرهای او بشورند بر سر او کسی آقا باشد و یکدفعه
ببرندش بزیر دست نوکرهاش سلطان باشد
ویکدفعه

ویکدفعه برود پیش رعیتهاش و نوکرهاش بذلت
و خواری باستد خیلی سخت است اینها برای
رعیت نقلی نیست ملتفت باشید که گدائی
برود جائی گدائی بری زورش نمی آید گدائی
عادت کرده گدائی کارش است اما کسیکه همه وقت داده
بگداها حالا یکدفعه کارش بگدائی بکشد این خیلی سخت است
که بمیرد دست دراز نکند چیزی از کسی بگیرد که
او خودش بدهد چه جای آنکه التماس کند پیش کسی و
ببینید که ائمه طاهرین سلام الله علیهم که عزیزترین
مردم بودند زحمات و خواریهائی که اول اسلام رسید
بپیغمبر رسید ولکن اهل بیت پیغمبر عزیز بودند خود
امام حسن خود امام حسین در عزت بزرگ شده بودند
در دولت بزرگ شده بودند همه معزز همه محترم
حالا وقتی این مصیبت وارد بر ایشان شد یکدفعه

ببینید چه برایشان گذشت این است که وقتی
انسان فکر میکنید اگرچه بلائی بزرگتر از او وقتی
نیست که حضرت از اسب بر زمین افتاده‌اند
وقتی اسب آمد بر در خیمها یکدفعه دیدند دو اهل حرم
راباً حالت و دیدند بی بزرگ شدند چه صدمه
که آنوقت برایشان وارد آمد چنین صدمه
ندیده بودند لکن آن خبر ازین خبر وحشت انگیزی
بود و ازین امر عظیمی بود عقلها از سر اینها پریده
بود مثل دیوانها بنا کردند در بیابانها دویدن
گانه عالم تار و تاریک شده بود پیش چشمهاشان
و از اینجائی که هوش از سرشان رفته بود و مصیبت
زیاد شده بود باز در مصیبت زیاد انسان بر احساس
نمیکند سختی مصیبت را اینها پر نتوانستند احساس کنند
تا چون شب یازدهم شد آنوقت وقتی بود
که جمع شده بودند هر یکی که هر جا بودند جمع شده
بودند

بودند یکجا حالا شبی است مهتاب شب یازدهم از
این طرف میدیدند کشتههاشان آنجا افتاده
از اطراف لشکر را میدیدند لشکرهائی که فتح کرده
بودند همه رذل همه پست همه الواط همه شارب الخمر
میدیدند این اوضاع را از یک سمت آن کشتهها را
میدیدند حالا بحال خود می آیند بیادشان می آید
دیشب نشسته بودیم دور هم باهم جمع بودیم هنوز آن گلها
یکشب بیش نگذشته که نه بزرگان مانده نه کو
مانده نه معینی نه یاوری حالا بفکر افتاده اند
و نمیدانند فردا چه بر سرشان می آید اینها را
میکشند اینها را آتش میزنند چه خیال درباره
اینها دارند آنوقت وقت اضطراب و غصه اینها
بود آن صدمه که در شب یازدهم باینها شده
اول قبر را که مردم میگویند سخت است بجهت

مثل صدمه شب اول
قبر بود شب ه

بیع
این است که ایشان برود بعالمی که ندیده
خبر از انجا ندارد یکدفعه که چشمش بآنعالم گشوده
شد همه اش هم صدمه باشد یکدفعه که وارد شد
بآن عالم خیلی صدمه خواهد خورد تا اینکه کم کم انسی
میگیرد خلاصه اهل بیت در اول خیلی صدمه برایشان
وارد امد وقتی بخود امدند مثل مرده که در قبر شب
اول چشمش را که واکند ببیند بیکس و رش
برا و چه میگذرد برانها مثل شب اول قبر گذشت
باز از صدمههای بسیاری که برایشان وارد امد
صدمه بود که روز یازدهم وارد امد و این صدمه
کانه بدتر از تمام صدمات بود فکر میکردند
که اینها بودند که دیروزش عزیز بودند و بادشاه
زاده بودند یکشب بیش نگذشته همه ذلیل شدند
خوار شدند دیروز گذشته همه در کجاوها و تختها
نشسته بودند

نشسته بودند نوکری وادمی واوضاعی داشتند
شتها را اوردند بعضی برهنه بودند بعضی جهاز
داشتند اما کاش جهاز نداشتند بنظر من شتری
که جهاز داشته باشد و چیزی روی جهازش نبندند از
روی آن جهاز سوار شوند دوتا چوب خشک ده طور
میشود روش سوار شد بچههای نرم و نازک که همیشه
روی لباسهای نرم می نشستند بچهائی که واقعه جبرئیل
می آمد در خانه اینها و پر میریخت در خانههای اینها
آن پرها را جمع میکردند بالشها برای بچهها از آن
پرها درست میکردند این جور بچهائی که باعزت
و ناز بزرگ شده بودند بر روی بال جبرئیل همه
سر گذارده بودند اینها را یکدفعه بر قتب شتر سوار
کنند بر روی چوب قتب شتر اینها را هم بزنند
و سوار کنند بکشند و سوار کنند و شترهای بدراه

خیلی بد تر است از شتری که جهاز نداشته باشد

بخصوص بیارند شترا ضلع را یعنی خیال میکنند
یعنی لنگ شترا ضلع معنیش نه شتر لنگ است
چراکه ضلع در زبان عربی یعنی پهلو اضلاع یعنی
پهلوشان زخم بود و چون پهلوشان زخم
بود وقتی جهاز روشان میگذاشتند کج کجکی
راه میرفتند اینها را روی چوبش می نشاندند
البته بجهائی می افتند فکر کنید ببینید چه حالی بود
برای اینها پس با آن عزت دیروز با این ذلت
امروز ببینند چه میگذرد براینها دیگر فکر کنید باز
صدمهٔ دیگر که بدتر از صدمه روز یازدهم بود
آنوقتی بود که وارد کوفه شدند بجهت آنکه
همین زنها در همین کوفه شاهزاده بودند حضرت
امیر در همین کوفه سلطان بود حالا یکدفعه زینب وارد
همچو شهری بشود زینب سرش برهنه باشد و وارد
شود

براده چه میگذارده

شود زنهائی که همیشه می آمدند پیش او و میشناسند
او را همچنین ام کلثوم را همه زنها می شناسند حالا
که وارد میشوند چشمشان که باهل کوفه می افتد و
یادشان می آید که اینها همه رعیتشان بودند
زیردستشان بودند ریزه خوار خوان احسان
ایشان بودند حالا زینب را می بینند سر برهنه
روی شتر نشسته ام کلثوم را می بینند سر برهنه
روی شتر نشسته چه قدر صدمه است برای ایشان
پس صدمهٔ که در کوفه بایشان رسید خیلی صدمه
بود اگرچه صدمهای کربلا و شب یازدهم و روز
یازدهم خیلی سخت بود اما روز تازه وارد میشدند و
هنوز عادت نکرده بودند بسیار برایشان سخت
بود این است که اهل کوفه هم بی ادبی نمیکردند و
تا ایشان را دیدند بنا کردند گریه کردن بطوری
که صدای گریه از اینها بآسمان بالا میرفت چراکه چند

سال پیش ازاین دیده بودند اینهارا با آن جلال و
عظمت و حالا با این ذلت و خواری آبرو
دست گیر شده اند بفرمودند شما که نگاه
میکنید پس که مارا کشته است این بود که ترحم
میکردند و چنان بود که میرفتند لقمه نان
و خرما می آوردند مثل اینکه بدست گدا میدهند
بدست اطفال پیغمبر خدا میدادند دیگر این چه
ظلمی بود که مردم نتوانستند یاری کنند اینهارا
چرا بطوریکه برای گداها چیزی میدهند الطورها
ترحمشان میکنند طوری بود که اینهارا می شدند
بمردن خود و چنین چیزی را ببینند اینهارا میگرفتند که بمیرند
و بدور می انداختند میگفتند شما چه قدر
بیحیا شد تصدق بر ما روا نیست دیگر ملتفت
باشید ان شاءالله با این حالت حالا دارد
مجلس این زیاد کافر کردندشان باز همه
اهل مجلس

اهل مجلس اینهارا میشناسند باصطلاح روز و دار و آسی
با اینها داشتند آیا چه گذشت بر اینها چون
بنای من این نیست حوزه خورده خورده شدند اینهارا
ضبط کنم و بتفصیل عرض کنم من همان نوع را عرض
میکنم همین قدر عرض میکنم هر مصیبتی که تازه وارد
می آمد بر ایشان که بیشتر ندیده بودند عادت این
آن بر ایشان بسیار گران بود خیلی سخت بود
ذلتهائی که در عرض راه بایشان رسیده عرض
کنم تشنه میشدند کسی آب بایشان نمیداد همینه
جوری بودند که هر کس آب میخواست هر کس نان
میخواست پیش ایشان میرفت همینه مردم ایشان را
راه چاره خود میدانستند در هر گرفتاری پیش
ایشان میرفتند پناه بایشان می بردند
ایشان حل مشکلشان میشد حالا بطوری مبتلا شدند
که آب بخواهند کسی بایشان ندهد نان بخواهند کسی بایشان ندهد

ندهد التماس کنند پیش دشمن گریه کنند پیش دشمنی
و انهارا بزنند چه خواهد بود حالتشان صدمهای
بعد از قتل از صدمهای روز قتل الرکه کشیدند ببینید
زیادتر بود صدمهائی که حضرت سجاد دیدند
از ان صدمهائی که سید شهدا دید والله بیشتر است
امامی که با ناز با عزت بزرگ شده دیگر ظاهرش را
با ظاهر فکر کن باطنش را با باطن ببین دردی
زینب بزرگتر از حضرت امام زین العابدین کسی نبود
بجهتی که کسی را از اولاد رسول در صحرای کربلا باقی
نگذاشتند حالا حسین امامی در حضور او فحشها
بدهند کترها بگویند و هرزگیها بکنند شماتتها بکنند
و چه جور شما تنها شما تنهائی که وقتی سید شهدا
بود می شنید طاقت نمی اورد وقتی بحضرت سید
شهدا شماتت میکردند طاقت نمی اوردند
و نفرین میکردند میخواهید ببینید چه قدر صدمه
بحضرت

امام زین العابدین رسید در کربلا شماتت
کردند بحضرت سید شهدا حضرت طاقت نیاوردند
و نفرین کردند وقتی که خندق کنده بودند
دور خیمها و اتش دران افروخته بودند ملعونی
فریاد کرد یا حسین اتش را در دنیا پیش از اخرت
برای خود مهیا کرده حضرت فرمودند این کیست و اتش
چیست گفتند کیست طاقت نیاوردند و نفرینش
کردند که خدایا العذاب دنیا گرفتارش کن پیش از
اخرت اسبش رم کرد اورا توی همان اتش انداختند
سوخت هرکس بنای سرزنش را گذارد طاقت نمی اوردند
نفرینش میکردند باوجود اینهمه صدمهاکه میخوردند
از زبان و از شماتت خیلی بی طاقت میشدند
نفرین میکردند و ببینید حضرت امام زین العابدین را
از وقتی که از کربلا بیرونشان بردند تا شام همی آن لشکر بیحیا
فحش میدادند ناسزا میگفتند حضرت سجاد میشنید انهارا

نفس نمیکشید و نفرین نمیکرد وقتی وارد شام شدند
کسی آمد پیش آنحضرت و گفت الحمد لله که خدا شما را
کشت و جان ما را فارغ کرد مثل حالا که خیال میکنند جلادین
سلطانی که باشد مردم بعذابند یعنی تا کی سوار بر هم
سرباز بر هم فرمودند آیا قرآن خوانده عرض کرد
بلی و آنوقت چند آیه از آیات قرآن برای او خواندند
تا حضرت را شناخت پس صدمهای ایشان بعد از
قتل بیش از صدمهای توی قتل بود پس تمام این
شماتتها را بخود خریدند تمام این صدمها را بخود خریدند
تمام این گرسنگیها را تمام تشنگیها را بخود خریدند و فکر
کنید ببینید که آیا خودشان گناهی داشتند اما
صدمه بکسی زده بودند که مستوجب اینها باشند
حاشا همه برای این بود که ما اگر گناهی داشته باشیم
که جزای او شماتت اعدا باشد ایشان بجان خود
خریدند این را که کفاره گناهان ما شود همچنین ما اگر گناهی
داشته باشیم

داشته باشیم که جزای آن گرسنگی باشد ایشان
گرسنگی را بخود خریدند برای کفاره گناهان ما بهمین
طور تمام بلاها بقول مطلق که تمام مؤمنین از اول
آدم تا خاتم تا روز قیامت باید برسد تمام را
سید شهدا و اهل بیتش بجان خود خریدند تا مردم
مرفه باشند چون از برای نجات مردم خلق شده
بودند و نجات خلق در این بود که ایشان این عمل را
بکنند پس اگر سید شهدا این عمل را نکرده بود و بدین مظلومیتش
اینطور واضح نشده بود اهل بیتش را اسیرها نزده بودند
و باین بلاها مبتلا نشده بودند هیچ معلوم نمیشد که اسلام
چیست بجهتی که بعد از حضرت پیغمبر وقتی خلافت را
غصب کردند هی پشت سرهم غصب خلافت شد حالا اگر
صلح میکردند مثل حضرت امام حسن اگر همه مثل حضرت
امیر با آنها مدارا میکردند آنوقت مردم چنین خیال
میکردند که دولت اسلام هم مثل دولت روس است

مثل دولت روم است هر کس زور وزری داشت
پادشاه بود و اگر چنین میشد انوقت مؤمنانی
که در اصلاب بودند خبرها بانها نمیرسید انوقت مردم
هدایت نمیشدند هیچ نماز نمیدانستند یعنی چه اگر
نمازی هم میکردند همانطور نماز سنیها بود هیچ روزه
نمیدانستند هیچ از شرایع نمیدانستند لکن ملتفت
باشید که تمام انچه را از ادم تا خاتم پیغمبران اورده
بودند تمام انچه را انبیا اورده بودند تمام انها منتهی
شده بود بپیغمبر اخر الزمان و انحضرت وارث علم
انبیا بود و انچه پیغمبران داشتند حالا باید تمامش را
از پیغمبر گرفت پیغمبر هم که از دنیا رحلت کرد بعد از
پیغمبر غصب خلافت شد حضرت امیر چون دید بعد از
رحلت پیغمبر اگر چه جمعیت زیاد است لکن مؤمن
کم است همان سه نفر چهار نفر بیشتر نبودند سلمان
بود و اباذر و مقداد و عمار را هم زورکی داخل
انها میشمردند

شمردند همین سه چهار نفر بودند وقتی امر منحصر شد
که تمام ارسال رسل و انزال کتب برای این چهار
نفر باشد این چهار نفر دیگر شمشیر کشیدن
نمیخواهد و حضرت امیر منافق را دوست نمیداشت
انها را دور خود جمع نمیکرد چرا که پیغمبر لابد بود که
منافق را دور خود جمع کند اگر منافق را بخود راه
نمیداد دو امرش را منحصر میکرد بهمان سه چهار نفر
مؤمن دیگر حرفشان در دنیا منتشر نمیشد و دین
پیغمبر اخر الزمان بود باید بکل مؤمنان که تا روز قیامت
می ایند امر و نهی خدا را برسانند و حلال و حرام همه را
بانها برساند او نمیتوانست منافق را بخودش راه
ندهد لابد بود ناچار بود منافق را دور خود جمع
کند جمع میکرد میدانست منافقند لکن روی خود
نیاورد امرشان در پرده ماند وقتی نوبت بحضرت
امیر رسید حضرت امیر دید که حالا دیگر دولت اسلام

قوامی گرفته ابتدای کار هم همان منافقین یا
بخیال نباشند چه ملتفت باشید ابتدا هر دولتی
اول چهار نفر رفیق میشوند خورده خورده ملکی جمع
شد خورده خورده مملکتی که گرفته شد وقت قسمت
کردن جنگ میانشان پیدا میشود یک گنجی که پیدا
میشود همه جان میکنند باتفاق دارند
که آن را بدست بیارند وقت باشد قسمت کنند
نزاع میانشان پیدا میشود حالا این منافقین
که دور پیغمبر جمع شده بودند اول هم اگر خیال نداشتند
دیدند اوضاع خوبی است مملکتها بدست می اید
ریاستها بدست می اید مردم دور آدم جمع میشوند
حضرت امیر که نه ملکی میخواست نه مردم را میخواست
دورش جمع شوند آمده بود که آنچه از خدا آمده برای
مردم بگوید پس کاری دست او ضایع دنیا ندارد
دار این جهت امر را سست انداخت عمداً
پیغمبر

پیغمبر وصیت کرده بود که خلافت را میگیرند از دستت
تو هم صبر کن عمداً تخلف نکرد بجهتی که معصوم بود و
مطهر بود از مخالفت پس چون منافقین را میخواست
واگذاشت و سست انداخت واگذاشت بسبب
انها که بخورند و بغلطند بجهت آنکه در اصلاب آنها مؤمنین بودند
که باید بعد بدنیا بیایند پس تمام آنچه آمده بود از آسمان تا پیش
پیغمبر و پیغمبر برای مردم آورده بود تمام آنها رفت
از میان مردم و دولت دولت باطل شد بله این
سه چهار نفری که بودند میشد در خلوت
بروند مسائل دینی و مذهب خود را بپرسند و یاد
بگیرند و باینکه چهار نفر بروند در خلوت مسائل خود را
بپرسند ملک نمیشود گرفت لکن ملک میخواستند شدید
عمداً سست انداخت خوب فکر کنید با بصیرت
ببینید بنای پیغمبران از آدم تا خاتم بر چه بوده
اگر بنا شان مثل بنای سلاطین این بود که ملک تحصیل

کنند دولت دنیا را بجنگ بیارند مگر فکرشان
لقدر این سلاطین نبود مگر تدبیرشان لقدر
تدبیر این سلاطین نبود فکر کنید ببینید اگر اراد[ه]
خدا این بود که پیغمبران یا خوبان یا مؤمنان
مقرّت اگر خدا میخواست سلطنت کنند اینها
امر که دست خدا است خدا اسبابش را خوب
میتوانست فراهم بیارد تمام حول و قوه که با اوا[س]ت
دمی ببینید که نکرده پس مراد خدا نبوده پس ببینید که
سلطنت روی زمین مقصود انبیا نیست انبیا امده
اند که مردم را از روی زمین بالا ببرند امده اند از
بتکلی بد نیاواشان کنند زاید در دنیاشان کنند
و راغب باخرتشان کنند کارشان این است
کارشان این نیست که ملک گیری کنند مملکت تحصیل
کنند مگر لابد که میشوند ناچار میشوند جنگ میکنند اگر
یک کسی بیاید گوش بدهد بحرفهاشان میگویند دنیا را
ترک کن

ترک کن آخرت را تحصیل کن این است کارشان
پس پیغمبر چون میخواست امرش منتشر باشد
منافقین را راه داد بخود و حضرت امیر چون
دید حالا دیگر جمع شده اند و امر منتشر شده است
انداخت اما این سه چهار نفری که لله و فی الله میخواستند
ببینند خدا چه خواسته میرفتند پیش حضرت امیر و یاد
میگرفتند و آن منافقین رئیس بودند حالا اگر امر را
باین طور قرار داده بود که همیشه رؤسای ضلالت
رئیس باشند مگر آن یک و دوئی که در حقیقت مؤمنند
انها زیر جلی بروند پیش اهل حق و دینشان را
اخذ کنند اگر اینجور بود آخر آن مؤمنینی که بعد می آیند
یکی در مشرق هست یکی در مغرب است اینها همه باید خبر
بشوند که خدائی هست پیغمبری هست حلالی هست
حرامی هست لابد بود سید شهدا کاری کند که

که جمیع اینها خبر شوند و چنین کاری را نمیکرد
تمام مؤمنین در تمام اعصار خبر نمیشدند امر رفت
پیش رؤسای ضلالت امر طوری بود که سنیها
میکردند و سنیها که منافق اند و نفاق مقصود
خدا و مرضی خدا نیست نفاق شرک است که خدا
فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من
النار اگر بنا بود که خدا بوجود منافق راضی باشد
هیچ ارسال رسل نمیکرد هیچ انزال کتب نمیکرد اینها هست
مردم بودند دیگر خدائی نمیدانستند ضلالی نمیدانستند
حرامی نمیدانستند دیگر جمع نمیشدند نبی را
اختیار کنند نبی نبود در میانشان پس بدا
عداوت خدا نسبت بمنافق بیشتر است تا نسبت
بکفار و خدا منافق را مشرک میداند و فرموده
انما المشرکون نجس مشرکان را نجس خوانده و منافق
بدتر است

بدتر است از کفار و از مشرکین فی الدرک الاسفل من النار است
پس بدان رضای خدا در نماز فلان منافق
نیست چرا که نماز میکند که خود را معتبر کند رضای
خدا در روزه فلان منافق نیست مثل اینکه ابوموسی
اشعری هم نماز میکرد روزه میگرفت سبیلهایش را
میچید میرفت روی منبر موعظه میکرد اخوند
بود عصا داشت عبا داشت منبر میرفت میگفت
بابا این علی ملک میخواهد با معاویه جنگ میکند همین
طور معاویه هم ملک میخواهد با علی جنگ میکند و دلیل
هم می آورد میگفت پیغمبر امد این همه جنگ کرد
مقصودش این بود که نماز کنند روزه بگیرید
پیغمبر با مسلمانها که جنگ نمیکرد با کفار جنگ میکرد
که بیایید این کارها را بکنید ما که این کارها را میکنیم
بجهت [illegible] پس این علی که با معاویه جنگ

جنگ میکنند ملکش میخواهد معاویه که با علی جنگ میکنند
او هم ملک میخواهد نفاق ابو موسائی اگر برضی خدا
بود ارسال رسل نمیکرد خدا هیچ احتیاجی باین
نمازها و باین روزها ندارد و خدا میخواهد ان رضای
خود را و ان اعظم رضاهای او و اعظم اسباب
نجات این است که در هر زمانی پیغمبری یا
در هر زمانی امامی باشد در هر زمانی بزرگی اهل
حقی باشد که مردم رو باو کنند سائلشان را
از او یاد بگیرند حق در بعضی وقایع هست که
انبیا خبر کرده اند و واقع این است که کلمهٔ حق را
از اهل باطل نباید گرفت بعضی جنبند جهال
میکنند عقلا هستند والا انهم هم السفهاء ولکن
لا یشعرون ببینید انبیا چه میکرده اند بگو قتی
شیطان جلوه کرد برای حضرت عیسی بحضرت
عیسی عرض کرد بگو لا اله الا الله حضرت عیسی فرمود

لا اله

لا اله الا الله کلمهٔ حقی است و من از جانب خدا
اورده ام که مردم بگویند اما چون تو میگوئی
بگو لا اله الا الله من بقول تو نمیگویم خودم ارادت
میخواهم میگویم پس ملتفت باشید ان شاء الله باید
حق را از اهل حق باید گرفت حق را از اهل باطل
نباید گرفت نماز میکنم بجهتی که ابابکر نماز کرده
این نماز کثرت بزند بلکه نماز میکنم بجهتی که عمر نماز
کرده این نماز کثرت بزند نماز نیست پس اهل حق
همیشه در دنیا هستند و همیشه حق را باید از اهل
حق گرفت این است که در دعای اعتقاد است
من لا اثق بالاعمال و ان زکت و لا اراها منجیة لی
وان صلحت هیچ اعتمادی باین اعمال ندارم
اگرچه درست کرده باشم انها را باعث نجات
خود نمیدانم اگرچه خوب باشد الا بولایة والائتمام

به والاقرار بفضائله والقبول من حملتها نه از هر کس کرفتن میشود
فضائل را کرفت تکسی محض درویشی که نانش
بدهند فضائل میخوانند اکر بدانند سکوت میکنند پول
باو میدهند سکوت میکند فلان واعظ مرد
روی منبر فضائل میکوید که پولش بدهند اکر
بکویند پولت میدهیم مکو نمیکوید روضه خوان
پول میکیرد روضه میخواند پولش بدهند که میخوان
نمیخواند پس فضائل را باید از حاملان فضائل
کرفت این است که فرموده اند والقبول
من حملتها قبول کردن از انهائی که حمله فضائل
هستند انها نیکه اهل حقند وهمیشه اهل حق هستند
همیشه اهل باطل هستند حق را از اهل حق باید
کرفت نه از اهل باطل حق را که از اهل باطل
میکیری والله ثمرش نفاق است انکه اهل باطل است
باطل است حق را دام قرار بدهد برای ان　　باو میکیرد
غرضی که دارد

غرضی که دارد اتش کارش کرم کردن است برفاش
بری که اتش است وکرم میکند زمین کارش
سرد کردن است هرکسی کارش هر چه هست
اثرش همان است مؤمن اثرش ایمان است
منافق اثرش نفاق است کافر اثرش کفر است
با فاسق می نشینی انسان میل بفسق میکند با
بقال می نشینی انسان میل بقالی میکند حتی
اینکه وقت اکر کمی می بینی الاغ دارد طبیعتان
طبیعت الاغی است بفهم و احمق میشوند قاطر
دارها را می بینی طبیعتشان طبیعت قاطر چموش
ولکدزن میشود شتردارها را می بینی مردمان
ساکن و فوری هستند اهسته اهسته حرکت میکنند
پس طبیعت عادت میکند بمعاشرت جائی که
حیوانات در انسان اثر کند جائی که الاغ بمعاشرت
الاغ در انسان اثر کند وقتی زیاد با الاغ

باشی طبیعت الاغ پیدا میکنی زیاد با فاحشی می نشینی
طبیعت قاطر پیدا میکنی زیاد پیش سگ می نشینی
طبیعت سگ پیدا میکنی از همین قبیل است که آنکه
زیاد پیش زنها می نشیند چنین کسی طبعش مثل زن
میشود دائم فلان چیت را میخواهد فلان رنگ را
میخواهد باز از همین نکته است که چون زنها از
هوای نفس حرف میزنند حرفشان را گوش نباید
حتی آنکه امر بمعروف میکنند آنوقت که آنها
امر میکنند نباید شنید میفرمایند اطاعتشان در
معروف نکنید تا در منکر طمع نکنند باری ملتفت
باشید ان شاء الله خدا است دانا و خدا است
قادر علی کل شیء و خدا است عادل و خدا است
رؤف و خدا است رحیم این خدای رؤف
رحیم قادر عالم دینی که دارد دین واضحی ظاهر
بینی آشکاری با یقینی بدون توهمی بدون
شکی قرار میدهد این دینش را همیشه اجوری اراد

زنها می نشیند

بیان

بیان میکند برای عالم برای عامی برای هر که
از او دین خواسته چرا که خدا اجل از این است
که چیزی را پیش خودش اراده کند و بخلق
نرساند آنوقت ریش خلق را بگیرد که چیزی را
که من اراده کرده هم بودم و بتو نرسانیده بودم
و خودم هم میدانم که نرسانیده ام تو چرا از قصد من
از اراده من خبر نشدی و شما میدانید که این
سلاطین ظاهری هر چه جابر باشند هر چه ظالم
باشند قصدشان را میگویند مثلاً میگویند
پول بده وقتیکه نمیدهی توی کله ات میزنند
میگیرند میگویند برو فلان کار را بکن وقتی نکردی
میزنند توی کله ات قصدشان را اول میگویند
وقتی نکردی آنوقت مؤاخذه میکنند و خدای
شما ظالم نیست علاوه رؤف هم هست رحیم هم
هست حکیم هم هست محتاج هم بعمل بندگان

خود نیست این خدا دینش واضح و ظاهر و دین
روشن است والله از روز روشن تر است از
روز یقینش بیشتر است مگر اشاره کرده ام انسان
برای این خلق نشده که بداند حالا روز است یا
شب است قرار گذاشته که هر وقت یقین کردی روز
است نماز صبح را بکن اگرچه در واقع صبح نبوده
شب است و تو اشتباه کرده و هر وقت یقین کردی
افطار کن اگر روزه پس تو خلق نشده برای اینکه
روز را اعتقاد کنی روز است اگر همچو فهمیدی روز است
کارهای روز را بکن اگر اتفاق روز بوده بوده اگر هم
نبوده تو بتکلیف خود عمل کرده مقصود بالذات
از خلقت خلق این است که دینی داشته باشند
ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون اگر نمیخواست
خلقتان نمیکرد حالا که خلقتان کرده دینی خواسته
و دینی یقینی خواسته و این دین والله باید از
روز روشن تر و واضح تر باشد باطل والله باید
از شب تار

ملکه جنابی

از شب تار تاریکتر باشد و خدا هم همین طور در
کتاب خودش مثل زده است حق را میگوید
الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها
کوکب دری تا آنکه میفرماید نور علی نور مثل نور
خدا باشد نوری است بر نوری و والله همی روز
بروز هی نور بر نور افزوده میشود تا اینکه هی همه کس که
بتکلیف رسیده باشد عذری نداشته باشد برای
احدی عذری باقی نماند کاری باید بکنند که دین
حق و این دین واضح باشد ظاهر باشد روشن باشد
از روز روشنتر باشد و والله باطل را از شب تار تاریکتر
آفریده میگوید باورت نمیشود نگاه کن او کظلمات
آن باطل ظلمتی است که فی بحر لجی در دریائی باشد مثل
بر روی آن تاریکی باشد یغشاه موج من فوقه موجی
موج من فوقه سحاب بر بالای آن موج ابری
باشد ظلمات بعضها فوق بعض تاریکیهای

موجی

که بعضی بالای بعضی است بر روی هم اینها
همه چند طبقه روی هم روی هم باشند بین
آن زیر چه قدر تاریک میشود پس باطل را واله
همین طور ظلمانی میکنند و می‌نمایانند یک نگه
میخواهند باطل را بشناسانند و حق را واله نور
علی نور میکنند و می‌نمایانند یک نگه میخواهند
حالا دیگر هیچکس معذور نیست که بگوید من این شب
تاریک را تمیز ندادم هر که گفت دروغ میگوید
تصدیقش مکن این است که خدا در چند جای
قرآن میفرماید هل یستوی الظلمات والنور
والظل والحرور هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون و خیلی متفکر میشوند در اینجور آیات که
مردم
این چه دلیلی است تا فکر کنید میخواهد بفرماید
که این نور و ظلمت که فایده وجود شما است
و من خلق تان نکرده ام که شما روز را روز بدانند
شب را

شب را شب بدانید این روز و شب مغشوش
نمیشود برای شما وقتی که این روز و شب مشتبه
شد آن حقی را که من هزار مرتبه انور از روز روشن
ترا فریده‌ام و آن باطلی را که او کظلمات فی بحر
لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض حالا دیگر آیا تو میتوانی بگویی
من آن شب را ندانستم تاریک است گرفتار شدم
آیا میتوانی بگویی که من روز را ندیدم نمیتوانی حق
بگوید
چنین حقی را که بخواهند ظاهر کنند اگر انجوری
اما چیزی از حق
که حضرت امیر میکرد باقی مانده بود و هیچ نهان
طور بود هیچ واضح نمیشد و خبرش بما نمیرسید حق و
باطل را نمیتوانستیم تمیز بدهیم اگر کسی میرفت از روز
پشت سر ابابکر نماز میکرد حضرت امیر نمیگفت نروید
بجهتی که ابابکرش منافق بود اینها هم که میرفتند

نماز میکردند منافق بودند به تک تکی بودند
که واقعاً مومن بودند دیگر هزار اندر هزار همه
منافق بودند اینها یعنی این سه چهار نفر هم مسئله
داشتند میرفتند از حضرت امیر می پرسیدند
تکلیفشان را راه میبردند اینها که نمازشان را راه
می بردند حالا باقی راه نمی بردند بجهنم راه میبردند
پس چون قرار خدا همیشه براین است که دینش
واضح باشد ظاهر باشد اگر کسیکه امام حسن
راه میرفت که مجلس معاویه می نشست و معاویه
صحبت که میداشت صحبتهای دولتی بود اگر
حرف باطلی نمیزد نهایت چیزی که میفهمیدند
همین را میفهمیدند که دولت دولتی است که
میشود صلحش کرد پس اگر چه امامت حق حضرت
امام حسن بود باشد مگر نمیشود کسی حقش را
صلح کند

صلح کند کسی همچو خیال میکردند پس اگر چه امام حسن
راه میرفتند حق مغشوش می ماند مشتبه می ماند
این بود که حضرت سید الشهداء لابد با جبارین جنگ کرد
و ایستاد تا الطف مقابل رحم نکنند نه بر بزرگانشان
نه بر کوچکشان نه بر مردشان نه بر زنشان
تا بر همه کس حقیت حق و بطلان باطل واضح
شود والله کسانیکه در غیر دین اسلام هستند
قضیه را میشنوند که یک طایفه بودند بر سر
پیغمبر خودشان این کارها را آوردند جهت میگویند
تقصیر با اینها نیست که این ظلم را کردند پس چون
دین را خدا خواست واضح کند حضرت سید الشهداء را غیرت
باین امر داشت و ایشان از روی رضا و رغبت
قبول کردند و در قوه هیچ پیغمبری نبود که بطور رضا
و رغبت این امر را قبول کند حضرت سید الشهداء را

قوه خود دید و کرد این کار را برای اینکه شماها و جمیع
مؤمنین را نجات دهد از جهت اینکه نجات
جمله خلق نجات مؤمنین در این اعتقاد بود
و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله
علی اعدائهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم الی یوم الدین

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر
تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت
الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت و
تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا و عذبهم عذابا
الیما تمام شد این یازده مجلس بتوفیق خدا
و یاری رسول و اعانت حجج خدا و اوصیای
رسول صلوات الله علیهم و بتوجه و نظر عنایات
بزرگان دین و بدعای اخوان مؤمنین حفظهم الله
من شر الکفار و المنافقین امید دارم از ناظرین

این

این اوراق اینکه در وقت خواندن و تذکر
شدن فضایل و متاثر شدن از مصائب
آل عصمت سلام الله علیهم این روسیاه را ضبط
کنندگان و نسخه کنندگان و خوانندگان آنها را
و عمل کنندگان و خالصین در عمل را از دعای
خیر فراموش نفرمایند و اگر سهوی در قلم شده
باشد که محل اشتباه احدی نباشد و واضح
باشد که سهو شده در اصلاح آن کوشیده
اجر ایشان در نزد حضرت سید الشهدا علیه الصلوات الله
علیه ضایع نخواهد شد و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین

حامداً مصلیاً مستغفراً